

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبرہاء

BAHA'I WORLD CENTRE
LIBRARY

۱۶

۱۶

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شہد اللہ ارکانہ بتعداد محدود و بمقتضای حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبہ امرن می باشد
شہرالاعلا ۱۳۲۲ ہجری

صفحہ فہرست

۲ - بواسطہ جناب حیدر علی خان بے سید نصر تہ جناب بے سید ناصر جناب
و جناب میر منور مولانا جناب طلعت مغفرت از براہ سید شاق حضرت
در حق کی اس ادا نشیر

۴ - رشت باقی جناب سید احمد بک لہورانی حاجی سید باقر اف تاجیہ شیان رحیمہ
از استقامت مشار الیہ در اعتراف

۴ - بعنوان ای آیتہ عبد لہب آ آ اخبار سلم محیط حضرت عبد لہب آ آ از نو ناصر
باض مقصود و ظہور غایت بحاطب لوح

۵ - ط با فہار جناب سید حمزہ طلعت بیان باین بیان اصناف قولہ عربیہ
... طائر غایت آتشین لہجی بزرگو و مراتب وجود و طریقی کو نامبر کا عالم آشنائی
سید بہرمت پرواز نمود تا در غصہ قلب تو لانیجو

۶ - رشت با فہار سہر خست جناب سید احمد ظہور غایت حضرت من اردہ آ

صفحه

فهرس

در حق مادر و تحقیق از علی که درباره اقا عیسی مجری داشته است

۶ بواسط حضرت جید فضل طهران با قاضی حاج میرزا حسن علی بن محمد علی

و اندک لطیفه والد محترم و اخراج و انان بن حسین میرزا محمد بن عیسی

در حق میرزا کرارانه از حضرت خان دل بستن است به غیرت و امانت مجاز است

۸ با قاضی حاج سید سید علی بن محمد اراک و در غرض از بهادر حضرت علی

۹ طهران بواسط حاج سید نصرتم حاج سید سید اله فخر حاجت حضرت سید اله

در حق مادر و بمنزله خدمات ایشان و حاجت محترم که سید نصرتم

۱۰ با قاضی حاج میرزا حسن حضرت آقا خان بن حسین در حق میرزا بن شایسته

آقای در حق میرزا شرف برادرش را بهیم با قاضی و شرف بزرگان

۱۱ بواسط حاج میرزا ناصر ابداً الموفق والد محترم بنان حضرت در حق میرزا شرف

میرزا ناصر با قاضی حاج میرزا کرارانه

۱۲ بواسط حاج میرزا ناصر ابداً الموفق والد محترم حاج میرزا شرف

صفحه

فهرس

و در حق محترم طلب معرفت بجهت والد و مادر ایشان

۱۲ طهران بواسط حضرت شهید ابن شهید حاج سید سید اله نزول است

از برادر ایشان آیات انبیا در حق مادر و حضرت سید میرزا شرف

و برکت در حق مادر که مبارک امر بسکن و قرار گرفت است

۱۳ طهران با قاضی حضرت سید نصرتم حاج میرزا ناصر حضرت علی بن محمد

عمومی است از قاضی آفرین است و عالم بهای برای اصناف عالم بهای که در حق

۱۵ طهران با قاضی حضرت شرف بانی حضرت علی بن محمد و در حق حضرت

حضرت حضرت شرف بانی حضرت علی بن محمد و در حق حضرت

۱۶ بواسط حاج سید نصرتم سادات حاج میرزا محمد و در حق حضرت عبد اله

در حق الطاف الله مشروط بر هر چه در حق است و سقوت راضی و عیسی

در حق حضرت عالم است

۱۷ طهران با قاضی حاج سید نصرتم حاج میرزا ناصر حاج میرزا شرف

حضرت میرزا شرف در حق میرزا کرارانه و در حق حضرت میرزا شرف

صفحه

فهرس

۱۹ - طهران بانقا حضرت باقرات انبار غایت بیاق المی شمع حضرت
و امید داری موفقت بحافظت مظلومان و ذکر حق ستر بر این وزیر جابرین
که فلاح و نجات شرق و غرب عالم حضرت بجا و آید

۲۱ - طهران بانقا حضرت آقا سید مرتضی باقرات ادخلت بمان در محراب
مکاتیب برسط احمد بخیر و در رسید و در دل بر مبارک که سید برکت و بدست است

۲۲ - بمران (ای مایه بان بر بیاق) بیان حضرت عبداله با
فروغیات آله عالم بمان در چشم بصدراع برسط سجری غافلان
بیاق و اجاء و ذکر ناقب انما

۲۵ - طهران محفل ابادی که برسط جابر صورت رخ و نور ابر که خط خوش
طبع و اطراف از رخ کرد و شرق و غرب مخصوصا اجاء ایران
بیان طلعت بمان در محراب آفتاب و عطاء و بسایه هر اربع بتعلیم و تربیت
و در هم و در جبریت اولاد و بنی قاطع طاهره ابر و امان حضرت و در حق

۲۹ - ابهر بانقا آجای آلهی نصیحت شمس بیاق بیان رحمانی دالغ محبت
با لیکر و جنتنا از غیبت جوی و سر عیب

صفحه

فهرس

طهران و سایر ولایات ایران آجای آلهی جابر باقرات که برسط
طبع نمود و ولایات لاسال نمایند انبار عز حضرت عبداله باقرات
وفاء و وقوع شهادت ایران عظیم برسط بیات علای سوم و چهارم
جول و امیر باد خرمی از حضرت و جاب صدر

۳۵ - طهران آجای آلهی بواسطه جاب و امیر باقر که برسط طبع و جاب و امیر
بیان طلعت شمس بیاق نبی برایت از شرق و غرب حضرت آلهی برای
ملکوت ظهور کمال است و بیاق و امیر که برافق تعالیم جلال مبارک
سلوک نمایم و امیر ملک بیوت خیریه

۳۷ - ایران طهران عموم آجای آلهی در مقام محبت حضرت ربیب
و بدست اطلاق و تصحیح اطوار و مل و جبریت آلهی باقرات و امیر ملک
انجام گردد و در دل لوح مبارک شاد حضرت و شاد ششبین و وزیر دول ان
امر بار سال لوح نود و لا یزاع که برسط

۴۵ - در جمیع ولایات آجای آلهی بتعلیم طبع و تمام ولایات لاسال و
مهرت بیان طلعت بمان در انبار حضرت در جمیع طهار و امیر ملک
اعاز برای ساختمان شرق از افغان آیه و در هر یک مبارک و
بجاء لا یزاع که برسط در جمیع لوح انبار لاسال و امیر ملک

مفتی

فہرست

صفحه
از طرف دولت علیّه عثمانیه برای تدوین نقشه و امر با جبا و مناجات بر کلاه ایمنی حکومت
شاهان حقیقت امر حکومت عثمانیه و عمل بر صیانت و اصلاح حاکمیت و امر بهرمانه با جمیع اربابان
و بیان تقریر از این جهت بجای آمد طبع تقریر مافوق شروع آمد داشته و حضرت عبدالعزیز
از این تقریر داده

۱۰۱- بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا لهذا
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

۱۰۲ ... بگو حضرت شیخ مدلل است که الا صدق خدا و ذکر طریحان جانان
جانان کار خاب ترس خاب کاکوس ای طریحان در خجاست ترسین
در خجاست ترسین خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست
اما نغمه راز محزون و دور مکلریت

۱۰۳ بواسطہ آقا میرزا حسین ابن سیدہ جلالت خانہ سیدہ کی کبریاں علیہ السلام
از اشعار الیہ و امر بان نصیحتہ و درجہ جہانگیر

۱۰۴ --- ربط حضرت مهدی آن شریف بنده کبریا حضرت علی الهادی
 و حضرت حسن ابی فانی محض کرده و فارغ از عرض است و او
 عضو دولت است و آری

صفی

فہم

۱۰۴۔۔۔ بعد حضرت سید صاحب لاجپت خان غفرلہ سے ملاقات اعلیٰ مبارک
برایں انتظام ہوئی فیصلہ لکھی ولی بدن بمصر تھی

۱۰۵ ... بواسطه خرافه سید مهدی حضرت شهید سید اسماعیل علیہ السلام الاصدق تعذیر
فلم یثاق له انشاء الله بحکم مقام بونا ویا فرت در راه آن بزرگوار

۱۰۵ . با فخر و روزه گزینان طاعت پیمان ترک فیض رحمت غیر عظم بنا نهاد

۱۰۶ طهران
اخبار نبات و ذرات حضرت من هار با اشیاء الارضه خباثت است که در این
اجرام مرتبه هیکل برایشان زده میروند رسط محبت تعلیم آن مفسر
و خصوصاً نامان بسکون در ملک

۱۰۷. طهران بوسط حضرت شهیدان شہید امام الحرمین و در قریب ضیاء المصطفی
در قریه مرقه والد ایشان و در قریه قلعہ و در قریه ترم و در قریه نور
روجا و در قریه بدیع علیہم السلام غایت حضرت عبداللہ ابان کجبت
انجذاب غایتی - اقصیہ

۱۰۱ - باغی از او متبیه بدو حاکم حضرت علی الهادی و مخصوص بنده امیر مشفق
مصلح شریف و فاضل این عالم فائز نرودینه و مستزید العبادین زین العابدین
ایم الله فائز کون

۱۰۸ ط با فخر امیر ضیا، ای حبیبه امیر عشق رفیع ربان الیهامی

شکرانه دلاوری و کجبت نوح بن جعفران کلک کجبت

۱۰۹ با فخر امیر ضیاء حضرت اسم الله الا صدق التي فازت از حضرت عبداله

بشار الیهامی مادی که باستان جلاله کجبت نوح بن جعفران کلک کجبت

۱۱۰ عیادت حضرت عبداله بشار الیهامی کجبت صحت و شکران

۱۱۱ بواسطه حاجی از حضرت عیادت بشار امیر ضیاء رفیع ربان الیهامی

بکارت الطی برای حصول سبب اجابت

۱۱۲ با ذکر بواسطه حضرت شهید سید اسم الله الا صدق طهران امیر المظفر

دور مطهر ضیا، ای حبیبه امیر عشق طلعت مشرق الیهامی

از خدمات حضرت شهید سید اسم الله الا صدق طهران امیر المظفر

مشرق الاذکار در مر

۱۱۳ بواسطه حضرت شهید سید اسم الله الا صدق طهران امیر المظفر

بدره الهی قبول صلوات حق ربان الیهامی

۱۱۴ با فخر از مطهر ضیا، ای حبیبه امیر عشق طلعت مشرق الیهامی

مشرق الیهامی

۱۱۴ بواسطه حضرت شهید سید اسم الله الا صدق طهران امیر المظفر

اسم الله الا صدق طهران امیر المظفر

نور نیر محمد حسین و توبت بر عهد حضرت سید اسم الله الا صدق

۱۱۵ رشت با فخر از حضرت امیر المظفر حضرت شهید سید اسم الله الا صدق

امیر حضرت عبداله، ای حبیبه امیر عشق طلعت مشرق الیهامی

الشخص مکرر و در دل او کجبت شهید سید اسم الله الا صدق

۱۱۶ با فخر از امیر المظفر حضرت شهید سید اسم الله الا صدق طهران امیر المظفر

آمان و اخبار از حضرت سید اسم الله الا صدق طهران امیر المظفر

۱۱۷ با فخر از مطهر ضیا، ای حبیبه امیر عشق طلعت مشرق الیهامی

ما یکم هر چند آن با سید ملکوت عزت عزت و در دل او کجبت

که سید سید است

۱۱۸ با فخر از مطهر ضیا، ای حبیبه امیر عشق طلعت مشرق الیهامی

القی کجبت و کجبت نوح بن جعفران کلک کجبت

۱۱۹ با فخر از مطهر ضیا، ای حبیبه امیر عشق طلعت مشرق الیهامی

و امیر المظفر حضرت شهید سید اسم الله الا صدق طهران امیر المظفر

صفحه

فهرست

۱۲۹ - حمدان بواسطه حضرت شهید ابن اسمعيل الصادق اقبال حق حضرت
فرشته و عده از اقبال غایت مرسو الطاف آینه لایق نیز افاق
در حق بیان بحسب ذیل اعانه برای وستان تائید

۱۳۰ - حمدان باقمی حضرت ابی ابراهیم حضرت غایت حضرت علی الهادی در حق آن دو
ساقوت عیال هر با وجود سینه اراضی منزه در ذل لرحم مبارک منع از تعدد آراء
برای بعضی و احد

۱۳۱ - حمدان بواسطه حضرت شهید ابن اسمعيل الصادق جاب لا مودا و عده
لیثی از اجزاء بیان حضرت شیخ در خصوص غایب حضرت شیخان فکرت بالعد
در وجوب فایده حقوق الله بر عباد خود

۱۳۲ - حمدان طلب مغفرت از ارباب معصومین بحسب رده مناصب اعدا
در حق هر اود

۱۳۳ - حمدان بواسطه حضرت شهید ابن اسمعيل الصادق اما و من صدیق سلطان
بیک سلطان و عده از افاضای امامت فاعلمان حضرت عبدالجبار
بحسب استغفار از غایت حمایت تحسین علوم و عرفان

۱۳۴ - حمدان باقمی خانبهروز و خاندان جاب حاجی محمود و عده از اجزاء
الغار غایت طلعت مشتاق آبان بحسب آبان در بر مظهر و تبسم
بخت در بر مظهر جاب اسمعيل الصادق

صفحه

فهرست

بعنوان امی منادی بیان احمد حضرت عبدالجبار بن ابراهیم
موقت بهران و حاجت بیا کوبه

۱۳۵ - بعنوان امی مشتاق جمال ذی الجلال اظهار غایت حضرت عیسی بن مریم
بنای الیه و امر باجای الی در قیام حضرت ام

۱۳۶ - بعنوان امی بنده در کاخ حق در حضرت عب الهادی از انجمن و مضمون
قلب اضر در وقت تسبیح رحمت

۱۳۷ - بعنوان امی شمع مظهر غایت بیان طلعت عقیق از ذکر اسم مخاصب روح بواسطه
فی القوس و الجار غایت در حق شایسته الیه

۱۳۸ - بعنوان امی مشتاق جمال ذی الجلال بیان حضرت عبدالجبار در خصوص سینه
نور و در خط کل الهی مستند بایه مودا خاندان بحسب
۱۳۹ - در بیان احوال و معصیت از ارباب منزه در حق یوز خاندان
۱۴۰ - در بیان عنوان مناجات از اعدا و در بیان تالیفات در حق فی

۱۴۱ - بواسطه خانبهروز و در خانبهروز خاندان حضرت من حضرت علی الهادی
با برسان اعلی الحق و در عیسی از ارباب جهاد و در وقت
عده مظهر مظهر از افاضات العالیات سینه من حضرت غایت بن خاندان
جان منادی در بر بیان کرد که اثری باقی نماند

صفحه

فهرست

۱۵۷. عنوان (ایمین عبداللہ) شہادت فیہ منافی کجی جو می شادیہ دین آقا
وعدہ امر حضرت بخت ابلغ طہرہ ورحمہ اللہ بخت امیر

۱۵۷. عنوان (ایمین عبداللہ) شکوہ فیہ منافی از مقامات مسافرت و حاکم
در امر کجا و بخت ابلغ و بخت عیسی

۱۵۸. عنوان (ایمین عبداللہ) بیان طلعت همان از مسافرت بارو با
مجموعی از حضرت و سید و عظیم و ایم و غایت آقا و عقیقہ آباد و دیوبند و غیرہ

۱۶۰. عنوان (ایمین عبداللہ) بیان حضرت بہ ستون در درباری اوزق و ظہار
غایت بقا و آقا

۱۶۱. عنوان (ایمین عبداللہ) تنویر طلعت عیسی از امر کجی و غایت
در سیر امر حضرت و اخبار از مسافرت حضرت فیہ منافی و کجا

۱۶۲. عنوان (ایمین عبداللہ) بیان حضرت عبداللہ و حضرت زکریا و حضرت یحییٰ و حضرت
و آقا و حضرت و در اصل اعجاز در آن عالم بخت شرق الاوطان و امیر

۱۶۶. عنوان (ایمین عبداللہ) تنویر طلعت عیسی از امر کجی و غایت
در سیر امر حضرت و اخبار از مسافرت حضرت فیہ منافی و کجا

صفحه

فهرست

۱۶۷. عنوان (ایمین عبداللہ) ذکر فیہ منافی از نزول مناجا طلبت مغفرت و حق
و سید حضرت و ظہار غایت کجی غلام رضا و در نزول لوح بیان مبارک
در شخص عدم حصول چهار صد لیرہ و امر بار سال و جوہ بر مطہر احمدی

۱۶۹. عنوان (ایمین عبداللہ) امر حضرت من راہ و اندہ معاشرت با شخص
تا جہازہ تصدیق و اجازہ شرف و بخت و صد عواف و امیر و بخت

۱۷۰. عنوان (ایمین عبداللہ) بیان طلعت شبنم و شخص ایکہ تا ایران
با اولیای مبارک و در شہر کجی و در شخص و ذکر مردم ارباب شہد و بخت
حرم و در شخص و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
و در اصل لوح مبارک و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت

۱۷۳. عنوان (ایمین عبداللہ) بیان حضرت عبداللہ و حضرت زکریا و حضرت یحییٰ و حضرت
و آقا و حضرت و در اصل اعجاز در آن عالم بخت شرق الاوطان و امیر

۱۷۴. عنوان (ایمین عبداللہ) ذکر فیہ منافی از نزول مناجا طلبت مغفرت و حق
و سید حضرت و ظہار غایت کجی غلام رضا و در نزول لوح بیان مبارک
در شخص عدم حصول چهار صد لیرہ و امر بار سال و جوہ بر مطہر احمدی

صفحه

فهرس

۰۰۱۷۴ بعنوان (ایمین عبدالجبار) اخبار طاعت عبودیت از رویه برپور سید

عایت روح اجزاء ایا الرحمن در ذیل لوح مبارک در تصویر حوض رسالت از
عشق آباد

۰۰۱۷۵ بعنوان (جایلین) بیان حضرت عبداللہ و مخصوص ارسال کتب در
مقربات اهل نجف و امر متحران در اینجا

۰۰۱۷۶ بعنوان (ایمین) اخبار غایت قلم شیاق در حق ثانیہ و اجازہ مشرف
بلاور سید غلام و بیان و صدور الواجبات از آئینہ المجدیدہ فائزہ و جاب
الہیزا اسماعیل

۰۰۱۷۷ بعنوان (ایمین) بیان کریم شیاق در خصوص ہزار جہ جہر عن
وعدہ اعلیٰ الرضی در حقا و صلاحت محمدی اوراق بنک

۰۰۱۷۸ بعنوان (جایلین) امر حضرت عبداللہ بشا الیہ با سال صدون
مجتہز از حضرت حافظ محمد مریم مرزا در اندران

۰۰۱۷۹ بعنوان (ایمین) ہادای جمال اجبی در کرم شیاق در خصوص صیغہ
و حضرت استیاج و خواجہ خدیجہ نجیہ و محافل از جلدان تموش

صفحه

فهرس

۰۰۱۷۸ بعنوان (جایلین) ذکر قلم شیاق از رویہ مرزا جعفر نجفی و تہذیب
خلیہ خاتون بر نفس عشق آباد

۰۰۱۷۹ بعنوان (ایمین عبدالجبار) اذن قلم شیاق بحباب کیومرث پارسی
بشرف عتبہ مقدسہ و امر بتفقد حال جاب سید اختر رضوان کاشغر

۰۰۱۸۰ بعنوان (جایلین) ذکر قلم شیاق بر آفاق اکثر شتغال در ادراک ہر
نفس و رسید ہزار و سب عشق آباد و در سالیہ بعد و در ذیل لوح مبارک
امر بنای مرقدہ مطہر شہید سید صدیق شایع جان

۰۰۱۸۱ بعنوان (ایمین عبداللہ) در حضرت عبداللہ بشا الیہ ہر حضرت
فرض و در وقت لایزال کہ ہر شیاقی در طهران و اخبار غایت مشیرہ
حضرت علی قبل الکر

۰۰۱۸۲ بعنوان (ایمین عبدالجبار) امر حضرت عبداللہ بشا الیہ بطبع و نشر
لوح مبارک راجع مظلومیت لایزالہ و خفاک مرزا عبدالحسین
و برگردانی معاد و حال الدولہ و لایزالہ و بساطت باران و عدم صحت
خرید ملک در حقا و بواسطہ حاجی غلام رضا و اخبار غایت مجرم و

۰۰۱۸۳ بعنوان (ایمین عبداللہ) امر حضرت مرزا و تہذیب بنای حضرت مرزا

صفحه

فهرس

و تادیه بعل مفت جند همبر زو سپاهش در ساین لوح مبارک بخال
امجاد مای اسمعیل کاشانی

۱۸۳

بدون عنوان حمد و ثنای مظهر عودیت بدرگاه حضرت احدیت در تهور
حال غیب لایق شهور و ذکر انعام و جش و ولادت در بیت دجاستر
امر بکشت و فیاد علماء اصولیان و شایخ شیخان و اعرابا و الهی در حقین
و تزیین بر مذبات و لوقی و اجتناب در خانات و در ذیل لوح مبارک
نوحیه در فیم حقیقت سید ناصر و در ذیل آن تعین حاجی علامه ضابط
سین و در ذیل آن ارسال صدیر برای بازمانده کان ستمدای بزر و در ذیل
آن اخبار شعله انقلاب ایران و در زیر آن اخبار عجایب بحجاب عزیز
و میرزا ولی الله خان

۱۹۳

بوسطه خاب معاون التیار خاب که محمد فی کرد و کانی تقدیر فلم سید فی
از استقامت مشارالیه در عمل مبارک

۱۹۴

بیم با نقی حضرت لامر از عهده مناجات طلب تأیید از پیران محمد حضرت
عبد الهی در حق مشارالیه

۱۹۵

بیم با نقی حضرت ذوالقصر محمد حسین اسد الله الغالب مع مناجات
غضن دود بعت بدرگاه حضرت کبریا و طلب تأیید در حق مشارالیه
اصل عدا بیت نکون

صفحه

فهرس

باقی اخبار خاب غلام علی دوا فروش بیان صلعت بیان در خصوص رجوع
مشارالیه ضحی سالما باران

۱۹۶

ایران صهران در خیابان ناصریه خاب آغا غلام علی دوا فروش ذکر علم میثاق
از حصول مصیبت خاب سید نصر الله و حاجی

۱۹۷

بوسطه خاب محمد میرزا احمد طران خاب غلام علی ابن من خازن بار قمن الک
غلامین اخبار غایت حضرت عبد الهی است رایبه و در حق من و من و من و من

۱۹۸

لندن با نقی خاب غلام علی دوا فروش بیان طلعت سید شافق از بقعری غنی
و تاسیرت انباشته بوسطه خاب و محفوظ مانده اجای الهی

۱۹۸

طهران با نقی خاب غلام علی دوا فروش بیان من طاف جلاله اسما و در خصوص
محصله عانی محمد حاجی

۱۹۹

طهران با نقی خاب غلام علی دوا فروش بیان حضرت عبد الهی در خصوص نفاق
نوش الملائکة و در خصوص ستمای او و من و من و من و من

۲۰۱

بدون عنوان نقد بر مسمیق در حق کی الزامیای قلعه در ایام حیات
و رجاء ارتقاء روح از معارج علیا

صفحه

فهرس

۲۰۷ بواسطه جناب شهید این است الا الصدق جانب شیخ حبیب فی

عنايت حضرت عبد الباقی بنا الیه باید و سبیل ای از اجداد عدل و عین
لذا زمین عبد الباقی است چه شش هزار نام و خویش له باغوی غنی
برگ به سر صدر غم میرا داده شد غمزد و در دل غای نعل ای غم زیار

۲۰۹ با فخر جناب ابن امیر حضرت من اراده است بر پشت سر نهادن اقامت در کاشی و سیه
و چه ارسل ایمن و پارس و در زمین ملک امیر عبد الله حضرت ملک حضرت

۲۰۹ با فخر جناب ابن اخا غلامین از خوش سیه و در دل لوح پاک امیر سیه
سجای بعضی از اجزاء که استغنی طبع خوش نهند

۲۰۹ با فخر حضرت اعضای مجلس باطلعت میناق و در صدر سینه
علما و امت بحیا مجلس معهود و سران آنان و امید بایک حضرت
سجود خوی قائل شد شهید است سیه سبکی سیر جالی قیام ناید

۲۱۱ طهران با فخر حضرت عصار محمدرضا امیر حضرت عبد الباقی نه فرمود است
تال جانب شیخ الزین

۲۱۱ طهران با فخر عصار محمدرضا امیر حضرت من صاف و الا است با سینه
نسبه ای سیه از سباط شرق و غرب

صفحه

فهرس

۲۱۲ .. طهران با فخر حضرت محمدرضا امیر انالید که غلامین بعد از اخد

در امیر سینه و دیان عات و دست از مضمان و محالوت مفسدان
وامر تبلیغ امر است و در زمین صاب و کول فرمودن تا بیه مجلس با فخر

۲۱۵ بعنوان در محضر مؤمن و فرمود بیان حضرت عبد الباقی در محبت محمدرضا
و قرار با کرمیت اراد و ملوم دشمن تذکرات و در زمین بابل نفس نفس
انحساب نمر

۲۱۴ .. طهران با فخر عصار محمدرضا امیر انالید که غلامین بعد از اخد

۲۱۸ .. طهران با فخر حضرت محمدرضا امیر حضرت عبد الباقی نه فرمود است
عبد الباقی خط و در زمین صاب و کول فرمودن تا بیه مجلس با فخر

۲۱۹ طهران با فخر عصار محمدرضا امیر حضرت محمدرضا امیر حضرت عبد الباقی نه فرمود است
ملک است ای و امر اجزاء از محبت سیه بنا الیه

۲۲۰ بواسطه جانب میرزا امیر طهران اجزاء محمدرضا امیر حضرت عبد الباقی نه فرمود است
جانب میرزا امیر

۲۲۱ طهران با فخر عصار محمدرضا امیر حضرت عبد الباقی نه فرمود است
از تبلیغ

۲ جهان همران بافتخار انجمن محفل روحانی ام حضرت عبد البهاء
بناسیس محفل روحانی با انتخاب عمومی

۳ طهران بافتخار اجراء محفل روحانی تصویب قلم میثاق بناسیس محفل
در همران برای انشاء قلب غافله

۴ طهران بافتخار اعضا محفل روحانی حضرت عبد البهاء با انتخاب اعضا کت مجری
انجمن ارتباط شرق و غرب و نشر آن مجله پنجم با نشر

۵ طهران بافتخار محفل روحانی ناکید که همگی میثاق محفل روحانی در نشر لغت
و تبلیغ امرات و سرور قلب الطهر از خواب میرزا طراز هجده و لا میزاع هر

۶ طهران بافتخار محفل روحانی بیان صلوات پیمان در اتمیت روان از یکدیگر محفل روحانی

۷ طهران بافتخار اعضا محفل روحانی بیان حضرت عبد البهاء و خصوص اتباع کانی قدس
و سؤال جواب که بواسطه خواب میرزا قطع رسیده

۸ طهران بافتخار محفل روحانی و محفل سائره امر حضرت من اراده تکریم
در سر تربیت و از غرور و جهالت نادمه ایرانی در سال که رفت

۲۲۷ طهران بافتخار اجراء محفل روحانی از قلم میثاق و خصوص ناسیس انجمن تربیتی
و امر یکا و از تصحیح اعلام انجمن تربیت قبول اعلام آقایی امر یکا بجهت سر تربیت

۲۲۸ طهران بافتخار اعضا محفل روحانی مسود قلم میثاق و خصوص انتخاب عمومی که
بر صده یا پنجاه شخص هر چند نفر غرض را انتخاب نمایند

۲۲۹ طهران بافتخار اعضا محفل روحانی تقدیر حضرت علی از خدمات منکوره حضرت قیصر الکبر
در مدت حیات و امر بنای هر قدر منور ان شخص جلیل

۲۲۹ طهران بافتخار حضرت اعضا محفل روحانی بنابر قلم میثاق از سر قرار
و سرش محفل حضرت علی در جیل است در هم بروز و چون نگذاشت از امرهای جیل
مبعوث ریشکا غوغا برای قرار مفعی موقع مشرق الانکار در روز فرورد

۲۳۱ طهران بافتخار اعضا محفل روحانی امر حضرت عبد البهاء بر وفق کمال مواضع
تا رنجیه و پنجمین شکل آقایی قدیم بجهت ارسال امرهای

۲۳۲ طهران بافتخار اعضا محفل روحانی بیان طلعت پیمان در مصرات خلقت
بین انباء اخبار از خنده فرضعه که باطن باطنیها در مطر بیهوشیها هستند

صفی

فهرس

طهران بافتار اعضا و محفل تعلیم اخبار غایت حضرت عبدالجبار
و طلبانیه در حق شایم و در ذیل آن ذکر کرده در لوح از کسندیه

۲۳۴ طهران بر سطر خابین اعضای محفل روحانی ادرطعت همان بوجیه
کدزدن مال انیام در بنک با صدوق مخصوص انیام

۲۳۵ طهران بافتار اعضا محفل روحانی بان حضرت عبدالجبار در خصوص
عجله در مشیت امور و موقوف نموده بر سطر مبثورت آیام معده

۲۳۶ سبزه خانه فونی العبد خوانه طهرن در شان حضرت زین بدر بار حضرت نون

۲۳۷ طهران بافتار اعضا محفل روحانی در حضرت من اراده بنکار از نامه خبر خبر جریده و تهر ما

۲۳۸ طهران بر سطر از غلام علی اعضای محفل روحانی جابا منظر عبودیت برگاه حضرت
احدیت بکلف اخبار شرعاً و نصیحت بسکن و وفار

صفی

فهرس

۲۳۹ بافتار خاب لاسید محمد در قاع عبودیت بان ترانه خان افرا
مترجم قول جیل شانه ... اگر غنی سیتقا علی اعرانه برو فای بهید
و بیان الهی قیام نماید جنود آفاق متفاوت نوازند
و در ذیل لوح مبارک راجع باینکه چون بقعه تقدیس در دست انشاء
لذا مقدم بر بنای بیت الازکار است

۲۴۰ دبیج بافتار خاب سید محمد اخبار غایت حضرت
عبدالجبار، مبثاله

يا صباي السجدة على خدك فاصبري به وخابا فاصبري به
بوكه خدك خدك على خدك فاصبري به وخابا فاصبري به
وخابا فاصبري به وخابا فاصبري به وخابا فاصبري به

تري يا صباي المعاصف فاصفر للظهور والقواصف فاصفر للظهور والارز
رت قد ضاقت الصدور وبثت النفوس وذات الالباد خفت
الغروب والضمير نصير ونجم الريح فطرب الفؤاد في بصيرة هذا
الطاهر الادب ريشانه من الخزامى من اطلق من اطلق الهدي قد
سمع النداء ونحو النداء وقالوا اربنا انزل سنا ديا نادى
للانسان ان امنوا بربكم فاننا فاعلونا الي ورا الحال نطق دائرة
الحلال في ربحهم الانا في ربحهم البك في الغدو والاعمال ربح
انهم ضغفا انهم بسيد الغوى وفقره درهم الى الفة الاصحى عمار
استقيم بالقوة والعفة بين الوري رب رب ادم عليهم السلام

واذكرهم بغير موتك وادعهم آيات توحيدك ومعلم تقديرك و
آيات تفديرك واشجار حذقة تعرفك واشجار حذقة تعرفك
ان اصبح قد ضاقت عليه الفضا من اهل العراق واشتياق لصعود
الى جبل الساق وضطرم في قلبه ارا لا حرق فاحسب الي ورا الاسرار
وقد شوق الى جوار حرك الكبرى وشوق ظهور موتك الغنى قد
رجع اليك فاصبر فاصبر ودمع وافق ورجا وافق رب اكرم سواه
وليسناه وادرك الغفود الغفوان ورجع اليك الفضل والفضل ان رب
اغفر الخطا وادرك في العطاء ولا تواتخذا على الدروب وكشف الكروب
واسر العيوب واعلم ان رب رب انه وادع على بابك وسامع الي
رحمك وادرك انت الكريم وادرك انت الكريم وادرك انت الكريم
كل عبد اثم رب تفرقت الاعمال عظمت الامال وعجزت
النفوس وحققت النفوس ليس لي بها الا انت تجي اليك وتبطل
عليك وتفرغ من ربك ان قبل هذا الضيف البديع في حبة
اقتديك وادعته في قوديس فراقتك وادعته في حبة القفا في
قل سيدة الدنيا وغفوة كالمحور على شجرة طوبى وادعته القفا في
من صباي الزوايا انك انت العفو انك انت الغفور وادرك
الرب المنين الرحمن الرحيم لاله الا انك انت الخالق الخالق للرحم مع
معاينة

هوش
 شت خاسته بیدار شد برادران چکیده قیام عید چهارم
 یا صاحبی سخن
 هوش
 ای بخت رفیق نامشمار توست شد دلالت استغاثت در امر
 داشت طبعی که در شری که با توست قدام علی الصراط المستقیم
 و بهنج یقین بود موافقی عظم از ثبوت و ربوح نه زیرا استغاثت
 جمع مل افاق را که توان نمود اما خبر است غایت برادر شد و
 در ربوح بر شایسته سخن یاد شد است شخص همین است که
 منبع است تا در رفیع این غایت جمیع جنود طغیان را منهدم نماید
 و اصل غرور و اصحاب غرور را بهر کت ابدی و انهدام سر بری بکند
 از خدا بطلب که منتهای خبر از برای آن یار دین را خواند تا این
 مقدر نماید و طبعش بر شمول بطاعتی در داخل حیرت و طغیان
 حضرت احدیت جمع یاران همی را بهر کت ابدی ابلاغ نماید
 عیدیکه تخته و استغاثت ع ع مقادیده

خط مبارک

هوش
 ای با خشی عید چهارم غرور و هانی افاسد ضرر ارض مقصود
 و بطراف تربت مقدسه فخر آورده اند نه تا عید ما از شت بدهد

او سرور و سرور و شادمانی باشد فی الحقیقه این سرور را ده جاد
 آن بدانت از الطاف حضرت احدیت آمد و آمد که توفیق شد
 بدر کرد و توطنش بر سرور که در خط و دعوات الهیه است
 خوش باش در منزل خرم باش معروف که چنین غریب درگاه جمال
 ع ع مقادیده

خط مبارک

هوش
 ط خاسته بیدار شد برادران چکیده قیام عید چهارم
 یا صاحبی سخن
 هوش
 ای شتاق ملکوتی طاعت از آستان آبی سرور
 و مراتب وجود را طی کرد تا بهر گاه عالمش فی رسد و بهر
 نمود تا در عرض قلب تولد کرد این طریقه است سرور که در
 باز از یاد خود تبار آمد قدش با بدان و توش را اگر آن کتب
 گردی و تبار که چه که این شنبه را سفار از فولاد معدن
 چکش دین داشت بهر کار آنچه مقصود است بیرون و بهر
 ع ع مقادیده

رشت سادات خسر خاکی فایده بدند عید بهر پند الهی
 یا صبحی نسجی ^{هو اللهی} صحن خدا را که جنی از انوار سلطه آفت
 امی مات برمان صحن خدا را که جنی از انوار سلطه آفت
 عهد روشن داری بسایه لبشانی چون رخ گلزار حسن نظرها
 شل است و غیث رحمت بطل آن اخوان گدازنده در لوم ظهور
 ملحوظ بعین غایت محلی طور بودند و در عصر ثانی مشهور آفت از غل
 غریبه ای الهی رجا بنام که از اثر قرض و اتمهال صحنی درین صحن
 دافق این محفوظ و مقرون بانی آن ذات ختم آیه در حقنا عبادت
 مستحق بجزی فرمودند سبب بهایت روح یکسان است بر محلی خود
 حسب شایسته نهادارینا که انهمم کوینند نسبتان بجزی خود
 دین مبادی سراج مستقیم باری دعا کنیم که توفیق و توفیق گردند
 و علیک الحجة و الشنا ع ع ع مقابله

ابو حضرت حیدر قبل علی ^{هو اللهی} طران خاکی فایده بدند عید بهر پند الهی
 مساعده الی الله و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 ایشان اناس حسین و بر تصور عید بهر پند الهی
 یا صبحی نسجی ^{هو اللهی}

ای سید آن سید برادر اندازد از خضر جان و طایر باد بپند
 حسن اخلاق و تقوی زینب اعراق گرد و یعنی سیر بر دم بدیدند
 نسبت نبوت حقیقی است الولد لربیه ولی از از عطر و گل
 بدیدند و نصیب از جان و دل غفود یعنی سوء اخلاق و ساقی زینب
 اعراق کرد آن نسبت بجا نسبت است که خطاب حضرت نوح علیه
 از پس من یک از عمل غیر صالح یعنی مانوح کفان از اولاد و سلاطه
 نوریت خارج است زیرا این نسبت بجا نسبت بر حقیقی و جلال
 این خاست که نسبت از خضر جان و دل آن بر دیوار پند
 نرا دکان است کل شمع او را برافروزدند نسبت او را است دیدند در
 امید او را برزدانند اما دریا کنیم دید بود حقیقت واقع بود لعل
 بعد از مرگند نور روح جدید غایت شد و حیات اندر
 چل نیست بجهان ابدی شتافت و روزد فانی جاودانی یافت
 بخشنده حق روز نمود و با طایر علی دسار رشت نیز خوردن رسیدند
 دلچین شکرند بپوش نشینند مطمئن بشد توکل بر خدا کنند
 و رشت نبدل که با نایب بفضل رو بهت آینه مطمئن باشند در
 ظل حجاب رختانیه تیرا سید و دل و جازا بود دایم و شتافت
 و رشت ببارا تید و علیک الهجاء و اللهی ع ع ع مقابله

بوالله
 در صبح آفا سید اسد الله علیه و آله و آله
 خط مبارک
 ای در دره موقوفه شکر خدا که از بحر عظم غراف نمودید و از
 الطاف جمال قدم اتراف گردید نظر ملک توحید را حق تبار
 دوازدهمین ششم نو گنیدید و از انوار هایت لری اقباس نمودید
 والله اعلم بالصواب ع ع مقابله

یا صاحبی السجود
 طرآن بر اسطه خجاست آفا سید نصر الله خجاست آفا سید الله علیه و آله

بوالله
 ای بایات برهان هر چند شما نمانه شکستم ولی دایما روی
 دوست ترا محافظ داشتم و هر دم ملکوت قدم خجاست آفا سید الله علیه و آله
 عون و غایت حضرت رحمانی کردم الحمد لله آفا سید الله علیه و آله
 جهت سید نسیم غایت و زید و عون و مومن شدید باز نشد
 شمل حال گردید که خجاست آفا سید نصر الله خجاست آفا سید الله علیه و آله
 ارمایه نمودید و خجاست آفا سید الله علیه و آله
 اعانۀ تاملی یزد را غایت مشرق الاذکار را غایت بر دره و خجاست
 نون و جمیع و کل در درگاه احدیت مقبول گردید و حضرت پروردگار

شمارا با سحر حق غرر فرمود تا باین خدات توفیق شدید
 دلبر کینا که بختن فصل رفیق جیل شمارا احتضاض داد
 پس همواره آواره نوی او را آفتاب تیری او و بر شان موی او
 و نشسته جوی و لجوی او باشید نفس توفیق گردید و نفس نمودید
 و بس غزب امر الله درین خلق گردید و بطرعات و الطاف
 جمال مبارک شامل آنخاندان بوده و ششم بران دودمان خواهد بود
 امید داریم که انوار این فضل ابد الیدیه چون نجم سلطع از افق وجود
 طالع دلالت باشد و علیک التحية و التهنئة ع ع مقابله

خجاست آفا سید اسد الله علیه و آله و آله
 خط مبارک

ای الهی که بنده عبد شریقت من انوار الهدایه اسطه من توفیق
 و استقامت من الصباح التوفیق فی رفاهة الرخاينة ای رب
 وجهه بنور العطاء و شریح صدره بایات النور واجعله قدوة
 حسنة لعلی انک تعال لائت الش ع ع مقابله

بوالله
 بر اسطه خجاست آفا سید نصر الله خجاست آفا سید الله علیه و آله
 حضرت اخوان ایشان آفا حسین را نامبر خجاست

یا صاحبی بسجی ^{هوئنه} ای دوستاره اندر زمان
 و در عقبه مقدره کبریا قبول و تقرب سر برین برادر بھران درین
 آگهی رسان یاد برادران نمود و شماره بدل دجان نذر گشتان جرم و
 نادان گردید من از وفا و مهر بر روی او ممنون و خوشنود گشتی
 دیگرگاه احدث از برای شما - باید و توفیق خواستیم امیدوارم به
 انبیا از عصر جان و دل با باشند و اخلاف خیر لهم الاسلام
 فردر کمال بدر را ایاری گشتند و حقیقه انفعه فلو من آنان را بجای
 نمایند تا نعم توفیق و نعم مختلف تحقق یابد و علیکم السلام الاهی
 ع مع مقابله

یا صاحبی بسجی ^{هوئنه} براسطه جناب آقا میر فیض الله مقدره نشان علیه السلام
 بالترتیب مقدره جناب میر فیض باجی حاضر فیض و در نهایت فطرت
 باطن و ظاهر با تو نمود و بندگ تو بر داشت و خوف و الهه خویش را
 در نظر داشت فی الحقیقه جوشت برانده و مومن و مومن و است
 است از خدا خواه که در روز برتری نماید و از کمال است عالم
 انسانی استغفار نماید و مانند پدرباک کبر و اعظام کرامت

حق توفیق گردد بر سر باد حسن برور باشد و ابون را برتش نماید
 از راحت خویش بگذرد و نور فرائض گانه خویش باشد باری
 از قانات او سرور حاصل گردید این باشد با کمال جود او را طاعت
 خواهی نمود و علیکم السلام الاهی ع مع مقابله

یا صاحبی بسجی ^{هوئنه} براسطه جناب میر فیض الله مقدره فوج محترمه علیه السلام
 ای کبر غزیر کبی توین محترم با بعد از آنکه از دهم گشت الحکمه
 اوستان محبت بند را در نهایت نهال و گلستان معرفت بند را
 حکمت صدرک و خندان پس بکلمت این عجز و نیاز تا که محظوظ و
 مقبول مانده و محظوظ و محروس تا جویا را ابل بخاندان را ایاری
 کنند و حقیقه غیبت ابدی آن در دلترا صفت و باغبانی نماید و
 بسبب فرازی خویش دینود شود و باعث افتخار رساله و فرزند گردد
 والدیه نظر غایت بدوی بر او انداخت تا آنکه دل از دوجهان برآید
 و غم گوی جانان نمود و علیکم السلام الاهی
 آئی الکی نده اتر من ایاک گفت المغفره والرحمة والرضوان
 الا الهی رحمت الیک طمعه لغفلت وجودک راجعه لطفاً بسجی
 مواهیک الله عوکل و مغفرک رب از صوما و انهما فی نفس

و ادخلها في جنات الرضوان انك انت الرحمن الرحيم و انك انت الغفار الوهاب العزيز المتعان مع مقابله

يا صاحب السجن طهران برسط حضرت شهيد بن شهيد خباب آقا سيد بن شهيد عليه السلام

اي ثابت ثابت نعم نوز برش ن ماس عون و غات جمال
شكست و غيغ و غيغ تو مشكست انك انت شهيد بار و زار شهيد
يا سيد خدا همواره برابر ابد اكمال و مال سار و غور و غور و غور
شكرا به جمال قدم قدم بش نشسته بش زيبا بش اسم عظيم پر دراز
روز بر قدر الطاف تو بروز کند و شايد امان در محفل اقبال مانده
رخ برافروزد بطلان بش حضرت شهيد بن شهيد عليه السلام
از شما شنونده و خواهش دعا از عهده احوال و ربي شما بنده
اكي اكي بمان عیدان ناظران الي مکتوب غمگین و متوجع بمان
افق اصدتک سقوا ن الک و سقوا ن ملک و سقوا ن شهيدان
بسمات تدیک و سقوا ن الي روح انک اللهم انما بقوه
جبروتک و در قها بقوه لا اله الا انت و انت علی وجهها ابرار افرج
و از قها من بائده بسما و با قوس بسج و اجعل افوا محوبا
و قدر لها حرج و از قها من خزان غمگین و اطلها صلین ازاها

و اخطها في صون صلاتك لغربك و عاتيك و غمگین و غمگین
بارب الاله يا ذا النور الاعلی انک انت الرحمن و
انک انت العزيز المقدر المتعان مع مقابله

خط مبارک

هوالبخمي

اي با بختيان بر چند کونست مرقوم شد اما خواستم که خط بخش
نیز جری نگارم تا خود في مانت گردد و لی من با باران الهی
مخبره روحانی دارم و آن در حد حال و عبودیت است
حضرت در اقبال و در ارتباطی عظم از ان الهی دل نوی دار
در رهات سکون و قرار غمشیت امور در دوازده فصل باشند
نقد حق قیوم جو ان نذا هو الملك الذی لا یغنی ع ع
مقابله

طهران حضرت آقا شهید هوانند با داروف عینه کما و بهد الاله
ای ثابت بر عهد دیمان بخت که بان بار هوان لغیرتی سموم
و از احساسات قیام و دل دم نرم عده ایجا مانند مرغ
گویایی بود که در موسم خزان در لاله طاهر نشی بر زیر بر نهاده
از اینک و او از و لغنه و شهنواز باز مانده نه الحاقی و نه

ناطق را از نیازی و در این نیز حکمت پندوده الهیست و در باره کوه
 بر صبح آمده و بیان بدیع آغاز نموده و با آن یاقینی و سایر باران
 صمیمی و خیر و نفع بر رداخته این از غنائات حضرت خفی الکلام
 است که شمس از خورشیدی بخود آمده و بعد از سکونت بغداد
 و جوش بر داخته و در بابت محاربه بکتابه مبارک غریز آقا مجتهد
 باری ساداتی انقلاب و شدت اضطراب هر چه بود گذشت حال
 سکون و اطمینان حاصل باید چون نیز مسائل و متعجب ببل درین
 فاش فی جولان نمود زیرا علم آن فی این جنگ ناگهانی
 استعدادی شدید حاصل نموده و عتوت تعلیم الهی و نورانی تمام
 ربانی و رضین الواح سبحانی تحقق یافته است و در هر چه که در جنگ
 یضیع عمومی نماید و این تفویض و بیانی و بیانی باقی و از ادلی چه
 خشنده جهان استیلا باید و لیکن اگر این خیر و نفع از جنگ
 جنگ معلوم است و این را نمیکند بدل کرده این آبروی نامرئی
 شود و آفتاب سحر آید و آن فی در جمیع عالم نماید و علم
 بشر را از ترس و خطر ببرد و خاتم میرزا جمال در بر و در عالم
 بر داخته و جانب میرزا جمال در دایره حکومت خفا نامرئی است
 و نظر است پس نظر باقیات باشد و بعد از الهی و الهی و الهی و الهی
 عبد الهی عباس مقادیر

در این حضرت جواد علیه السلام است

ای ثابت برمان ناطق که بنا بر این ۸ فی لقمه ۳۷ مرقوم فرموده
 رسیده الهیست و در این حضرت جواد علیه السلام است
 حضرت اعدیت داشت البوم بر نفس ثابت رخی نفس بود
 و نظر الطاف حضرت رحمت خود باید بنوع و نظر ادب و
 ظهور و نظر و حضور است و در این حضرت جواد علیه السلام است
 حضرت است در هر روزی که در این حضرت جواد علیه السلام است
 با لطف الهی باشد که مورد غنائات حضرت صفودی حضرت تقی
 الطهران بجا آید که در خفا بیعت نفوس و تمهید برادر در سرای شادی
 نفی که اقبال نماید آنرا مکتوم از کل باید بجهت برادر
 اطراف متغیر و بیاید بعد از آنکه از نفوس متغیر و بیاید
 نماید امید داریم که باید است نفوس صمدی است نماید
 آیت بدی در این با اعلی گردند و خاتم میرزا جمال
 حضرت فاضل از لدنی برود و در مطرب خاتم میرزا جمال
 و خاتم میرزا جمال رسیده و در مرقوم نموده بود که اگر در این
 عنوان باید است جمال قدم نمیکند نمود که چنین عنوان و
 فرمود و در این بقیه باشد و در این بقیه است و در این
 فرمود حضرت شمس خرم رئیس حواء حضرت و حواء و در این

که خدای بدوان آفرین نماید تا در ایوان آفرین نکرده گردد زیرا برین
 باین و بران گردد ایوم احیای ایران حسین اهلست و چنین
 اخلاق مشروط بحیث و عدان تا اخلاق عمری بین و عدل شود و
 و کجاست من در حق ایشان و حکمت از الطاف حق و غنای
 سلطنت اسد دارم که این معاهده چنان شود و خوشی از برین
 در ایران رخ نماید و صعود حضرت ارباب و روح است و این سخن
 شدید شد باز ما بندگان آنحضرت جلیل را بسیار محبت و مهر بانی نمائید
 شکی نظر بدید غنای سادات و زیارت در حق او ارسال
 میگردد و رقم فرموده بودی که اعلاء و پیش ندارم اما شما می بین
 داشت شما می بین که این بر این جمیع از قبیل بیرون شدید و در کرد
 بکتاب این رقم شد که بر حضرت ارباب و عدل و انصاف فرموده
 نهایت شانت و لطافت بنا نمائید و شما نیز باید تربیت کنید و
 علیک السلام الانبیاء ۱۲۴ صفر ۱۲۴۴ جفا علیه السلام و این معاهده

یا صاحبی سبحان
 بر طبقه خات آفا سیب فرشته سادات خسته خباب ای محرم
 علیه نهاده انبیا
 اینها را از امر است و برت تدیر واقف و شهادت که همواره بود
 شهبای روشن و زار و شت سادات با پروردگار نماید و توین مکار

شما را علیه السلام انبیا
 تا به این و بران باید و چنین است ولی مشروط باین که چنین
 بشی و طلب رضای حق همان است که از حق ربانی کردی و
 در این عالم فانی زبانی نماندنی است آری ثابت و مستقیم
 شوی و در غایت محض معلوم شد و بشی خیر خواه و مودت گردی
 در سبب و تدبیر اهل عود و بتواریه در اصلاح داعی و عت کونی
 و بوجدت عالم انسانی خدمت نمایی سرشهر و اهل حافظ و حکم
 و شهادت و طبعی باشی و جزو ملت را که مل سعادت و نجات جهانی
 در دستان است و باشد جمیع این دستان توین و توبه بخوابی گشت و
 ارباب فرج را از بهجت تعویض خواهی یافت و در این سخن عالم
 شمع را فرو دینی که بر تو طریقی بر آورد و اعصاب نماید و غنای بیانی
 که در ملک و ملک آورده و چنین نماید الا با باقی در برابر کرد
 پس حضرت بدوان الهی کن تا بدوان بلند رضای بی بری و غنای
 در پیش بانی تا به راجع در جهان نماندنی باشی و
 علیک التحية و السلام مع خ معاهده

لهران خب آفا سیب فرشته بدواف
 هو الانبیاء

ای ثابت بر همان نامه که تاریخ و شهر صفر ۱۲۳۲ مرقوم نموده بودید
رسید الحمد لله بعون و غایت حال باریک لغوی خلق شده اند که
بازان ای که خواهند شاعری طلب مغرب از برای دانش خود نموده
نکته آن معذور نموده از غم و شوق صاکنین ایشان برسانید
و بختین رقی نشود بخت نشود مرقوم در مرقوم نموده بودید که اجاب
و اغیار جمیع طبقات خلق را مطلعانید این پس بنده با خود قلمی ننشاند
ای اهل ایران اگر دین ابام راحت نموده جمیع طوائف غیر عابد در پیش
نقص نام باجا بودید با وجود آنکه اجای ای باجمیع طوائف بود
و صادق و شیرخواه از برای غل راحت را پیش و یا رعایت بدید در
نشانی ای می خواهد تقاضا با صوری نمی نمایند اگر کلاه خوشی
ر زبان رانند و سامع قول نماید سخا و اکلانند اعرافی کنند و کلاه
نمانند ولی اقوام سائر همواره در فکر آنند که مانند دایم کاسه و ساق
خدیجه را بخامد ای میباید پس لایه بران بسند که این پس ای بنده از
کوه سار خوار سر از بر کرده اند الحمد لله خانواده آنجا محفوظ از دست
رسیدند و اجای سائر نیز بخت محض است بهماج محفوظ و امن مانند حضرت
آلوده هر چند بخود بسفر نزد بودند ولی ایمن نیست که بعد از تشریف جاور
راجبت لعل میباید و بخت نامه نانی که تاریخ ۱۲۳۲ مرقوم بود مرقوم
اگر جواب نامه ای را میفرستد ولی نیست از تأخیری یاد کند یا نه
که فصل دهانی مرقوم نموده بود جواب زود صدر یافت یعنی در این

تصادفشان فرستاد شد خباب برز از چنان فی الحقیقه
فرمودند از خدا خواهم که اجای ای توفیق بخت شخص مقرر نموده
آی میباید قدر دان باشند که لغت و غنی از شخص خطیر بنده در میان
صدقت و وفای خدمت بر دارند مکرار مرقوم شد که بنده باطل نیست
بخت بخت بنده گدیده از آن زمان و دوستان تخفیفی این
و بخت بنده رقی توفیق از آن گدیده با دلال امجاد و اسما و اصلا
از قبل من نهایت بخت و دهبانی اطلاع دارید عده بها و عین
۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۲ جفا مقابله شد

طهران حضرت با دواف

مهرالاهی

ای ثابت بر همان نامه نموده ۱۲ و صلوات یافت اشاره برین
در حالت نموده بودید جواب مختصر مرقوم می کرده و دست تقدیر نیست
تا به شخص محترم منبر بر رسیده بدرفت برسد جواب البته از آن بود
از قبل من نهایت بخت و اختراعات تا نقد اطلاع دارید و
البته در سعادت و محافظت مظلومان نهایت مت را بجای نهند
فرمود از قبل من بیان مزیت نمائید آن آفتاب ارضاع ایران
ایران در دست و خنجرهای حرم استقرار و اهلین خواهان

از تفسیر در نزد اهل علم رجال اردبار است از جمله در زمان
سابق از یک تفسیر این بعد از ساختن اسپاجون با رنگی خرم
خطاب یعنی و لطفی در معانی بی داد و در امر این تفسیر
از جمله خطابان بود که علم شریف تعلیم تفسیر و تفسیر فلاح بخیر
در باسیدی از جانی است این تعلیم و تعلیم چون نعمت باشد افش
نموده بخیر و فلاح در شرف گردد و اما شخص جمیل که خدیو است
غیر صلیب نمود و در خدمت در شرف در پاریس ملاقات
خدیو ضیائی از جمله بود فرمودند و در بین جمیع ایرانیان از سادات
و وزراء که سفر بار و نموده بودند نشان تفسیر و تفسیر بود و در
دولت تفسیر عراقی نمود امیدوار است که توفیق بخیر عظمی
بعد از آنکه در نزد علم در ایران آفرین برافرازد و بر سر
امدی استقرار یابد و ایران و ایران از سبب غایت جادوانی بود
ای ثابت بر همان غایتش و اضطرار تصور در ایران تفسیر
این است جمیع علم در هم است جمیع علم در تفسیر تفسیر
که در ادب و جرات ابتدا از خدا بخواه که این تفسیر و الام
عموم عبارت از وضع نمایی باشد یعنی در زده و مولود معنی که
عبارت از راحت در شرف علم افش است و تفسیر باید و در علم
این ملاقاتی مان عطا گردد و علمیات الهیه و الهیه عبدالباقی
در شخص محرم تفسیر جواب در جرات برساند رعایت معاد

طهران حضرت آقا سید تفسیر با قوافل عید بهانه الهی
خطاب یک
ای نه خفشی الهی من بعد جمیع خطاب با بر طوط آقا احمد نزدی در روز
ارسال دارید در از چون به من و فضا در طهران مکه عبدالم
باز میکنند ابتدا بعزم مرقوم نمایند که به خدا در نام من ارسال دارید
تذکره تفسیرند در با آقا احمد در بر تفسیر تفسیرند در تمام جمیع
کتاب با و همچنین خطاب من نزد آقا احمد بر تفسیر تفسیرند
در نوعی تفسیرند که با مرقوم به تفسیر احسان کنند و آقا احمد در
خفا من است صحت چنین انتساب کنند از شخص در صافی لغز
رسیده که در طهران است بخیر طوط و طوط آمده و در علم تفسیر
گردید و جواب تفسیر دادند که تفسیر تفسیر علم گردید جمیع را
تجربه تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
عبدالباقی
خدیو تفسیر تفسیر از طهران رسیده که لاک در طهران است
تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
و بر آن معادله تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
کرده اند تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
آقا احمد نزدی در بر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر

نوشته

ای مایان برتقی جناب را ز ذکر هر یک از شما نمودند و در جای
نامی بی مغرورانه بودند ولی این آرد و صوابی گشت نه از هر آن
مشغل در شغل مانع و حاصل در شغل از شغل و معارف چون بل
سائل جنبش حاصل با وجود این بهر آن مغرورانه و مجرب بهر شغل ایضا
خطا با کمال این مرتب بر قوم میگردانند تا مانند حق محرم غور باشد
سخت در روح را فریض و ساط اندال دارد ای مایان ثابت نفس
الهی اند و مایان بهاری به علم الهی با فاضله نموده و در تو نویسنده
زمین را رنگ بهشت برین کرده ولی افسوس که مگر آن بحر و
غافلان بهر زنده و گمان با دوس در بر دگان محمود و این فصل
بی مایان مانند سبیل روان بقدر اهل ذریای مغان را جمع بگردانند
نور فیه نصیبی ببرند و بهیچ معبوده بهر و بکنند تا حاصله فیت
بازدی و دولت امید است که در سبیل نظامان بدار شوند و دعا
همه بدار دارند و محرومان محروم اسرار کردند حال مایان مایان و
جان نمی بیند و جهل شدید و بدول دارند تا بنیان بکامی
برایند و انوار وحدت الهی بکامی بخشند از روز انوار امیر ایجاد
اتفاق اجای الهی است که با مایان یک دل و یک جان شوند تا
توانند تفاوت خصوصیت اهل قائم کنند و بعضیات جانی عمل و
مناصب از آن نهانند بهر فری از آن فرشته را تقسیم نمایند که کل

برگت دارند و برگت خسار ولی بافت این استخوان و زلف
فکری بنایند چگونه خوانند که اخواب سازد را با اتحاد و اتفاق
مکاشف جان نماند ازستی نفس کی تواند که شود منجی پس
در گمانات خارج بنگرند تا باعث حال شود صاحب مغرور
مایان نذرند و در اندک مدت متکاشی شود کلمه پراکنده و بخت
نقطه برگت اندک بطور متفرقه بکلیک باز میآید بهر مایان
از این که اتحاد و اتفاق بسبب ترقی و حیانت و اختلاف و افتراق
مورث ذلت و همان و عظم بهساب خدایان و خسار خطا هر چند
الکینه بکشت نموده و حدیث الهی مغرور شده اند و حاصل صد هزار
شقیق و معاصره اند تا جمعی از ایشان اخلاص کشفه در ظل کلمه است
بکنند و تعدد گشته و حدت عالم الهی را در دهانت عداوت لغت
و ملامت در عرصه وجود جوده و سبب پس باید مایان نفس را از زود
چنان بهشت که عمو بهر را بنده و مغرور نماید تا از این صمای امور
و کاس را به کافور فیه بر نور برین مل تحلقه را متحد نمایند و
شعوب و قبایل متفرد را متجانس کنند ایران نفس و مری را از ادیان
و محرومان محروم اسرار فرمایند بی لیس را بهر از سر و دست آنرا بکشند
و فاعلان را بهر بلج روان مایان کشند و این مایان متفرد و در کار و در کار
مکمل است از مایان است و بدول آن شغل با مایان است
کامل این مایان است و فروضات قدسیه و اوست این مایان

یا آن که از سکوت چمن نوید و بختش به آب کبری توفیق آید
 صبحی که نشود و در تنگی بهشت سهراب تمام جوید ملاحظه نماید
 چون اتحاد و اتفاق در میان خاندانی واقع شود چه قدر اسیر سحر
 و آسان گردد و چه قدر تنگی و غنوت محل شود این نظم درود
 و راحت را پیش میبرد خاندان مخلوط مانند مقام مخلوط نگردد
 بسبب عجز عموم گردد و در زیر برودت و غنوت آید نظایر
 و چون این دایره اندکی پیش میاید یعنی آبل غریبی بخت و
 اتحاد در دوازده یافت و یکی خواهد بود و در آنست و در میان
 کتبه چه قدر برتری نماید و چگونه مخلوط و هم گردند پس این دایره
 را اندکی در آخر بهیم یعنی لیل منتهی بناها اگر در رابط اتحاد و
 اتفاق یا اتحاد سازند در اندک زمانی چه قدر ترقی نمایند و چه
 قدرت و قوتی یکنفری فرمایند و چون دایره اتحاد پیشتر است باید
 یعنی آبل الهی و آب سیم باشد و نصیب دل و جان اتحاد و اتفاق
 جویند و با یکدیگر در میان گردند آن اقلیم سعادت آید باید و
 غنوت سردیه جدید و در زیر سحر رسد و راحت نیست و زنده
 باید حال ملاحظه نماید که از هر طرف و از هر طرف و از هر
 دوام و دل و دل و صبح آید عالم در ظل خیر و نیک و رحمت عالم
 است و آید و بر آنست پس نصیب از علق غریب و شرفی
 صبح مل و ناهب دست در خوش یک دیگر کنند و این غرضی

آید
 نمایند و از ادب را با یک دیگر نباشد ارتباط و خوش
 خواهد شد بهشت که در هر صحنی با جود و مهربانی عالم
 و با بدت زمانی در نهایت صاحت و ملاحظت در عالم
 صود نماید پس ای باران الهی را نوازند بر اتحاد و اتفاق با
 یکدیگر که در خوشی و از هر طرف و از هر طرف و از هر طرف
 و در یک یک است و در یک یک است و در یک یک است و در یک یک است
 در یک یک است و در یک یک است و در یک یک است و در یک یک است
 هر فردی از افراد این نهات و نهانی یکدیگر نصیب رسد
 بخوانند دست خصم را بدخواه شست و بهشت را در جسد و در یک
 خشت خوش و شوندند بهشت را در جسد و در یک
 نماید که این جهان فانی نوزادی گردد و این صحنی
 گلشن صحنی شود این است صحت و صحت این است
 اینجند به نوا و عیدم الجاه الا بلقی مع مع مقادیر

ملکان فصل مادی امر به عیدم به باشد الا بلقی
 پس بهشت و جنت صحرای دانا سیرا علی اگر خط خوش
 شود و بطراف ارسال گردد
 بهوشند

که دختر بس را به نیت ختم عیسم تربیت نماید و از استخوان
شیر دهند و در آغوش عموم و عارف دروش بخشد و اگر در
انحصار تصور کنند و در درخت غنچه بیاورند و در موی بزنند
این که است غنچه غنچه بر آن طفلن بجایه را آورده و بوی
کنند و به نیت و اگر فرار و بخت نماید مادام الحاح طفل غنچه
ایسر و عذر و نادان و بی شعور ماند و البته اگر در کشن و کدی
این همان حالت نماید بهتر از شتر است در انعام است بهتر از
حیات و لذت بهتر از بخت و عدم و شتر از وجود و قیام
از فقر و تنگی و مظهر بهتر از فقر و غنچه و در درخت غنچه
بزیل و در درخت غنچه عین و درخت غنچه محل و شیر سار و در میان
استخوان غنچه و در موی غنچه و بعد از این چه بخت و این چه
دلت بخت پس باید اخای الی و با و در میان بجان دل
اطفال را بخت نماید و در درخت غنچه غنچه عین و در موی
انحصار است و در موی غنچه و در موی غنچه و در موی غنچه
شتر از این که بخت نماید زیرا طفل عین و در موی غنچه
درد و در درخت غنچه و در موی غنچه و در موی غنچه
این چه بخت و این چه بخت و در موی غنچه و در موی غنچه
اما و در میان است و در موی غنچه و در موی غنچه
و اما و در میان است و در موی غنچه و در موی غنچه

۲۹
جمل هر دو ندموم و نامانی هر دو نوع بخوش و بد است و این است
نعمون و الدین لایعون رضی هر دو اسم ارجمند اگر مدیده
تغیث نظر گردد تربیت و تعلیم و حران لازم تر از سایر است
زیرا این نبات وقتی آمد که در گذرند و در بلاد سرد رسیده و
آول بزی طفل مادر است زرا طفل مانند شاخه شمشیر در هر
تربیت بخود بخود نماید اگر تربیت است که بدو را است بخود
اگر کج گنج خود زیادت عمر بر آن هیچ سودی ندارد پس نبات
بویش شد که در حق بی تعلیم و تربیت چون مادر در دست مخومی و
جمل و نامانی بعد تربیت اطعامی نمیشود ای نمل ای
آرحان تعلیم و تعلیم بطن قاطع جمال بیارت و رض است هر چند
مقصود نماید از تربیت بوی محروم نماید زهدار زهدار اگر
نماید آری همان بوشد که اطفال جنسی را می مخصوص حران
را تعلیم تربیت نماید و هیچ حدی در اینجا قبول نمیشود تا معصیت
اندک عکوفت سده در این جهان نمایند شخصی صده و
نماید و لب عبد الله در هر دو نمون خود و عظیم بهار الاشیع
مقابله

ہو اٹا بھی

علیه السلام و آری از آن

ابھر اجڑی الہی

یا صبحی بچین ^{هوایابی از آبی} اگر چه نیست که مان باریان معنوی است
ای باران حقیقی ^{و لی مردم نادان توتس جان بود} در دکان بخت
مخاطبه مخدوم ولی مردم نادان توتس جان بود در دکان بخت
روح در کمان خضران از هر چه بهاء الهی بهیشت و خضر روح
نسبت معنوی از آن باران حقیقی میفود پس از غلت مخاطب
و کلمات شکست نماند آیت اهل نعمت از جمیع طوائف
و فی بایات معایج و جمیع قطار مانع از ارسال نامه در هر وقت دلا
در علم قلب در روح او باران را بسبب شجره در آن طایفه
تحت درختان در آن تر از و التذلل و ایم و صفت تمام ستارا
که ضمیمه است در الفتح و تحت و تحت و اتفاق تبدیل دارند با هر
یک در نزد وی بساطت گردد و هر یک در تحت و یکی غایتی
نماند و تحقیق که دانی حق بیدیت را مانده کرد اگر چه
از بعضی در کمان مقوری صادر گردد و آن مانده بدل شتر
بپوشند و در احوال و احوال و کوشند به اینکه از اذیت جوی
نماند و در حق او ذات پیواری پسندند بطور حال و خوش
بصیرت است و آن بر سرش شاد و عریب هر چه به تحقیق
برده بدی تان و خوش است به این بر سرش و هر چه
آنها چون کلهای گلشن میبند هر چه در یک دلی می
خویش دارند ولی در حق معنی بهانی و در حق معنی آفتاب

آسمانی و در حق ارض بوستانی ^{جامع این اجناس و انواع}
است و بس در حق در مبداء و معاد بس ^{جامع این اجناس و انواع}
احسانات خیریه نمود بلکه با نظر بصورت اصبه کرد و در کل
عند الله گفت و از سرش نقش بر روی کجاست ای دست
حق انوار غایت از هر چه بر سر آمده و در حق فصل از هر طرف
بشما دریده و جرات با هر چه شمع است و در حق غایت بر شما
تشیع اقیان حقیقت از علم غایت نور افشان و در هر وقت به
فراخ در فیضان و این عهد و عهدیت کسان عهدش هر روز و هر
روزه خواهد در هر چه بسند ساری کنند و در هر چه محفوظ
باشند شغوف باشند از سر کز این لغت عظمی قیام نمایند ع
مفادینه

هوایابی

هلان و سایر ولایات ایران ^{هوایابی} خجای آبی عظیم بهای اللهی
خجای آن نیز از اعلی که سمانی لمیع نموده ارسال بولایات رساند ع
یا صبحی بچین ^{هوایابی} از باران حوادی تمام رسد که سبب
داخل است و باران آبی با صبی نرزان و خجای گران رساند
آن اجار میمانند از ترز و علوم علمی رسوم ما اش حد

در میان شمع زده که زام اختیار از دست رفت بی نهایت نشسته
 فساد از دستش دیدن سبب عدم قدرت و بغض برافراشته و
 دست بخون بگشایان و مغروران درگاه بگشاید این صفت با غیانه
 نسبت از حد طایفانه و بخشش شدت غبط و غنیمت زیاده
 نمود که لغات عیسایان را معطر نموده و در آن بهایت را بوز
 حقیقت در شرف و غلبه نشسته بقوه بران عاجز از اعراض
 گشتند به جهت قاطع و دلیل واضح بر آن ساطع صواب
 نه در دم و کسب نشدند و بدین جهت نه در دم از اضراب ایند و استعد
 بسلاح عجز کردند و آغاز در آن روز و علم و دافراشته در غیاب
 خون بگشایان در نمودند و دست بگشایان این سلاح مردمان
 و صفت سخن چهره در هر سخن بوده است بریدند و در بدین
 و خلی کولی و نشان گشایان و شمر به چهره از قدرت و حجت و
 بران خفت سید الشهدا و روحی که الفداء عجز و هر چند بجز
 در جرم برخواستند و فوی برقیل به ستمدان دادند و دست بخون
 سبزل می نمودند این سلاح کف عراست و صفت صواب و چهر
 بازی به چهره خشن بوده و محروم مردم بهین بران عمل و حقیقت این
 غنیمت و زلا نماند بران عظیم و عیان بین بران عظیم و عیان
 و دلیل و بر این روز از زند این روزی در غنیمت است و بهین
 و ضربت عظیم اندر او است بران این در مادی اگر از سر نهی

در مانی که بی نهایت که در پی دارند خبر نموند فریاد و
 فغان آغاز کنند و سر بر میان نهند و در دستها بگویند و در دست
 من گشتد عصبه بغض و توبه عصبه یعنی گروهی با جمعی
 که در میان و در خون نمودند و در هر تیر خوش و بگشایان را برین
 الحاد و فساد افق با اهل دیال می جسته و در حرارت عیش و
 سوخته و جمیع اموال نالان و تاراج شده و جسد مبارک مادر و پسر
 و خون مطهر حال سپاه را برین نموده سر بر زمین و در هر
 تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 گشته و لی جبهه قدرت بر کل راجع و برین شده که این عجز
 مغروریت بود و جاهل بود مغروریت بود و سبب تیر و تیر
 بود و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 لغت بود و باری ای بالان آفرینا باید مجلس نه به تیر و تیر
 یعنی رحم ستمکاران را می بینید و در دستان را در بیان تیر و تیر
 زهر را می کشید و دید که کشیدند زهر را می کشیدند و تیر و تیر
 این تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 نهایت نهی بی قیام نماید و باطلان عینی می کشید و تیر و تیر
 رنگی و خوشی زان می کشید و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 این در مانی و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر

هو ترك عن محامه اهل البيت
يتبعك عن ادراك العاينين بل الا اني ولا اراد من في شؤني
تفقت منع عن عرفان الواصفين من سكان جبروت العلي
التي مع هذا الاستماع كيف ذكرت فذكر اذا فعلت نصف
تعاليت يا ابي وقدرت عن كل النعوت والادعاف والاعراض
التي لرحم محمدي في هذا قدرتي وربي ركني واني ركنك
ووليك ورحمتي نعمتي نعمتك وارضج صدي بولي نعمتك
طيت نفسي بامرار توحيدك واهمني بسامع راض رحمتك حتى
انقطع عين ذنوبك والتميل بدل رداة كبريايت وربي بارك
والعشر نعمات اياك والوقوف على الوفاء في غنسة قدرتك على
بخدمته اربك وعلى الخضوع والخشوع عند اخذك والاعلام والفا
في خفض اصغارك انك انت المولى الموقى العلي الكرم الي الي
اسمك في اشراف انوار طغيت التحدت بها الا فاني في
عين رحمتك التي تمت كل الاشياء وبجودتك تحفناك
التي فاضت على الاطراف وباطاحت بربك التي طلت على
صالح الملائكة وبارك رحمتك التي سقت البوخرات بان تزيده
الاصفاء على الوفاء وروقي الاخشى على قدرته عبيد العباد وهم
بجود قدرتك التي اعالت الاشياء رحمتها وتخدمهم بغير حرم
من الملائكة اي رب اتم صغارا بابك وتقرأ في فمك

ومرضه دون اني فصكت وتجاوزت الى ابيك وتوجهون الى ملكوت
توحيدك رشتا دون لغو فوات ربك اي رب صف جبرم
بالرقة قدرتك وطيب سرار نعمك بعبدة بابك وربي نعم
بنعمات بسرور تجود لئلا يشك في نعمك لاغني في ربي نعم
بشهادة ائمة البرية وجميع ائمة القديس ورايات الفريسيين
في طيف الامكان على عود الكرى وازر غانم في القلوب التي
كانت كلفه الفناء حتى يغفروا على عجزتك في غفروا الى ملكوت
ربهم نعمات ريتهم الى جبروت قوتك ورتبوا الاماكن وتبرروا
بالوارث ونوا اسرارك وهدوا عبادك الى الملامح عين ابراهيم
التي نعت ذات في جودته فودوس صديك رشتا وارضج
الانقطاع على سيفة الهبة رشتا في كمار مرفقك وبسط راحة
الترحم ويطرد بها الى ملكوت رحمتك بصحبا بطون رشتا
من الملائكة وربي نعم اهل كوكبات الابن وبسعداء رشتا
العبيد رشتا الكرى رحمتك في الاسرار رشتا رشتا
الى اقبالك يا ابي الخبار رشتا رشتا الى الورود
في ظل رحمتك الغضبي اي رشتا رشتا من جميع الاشياء ورضيم
في كل الاحوال بولاية قديسك التي لم يحدوا ليرزوها وكتب
غالبه على جبروت الملائكة اي رب انت القدر العزيز القوي
المحيط وابت تعلم كل شيء قدير بابك يزدانا صدا ويزدنا

آوارگان کوی تویم دشتان روی تو و عاشقان خوی تو بخاریم
 انت دوام بدیم تقدیم مضعیم جیتی خوا درستی غایت کن
 از قصور در گذار خطای بی پایان بپوش برکت تویم و
 آنچه گویم و شکریم و صف تو گویم و روی تو خجسته و در راه تو
 بپوشیم تو خدایند بصریانی را که بنگار بر سرمان پس ای
 حجت سبحانی ای کسین غایت لغابی کنی تو نیست تو حق و
 ای آفتاب غایت بر روی رخ فراموش کن غایت کمالی
 که خطای سبحانی و لغت از کمال اعلانی بر مرده ستانست
 و خط و حاکمیت ساقی قال گردد و الا این صفیاء نوایانی
 که حکمت بر دارند و این فقر را چه غایتی در کتب طاعت
 برتر آمد توئی مقدر و توانا باییدن تو حقش بر تو حقش
 بر مرده را بر حیات بر بر حیات طاعتی کن و این حقانی
 فتنه را با شرافات نفس احدیت در شبانه حقش این بایان
 تشبیه لب را بر پای حجت حق و این فاعله محضه در بر یاه
 احدیت و الا لکن حکمت بجا پس باریت و الا لکن
 و آوارگان را در راه غایت و ای حقش بنگار از رسیدن
 بر دست نونان تو در گمان را بکجاست آینه زنده کن و این
 بنیاد فرما و گران را نشوایان و بنگار بی ناگویت ما و نفس در گمان
 برافزود غافلان را بهتیار کن و بنگار را بیدار را و غافلان

تنبه در ره کار توئی مغفرتی بخشنه توئی در راه کتب
 انت الیکم التعل ای باران کنی و باران این عبدانی
 شمس حقیقت حین از صبح لیلان فیض باطنی منبذ دل دشت و
 افق در جو بر تو نفس منور گشت خیل جوده فرمود که طاعت
 در راه مضحکی بر مردم کردید ایضا خطه خای عطف افلاک سلج
 و عطف اولی جوده گاه افلاک است ای کسین لغات قدس فی بر روی
 طینه نشسته است بر ریح همی بر در راه و در راه راجع فیض
 تا غایتی از غایت غایت بر روی صبح نورانی برسد و است
 بر دست کبری رسیده نوها الی در عالم الهی خیمه در گاه زده
 ارض وجود حرکت از خط نبه و غایت گشت خاک مسرور
 با قیسه شاد در این شبه حیات آینه است کل در این عرفان زده
 رسیده از خضر میر اندر رسیده عالم همچون طهر بر حقیقت رحمان
 شد و حقیقت شهود جلوه گاه غیب طهران کردید مدای الهی غنچه
 و بریم است که راسته گشت کائنات بیاق بر در راه و صلا علی
 غنچه شد قوی برست آن صهیبا الهی شدند و کردید محمود از آن
 منبت عظمی نفوس از بر نور غایت بصیر بر سر بر میزنند
 و طافه از لغات احدیت برسد و طرب آینه بر عدلی درین
 تقدیس آینه زنده در راه منورند و بنگار بی برین برین
 فریاد و فغان کردند ملک و ملوک زمین یافت و در گشت

بخت برین گردید ولی برادرش که خاندان منصور در جواب
 غفلت گرفتار بر خردان در این بومست تقدیر برادرش کرد
 بچرخند و بران محویم و در میان ما بوس خیاچی بنفایند اولی
 مشوا من الاخرة کما یس الفکار من أصحاب القبر استلای
 یاران رحمانی لشکر آید و دود زبان کشاید و دود دشت
 جمال معبود در دزدید که در آن کائنات ظهور سرشید و از این عالم
 صبا بریشند و بخدا رب الرفعات قدس شام معطر نرید
 از در کعبه قمیوسف فاداع بغیر کردید نهید و فار از دست
 دلیقیا حشید و مانده اند را در جوان نیت حضرت احدت
 شادان نموده این بومست از کمال حضرت رحمت است
 و این فصل وجود از نادر عطایای رت و دود در محل بنفاید
 المدهودن کیون و الخاردن طبلان یعنی است و غرض است
 ولی لغو بسکه فضل و بومست است خصصن میزند کس
 ذلک من فضل الله عظیم من انی به و فضل عظیم است
 یاران الهی ستم قیام را در ارج فایق از اهل افاق اطافه
 و صل مغلا را عان جهان اهل قوراجیم عمده حاضر ذکر را خندان
 بنظر در صدند و غزال صحرای تحت اند را دندکان درین
 اندا خط حکمت و غلب الیم اجای الهی باید و جان
 نمین باشند و چون میان زمین زمین از شداید بایا تصرف

گردید و از غفلت هم برادران بخردان شوند و بوس بدل کبریا بنفاید
 و بوس کمال استیلا نیت کینه بخون و غایت ملکوتی درین
 و اعتماد بر بومست رحمت رب کرم و در دبی از دست غایت
 بر طوارت و طافت کردند و در قهری از غفلت و در خط
 زنده و باره و در غم شوند و در غایت حضرت ربیت شام کنند و در
 لشکر لغات اندا قنهای نیت را سفید و زنده آمد بارک را
 حصصین باشند و چون جمال قدم را قطع برین زمین میان
 آمدند را از بهجت حافظ این کردند و افاق بین را بجم میزنند
 زیرا طاعت و اقامه از بهجت در حرم است و طواف عالم
 در قریحوت معلوم با وجود حرم جمیع قبایل جلوه فرمان دی عان
 بود البته بر شاد باشد و مبارک و در خط و رحمت ابر بر در کار
 المزم الزم امور تعبدی است و فیح اطوار و اصلاح رفتار باید
 اجای حرم غنای و خونی برین خلق بخت کردند که در خط شکند
 گلش نفیس افاق اسطر مایه و بوس برده را زنده کند زیرا
 مقصود از قوه الهی و طبع اندر عیب غیر شاهی نیت نفوس
 است و تندی اخلاق من الوجوه تا نفوس بسیاری از عالم طبل
 حیوانی کجاست یا به نصافی عبودت کردند که برین حقیقت است
 استواریان لا یمیان شوند و طایمان نورانیان گردند و در
 محم لازم ملکوت شوند و معدودان محض با نوسان صلاه لا یمیان

بی نصیبان از رحمتی با نصیب برهنه ز ما و امان از زمین حیوان و نبات
سیراب شوند در دنیا گمانی نرفتن زندگی کنند و در جهان در بهشت
بر داری باشند اهل ملک مسیح یعنی جویند و در دنیا گمانی نرفتن
از مسیح یعنی بهره برنده با نمانان از عالم بائی جگر کنند و اگر دکان از
جوی اعدای نصیب بزند اگر این فریب است آفتی در حقانی همانند جلوه
نمایند فیض ظهوری نمایند و عقده ایست خفقت بی اثر نمود پس ای
یاران الهی بمان و دل بدارید تا از حق و نفوذی باری و حق بدارید
جگر بدارید از فریب است خفقتی برید و گمانی نرفتن در دنیا
جویند و در دنیا بقیقت بدارید و جویند و در دنیا بقیقت بدارید
رحمتی آغاز نعم و در دنیا بدارید و جویند و در دنیا بدارید
اداری بدارید که حق عقول و شعور گردد و در دنیا بدارید
افزاید که بر شمس و بهشت بدارید و جویند و در دنیا بدارید
وجود و باغ شهود و عرش بدارید که عرش در بهشت طراوت و
صداوت باشد و شمس بدارید که در دنیا بدارید
نورانی مال عامل گردد و این عالم بدارید که در دنیا بدارید
شود و در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
فریب است خفقتی بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
رحمت از جمیع بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
وقت از عیست شرب و فرصت را از دست بدارید که در دنیا بدارید

این عالم صفا بی بجای بزار گردید و شکران را با نمانان
واضح و آشکار شود تا ما خط خوانید که در دنیا بدارید
درجه درجه در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
جلوه با هر درجه در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
شهریاری در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
عدالت در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
ابتدای این دولت قوی گردد و در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
فریب است خفقتی بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
احکام بر دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید

خصلت نصیبان که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
و فارغ از دنیا حق و داد و امر بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید

در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
بهران بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
بجای بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید
بهران بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید که در دنیا بدارید

کافر از روی بسکری بصیرت الفکار و رفعتی ملک بانی الالهی
 اکثارات المغفرة الغفر الذم الوهاب والکلمات الرحمن الرحیم
 ای بنده گرامی حضرت نزلان بایای عبد الجبار دم هم در تزلزل است
 و هجوم اهل لغوا در تابع هر بدی می زنند در برهانی عام می بیند
 دهند در روی او را بی سببانی نشتر کشند و حقیر را لایزال غرق
 دهند زمانی فریاد و فغان برآورد و اولاً بلند خنده گاه می خند
 کلمات نمایند و حق در نزد حکام سعیدی بجای دارند و عبد البها
 بهر فتنه و فساد است دهند و سعید فتویٰ قبل دهند و دی
 رئیس المشکین نمایند و دم درین بین گویند و بخواه نفی خواهند
 خلاصه هر رسید به ضرر عبد البها قیام نمایند و این غیبه ضعیف و حقیر
 در مقابل این قوم نمود و بی نیاسید و نفی نتواند وانی بر باریان
 ننهد چنانکه در این انام شخصی از این جمیع که از روی دلمه است وانی
 الا ان باشد اتفاق نیست نموده بود و هیچ با خط خویش در حق
 بیخاقتی نفرمایان چه افشا داده بود و جمیع رسائل اهل لغوا را در
 بند وستان طبع نموده بود و با طراف نشتر کرده بود با حیدر
 محمود از روی ناراض اقدس آمده که من با بای حاجی محمود و جمعی
 و بعضی ایدام و مقصود آن شخصی حقیقت است باری با حاجی
 مقامات نمود و سؤال در جوابی کرد حضرت حاجی محمود الحیدر بنمود
 مانند جل راسخ ثابت بر نیافتند ولی آن شخص نمود حیدر در روی

که بکفی در لغوا نزار شده و جمیع شهادت انگشته ولی گفته
 از روی مقامات دارم و جمعی در جواب رفوم نمود که آنچنان
 شخص بگوید مخالف حقیقت است مقصود او مانند مقصود افغان
 کرمانست که از حضرت حق بود و بارض بنده و دارند و اظهار
 اشتیاقی نشتر است اقدس نمود و حال مبارک فرمودند و بنده
 او چیز دیگر است ولی ضرر ندارد و باید تا انکه بسبب اقدس است
 و چون مراجعت کرد رسائلی فخر نمود و مقصود انید من شخص
 بارض بنده شتم و مقامات نمود و بنده و بنده و بنده
 و سائل خویش را جواب بیا نتم بعد بعضی رفته و بنده سائل نمودم
 جواب بانی گمانی شنیدم و نظر بانی خودی نسبت بحال مبارک دار
 و طبع نمود و منتشر کرد و حال آن شخص بعدی را نیز بنده چنانست
 انکه از دار مقامات نیست وانی بیا بسا را ضرر نموده و بنده
 چند دفعه مقامات شد حال مانند افغان کوانی باز و بنده
 عطا رسائله تألیف نموده و در وقت تمام با خطی هند وستان است
 نموده تا بحال بهر آن مفر با طراف طبع نمایند و الواج مبارک را که
 تحریف نموده اند نشتر کشند و بنده است بر نزل صغیر در حال ای
 احتیاجی الی لغوی رحمانی و قدتی زمانی و تأییدی اسلامی و بنده
 و غنای نرانی و در وقت در روی و جلالی و الهامانی الی و بنده
 قدسی و بنده صمدانی و بنده نرانی و در روی سبحانی تعالی

شبهات نماید و خطاب و کتاب بر ناقص مرد در برابرش بود
 و نوح گسید زیرا اهل یقین از شبهات اهل حجاب و ایمان
 و یقین بفرایند بر اعراض آنها سرسخت اقبال مؤمنان بود
 و انکارشان با حق مبین و دراز موقوفان شود باید چنان بود
 روضی نماید که بانه غصه نظران الهی در مدان غرمان جولان
 و جید و در بهمان نقض هر یک حفره یاس و خذلان و زاری نمود
 و حرمان و از زنا ناید تسالیم و سحاح لهم ربح لهم الی بر یقین
 سبحان الله با وجود آنکه قوه ثباتی را از دست داده اند که قوه
 در صبر افاق نمیشد و در صبر جان بوج آید و اهل نقض بکشت و
 و حرمان پسین و در لبت کیمانی متبادله اند با رفته و نرفته
 و نرفته و نرفته است و از آن غصه ثباتی نیست
 و لبت میبوید و لبت شان قهر میبوید و در صبر فی صبر میبوید
 و در صبر فی صبر میبوید و الا انهم من اهل الحلال و خوف
 تر و نه از اجابت و پس لبت و در لبت فی صبر میبوید و
 عیبکم التیجه و استقامت و عیبکم التیجه

طهران
 جمع اجای الی
 عیبکم التیجه و استقامت

برای

ای درستان بجهان ناسی بی نقص که از طهران رسیده
 چون ناسی اختیارات و خطه فرستاده که در این ناسی
 بجز در چه ناسی نموده جمیع باران حق در این ناسی
 گردید اما در میان این ناسی بجز در این ناسی
 آنها نقض طاهر و قلب ناسی و انقطاع از ماسوی شده
 کلمه الله نمودند باری بن از بدی تحت یکبار از محمد بن کل
 شهادت عقود حضرت با مرسته و لبت فی در سبیل الهیت طلب
 رضای حال باری پس با جمیع این ندا کرات و کلمات
 فی نوح را در لبت اختیارات و در لبت اختیارات و در لبت
 کلمه فی و بوش ناسی و جمیع امر شده برادریم که در صبر حیات و
 ناسی نجات غرض کل در انست و در لبت و در لبت الی در ان
 آشکار و نمایان انیکه سار عاصب و مجادلات کجایان
 قبل نماند تا چه رسد ما و خطه اخذ چه در لبت نماند
 بشود در عاصم چه قدر داخل غلبه نماند سبب در صبر الی
 ندائی نماند نماند جدالی نماند سر برشته نماند نماند
 سبب انفسه و کلمات نماند و بلیغ و شفات جمال بکشت
 و نماند را با بکشت و در لبت نماند و در لبت نماند
 نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند

در نهایت خضوع و خشوع و تذلل کبک بعزیزت بگذرد
 نمایند و در قیامهای اسکا و افغانی و گفت و گویی بوی مستند
 البوم هر خاصه و خاصی که به جوهر رکبه وجود در ادبیت زین
 جمع در میان نام در غلبه ای در پیش چون مر نامان
 تابنده و درختند و در است خستند آید ای اوسته چون
 هیچ کورانه کنند در راهی قراری دهند و افغان نمایند
 و با اثرش آرا را چهل کرد و طایفه ای عت و اهاد
 کنند و هم چنین بر جمیع درستان الهی نفس طهر حجابی
 و فضیلت که همچنان در دل حقیت شهر عادل را بگذرند
 و در اطاعت و فیاد سعی بیغ نجوی دارند و درها بعلیم ع

طهران حبیبی آبی عییم برآید و لا یستع
 خدای آن میرا عی کبر سبانی خطبای سارتمی طبع نموده باشد

یا حاجی سبحی بموش خفقی عبداله و جز خدای با
 ای در میان معنوی و دیران خفقی عبداله و جز خدای با
 جمیع کجا عییم مقدس ایران را بر لوله و در لوله و در لوله و در لوله
 نقشه برآمده و از این جهت دل و جان آرد و چون اسیرانده
 را حاضر نشد و رب در روز بدرگاه بزدان عجز دینار است که ای

دانی راز بخت که کاریم و نه کار ولی شش بزدانی و غفور
 غفران رحمانی شریک و بیایق در سعادتهای این
 بلای ناگهانی را از کشور ایرانی منفع و فایانده کان پس
 جان یابند و راحت و جدان جویند و بختند که نفس نفس و
 احب این بای بی امان در دینی بید منفع شد اما در سار
 همان بی میه انداو یافت خستیم چند کسی در جری
 این بقعه نوراء جز در سطح از چهار دهر گرفته تا تمام و در
 و خاصه و طایفه و یافه و قدس و غیره و در سال این ملاکونی
 بود با بقرای بسید و راز عراق با این افتاد اما در عجب
 اندفاع این است از کلمات که از این سمت است مبارکه و در
 سلطنت عظمت چه که در امام سلف رض و با تر اند با افتاد
 و بهفت سال امتداد یافت حال این بودی و در آن
 و این مجود از نوای مقدس و عییم شهرهای و بعد
 حضرت صدرانی بود و فی الحقیقه و محضرت با قدری
 رعیت بر و در نهایت و خاص صد عظم عادل و از برده
 و با عزم و کاروان انجید از بدست و در است حضرت سید
 و بحال کانت بود با بعد از حق و حقین میان با عییم
 بعافت طبع و طب خاطر و در فقر احب و با سبب عییم و در
 از خدا عییم که عییم شهریار را نمید و بواجب صدای کانتی

تربیتی نمایند و مقام و درک می بخشد و روح و دلی می نویسد
و آن است که از بعضی از مقامات بعد از شش ماه به جلاله
از بعضی عقین سفارینه جواب عبدالبها که از بعضی سوره فتن
طلب نماید جواب عبدالبها که از بعضی وقت تعب بطلب خود
عبدالبها خداوند بخواهد عبدالبها عمل نکند و بدو دل آن عظمی
حتی غلبه غضبی در تحریر بنویسد و خویش بر زبان نرساند و از این
کلمه بگوید که از سرور و حرمتی و عفو می شود و اگر چه بعضی حرفی
دیگر زبان را ندانند این عبدالبها به سبب است آفران شود
زیر آنهاست از سرور و محبت اهل عبدالبها است که در داستان
بفرض عبدصادق باشد این نوعیت در جمع عالم این عبدالبها
کفایت سبحان الله و بعضی موارد سؤال و جواب از بعضی
تقریر می گردد و حال آنکه این سوره می رسد و از این انفعالی
تقریر و دلالت نمود تا بحث در بعضی آن برود عبدالبها
کلی را بگوید عبدالبها و بعد از آن است که بعد از آن
امری در نشر لغات باشد و اعلا حکم است که در بعضی لغات
این از او قطع است الوجود است لغت با بعد ندارد و
تجربین را در جمع با آن است که در تمام که بخواهد و ما با نصایح
جمال مبارک حرکت کند تا آنکه در عالم و خود سراپی را از سرور
و محبت ملل عالم بپزند و بسیار محبت باشد عبدالبها و بدین معنی

بشناسند و با جا و تقوی بر خیزند و شما را بخواهند که
راهدا را مائده سازند با اهل فاضل و فارشار کنند
خامش را این دران کردند که از انصاف دان بپایند
از عینا و روشنگران کردند خود را از این راه دل و جان شوند
نویسد انرا در امیر کردند و خود را از انصاف در این بخشند با
لفظی و در کوی در جایی ربانی هدایت من و تقیه شد علی
نیزه الراهب و شریزه الزفاف و در سر من الزفاف و
علیکم الیها و علیکم السلام و علیکم بختی من جمال شما را بپای
اجت باشد ع ع تقربند

و استخوان بدیده خاب آقا میرزا احمد خاب
ستر ریعی علیه بهانه الاهی
یا جمعی سخن برایش که بنا بر سخاوت ۱۹۰۶ قمر
ای روز روحانی من بر یک بنا بر سخاوت ۱۹۰۶ قمر
نموده بودی پسیم بر از فراموش سرور حال برید زیرا
دلالت بر آنجا دو کلمه می باران عریض نمود که بعد از آن
انضای آن در نامه صمیم الفت و کجادی تازه میل غریزه
از خدا نخواهم که روز بروز بر این اتحاد و اتفاق بیفزاید

ای نبد آری باید تنهای سرور و شادمانی بنامی که باین
 خداست مخلوق زبونی بگوید در خصوص شرق الاقطار
 نموده بودی اگر کن شود که در وقتیکه تاسیس شرق الاقطار گردد
 بسار سبب و سبب باید که بسبب در نظر همه بیدار
 برآید و عین پیشینه نقشه شرق الاقطار عین آباد در وقت
 دست داده اند نه در سایر همان طرز نقشه ای دیگر کشیده و بکشد
 ضرر ندارد و عین انجمن است و عین نقشه

انجمن آری و درستان تحقیق آیات دھانی در جمیع بلدان
 جلاله افایم در شرق و غرب جمیع بلاد اسلامی
 جناب آقای اعیان که بسمانی مرقوم نموده لطیف نماید و جمیع
 عیال مخصوص خراسان بفرستند در طهران است و بدهد ع
 برآید

ای یاران با وفا ای بندگان صادق خصلت بجهان بندگان
 شایسته و جمیع ستمها آسوده و کام و القوس در شرف
 سر برآید و بجهان مستغرق در درباری بخوانند و غنایان
 در بخوار برضه مبارک بیدار در در نهایت فقر و احتیاج
 بنجات که ای پروردگار بخیران شرق در میان است و

در روح بی پایان نجات بدست در این و انوار شرف
 از ملکوت غنی ظاهر و بکار ترسیل لطافت توحید است و
 آیات تجرید نیک سر در است و اینک توحید و دفا در
 خورشید از هر کرانه فریاد باها و آلهای بیدار در هر طرف ای
 یا علی لا علی رفیع و لولم در جهان است خرقه جود و دین
 و در لایق در عالم خراش از از بخت خیر و همه احیای
 در جمیع دیار باقیست و در جمیع زمین در باران دھانی
 در جمیع آفاق نامدکهای شکفته از طرف زمین در پیاید
 و نفس برآید و بیدار و در زمین نذرند و خردت از آن
 صفتان حقیقت را غنیل خوش الحانید و صفتان دین را
 شکر نیکو با صفت بدیع الاخوان خدایان حقائق و طرایف
 معانی نمایند و جو سار دوات را مانند دروان با آید
 وجود را بجمیع باز غنید و بطالع آفاق را کمال است و بظهور
 نمایند و صفتان نور و زمین ای خداوند بھایان و طرایف
 مستقیم در والی الابد با طبع و لایع و برانوارش با بزم
 از گلشن غلانت سیم و بزم و در بزم و بزم و بزم و بزم
 سحاب بخت طراوت بخشد و بخت بخت و بخت بخت
 معطر کنند ای در آفاق برآید از افق ای مجرب جهان
 جهانی ای قوی ندید حفظ و دامانی ای ملک و بزم و بزم

سلطانی به ایضای همریان. بعضی بدان اهل طبعان
موجند و تحلیلی بی انصاف نبوده در دانش فاطمان چون
گرفت در همین از غمی مظلوم و بی مهر بین غزالان برده
کلاب در پی و دندان لومسار به تیرا غریبان حد در غیب
ای بر در دغا حفظ و صیانت فرما ای حافظ حق صیانت
کن در غما خوش محراب و اسیر چون خود را در سرور صفون بدر
تو فی حافظ حق و حارس عجب و ملبان ملکوتی و مهربان اسبانی
ای یاران الهی از جنتی رایت حق بلند است و ندای ملکوت
رتفع و امانت در رنار و آثار الهی را خدایا شکر سرتی نور
عزت عطا است جنب سبک است شاکل شک از غریب
و از جنتی بیوفایان در زیارت بعض و عدنان و در غایت فناء
طغیان هر روزی نفسی غم خاف برافرازد و در میدان
شبهات تازد و در باقی انبیائی دران شکاد و خشم
قابل شکر نماید اجاب الی در زیارت صدق و صفا و خیر
این تقدیرها ماران بداریم و در میدان و در زیارت
و یکسر بخند و ضیاع بیدار بماند بویست بار باشد الهی
فطین ذری را موزن قوی دشمن سوخت نماید انفعون
و انة المؤمن انه یظفر بنور الله سبحانه الی سائر ارضی الله
و قته لانه از دست حقین را سپاه رسید باشند و نصیر

لشکر جمیع بسیار مایط باشد و شب در زمرات گردید
تا بعضی صدره فتنه در لوح صاحب القدس را بکوهانیه با صفت
بی ریه و ملاحظه نماید که جمال مبارک و قایم است از زلزل
بنامه خردا ندید ان فی ذلک لغیرة لتصفیت بر موبه خلقین
عد الهی در آستان تقدس مبارک و در زیارت حضور و شریع
و بقدر سب و در زمرات استوار و از غریب بماند
بر در زمر و تفرغ و زاری و قتل و بقاری نماید که ای بر در زمر
بنجار کاهم جاره فی فرما سیر و سامانم بر با جیش بر موبه
خشم و با کلفت به بجهت خویش بر کوفت من الی یکتا بهم هر
نصیب شکر است که بجهت حاجات دلائل است بی غفایم
قرنی ده تا بقرت برین بر خیزیم و بسبیل مراتب عاقبت فی
کنیم است برین برین زنده جمال مبارک و لیکن بیوفایان
خشم و علی لکله همارا در کوشند که امرت بر الله در کرب
نحوه مبارک را از زمره براند بوزید و این غم مظلوم را از زمره
محروم نماید و سائر تقدیر و شریقی آهسته که غم و آلامی
محو را با بودیم و نظرها بختاند و در باطن گرفتارند
بزیان خویش و بملغم فاعل ای باران امرت بر الله
نماید خلافت بران کول خود بر سر خط لید که مقصد برین
عبادت و مروج چه نکرات فوراً آگاه نمید و بیدار زمره

زفات الأتبات وعلت الآباء في الميخات ولا نرى
 إلا دموعاً باقية من كل امرأة تمكث زفياً متنبية من كل قلب
 فاقداً الأبناء فالدلائل ذرت والأفواه ثرت والأطفال
 جثت والسيدات رثت ليس هذا إلا من غفلت عن ذكرك
 وصرنا عن محبتك قد ألهتنا بعنا وافتدنا بكرة الهوى
 وسكننا منج غفلة دعى قد تزلزل سبل الرشاد وأخرنا
 طريق الهدى وسبنا الوصايا في الصفي الأولى وتركنا الصالح
 في التلج المحفوظ والرق المتصور الآية العجوى رب رب أنى
 أفتر عرفت بالخطايا أنا قد غفلنا عن عتبة ربنا وكل نية
 صارت ما كنت أرى في هذه المصيبة الثانية الدنيا رب
 أن العقول قد رقت والنفوس قد شربت والوجود غارت
 وأبصرنا أميين عما وأدان جهل ومن كل جانب وقرب غافله
 عن ذكرك طامع بتهويل لغف والهوى رب قلت في لنا ك
 أبين وبناك العظيم نصير مع لا يغربنا بقاء بقوم حتى نغفوا
 ما نفهم ولما نسوا الله فانساهم ففهم رب أن الأحرار
 قد غفلوا في سائر الكفاح والزال ولا يرد هناك السيل الحار
 والحرب الطون إلا بعثك إلى ما هلت ما كان براميل رب
 العالمين ليدلوا على ما لا نأخذنا بدلوها وخطانا ما غفلنا
 من خصائص كل ممن الوجود في خيرتهم وود وغفوا لغفوان ما غفوا

من الوجود رب لائق المحفة الالهية الغض والرحمة بكل
 خاطئ ساقط في دمة الذل والسه ولا تظلم كمال الرونة الأنف
 العبودية شان الانسنة انظر من سم غفلة كما شغل للظلام
 الدجور والظهور يدل كل رضى وكدر في غير الوجود رب أن
 الجحيم زبد رابى وعفوت طمطم طامي والذنب البحر الزمزم
 إننا ربى وعفوت بران ليسها شدي حامى رب أنت الحجاب
 رافق هذا الحجاب التكليف على الأفاق وادفع هذه النيران
 بسكن هذا الطوفان خفا للدار ورافقه بالامام ورجعه لينا حامى
 تسكن الزواجر وسجد الصداغى ونقطع السبل ونظمر الظول و
 نظهر النفوس ونرشح الصدور ونذكر على نفسك الموفور
 عزربا غفور رب قد صرحت في الصغف والالواح برصا لو
 التفت على الصغرة الصماء بالمحوت منها الأنوار وبسطت من
 خير العزرا الحجار ولكن القلوب أشد قوة من القصور النفوس
 في عفة وغرور فلا تنبى الآيات والنداء اهل التور رب رب
 قد ساع وذاع رصاصك في سائر الأرض وبغاريها ودعوت لكل
 من جنب والوفان ذرك الشقاق في الأفاق حتى يصالح ربنا
 الأرحم زنادرها ويعلن اهل الأرض بارها حمداً وتحميها
 ونم شعبها ونزيل ظلامها ونقي الزلزال ونقي عمت الأرض وألا
 وصلت الأذان دنت القلوب والأسرار كالصخور والأحجار و

ذمت القول والألأب ذمت النفس بضم النون ذمت القلب وذمت
 بوزن الحجاب بتحقيق نون العتاب وحقت عليها كلمة العتاب
 ذمت لا توافقه بالذنب والعار ولا يجنب غيره لأجل العار
 وإذنا سوى القطار بفتح ط من ردة الهوى ونحوها من لغته وهي
 واقفنا يارب الآيات من حقرة الشهوات ونحوها من لغات رب
 قدسنا الوفا وذمت الجاهل البغي ونحوها من لغات
 نقض الآيات ولا نغش الآيات ولا نجر الآيات قد نقض
 عليك ربنا الامور اليك عافى لفضلك وغفر لك ولا توافقه
 بعدك وبخطك البكتات الكريم أنك انت ارحم وأنبأ
 انت التواب والنبات الغفار رت ان خرب تأخر من ط
 الأخير ومنه الأحرار في كل الدبر تدمون اليك في لغتي الجاهل
 بفرعون من يدك في خيم القبايل وظنون الاتجار بوزن
 النكاح في القبايل الدهيا بفتح ق من بار الاسمي والجوي والملكوي
 يتشوقون للقاء ولوليت الألفظ وقطع الخزون ليلول ولي
 الادوية والولي ولكن حال دون ذلك بهو الجوبل المتفلسف
 حتى القطع الأجبار ذمت الألأب ذمت النفس في حشمتهم
 انقيهم من حشمتهم ومباهم من ابرهم رت الله لهم
 تحري رغبتي ولو عني في فقههم ووطئوا قهرا الى
 قهرا رغبتي في فقههم ولوي بذكرهم ولوي في بزمهم فذكرهم

استهترب امارك البدیة الاستباق فمات حسن شاه بنه
والا حلق جاسن لرض الاشاع فیه صیت ارك الیم وین
أهیم الا وارتفع فی علمك لیکن فیه نذالک علی الی وین
نسب الخدیون بنی علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب
الکبری علی الاصفیاء وعلی بن ابی طالب علی الاصفیاء
النفیاء بما حصته امات الترجمه فیه المهر المجد ورايات النقیب
فی هذا القرن المجدید رب رب اینه لصفیاء رب رب یقوی و
اجر الانوار فی جوار رحمتك العظمی ویشید از در نفوس هملت
ووجههم مانورك وملت به سجدك زما لك وجمعه المجد
صلیك الانوار واز بار خوارك بطریق وادراك مدرک الملتی
وایر از رحمتك اعیانك انك انك الیم الرفیع الماسح
الغفار وسیع الرحاب وانیات البحر المغیث المیزان المیزان
الوهاب ای باران غیب الهی این غبار از بند جان کنی
بهرك از باران ناسخ بخش مجارب وود فایم نماید وباران
خامنه وبنان یاراید ولی جراتان غود نه رحمت لفقود وملت
رب وعبود علی بنه انوار وعلی بنه انوار وعلی بنه
یسلم علی دانی هلت یام هر روز اوراق از صیغ افاق ایه
ازده یك لا جواب منع وجمال باوجود این اوراق تصویر احوار
خجرات نه وفضای لازم را هر طرح ورسیل وخطی

ازنه اندر دست خواجه وبعثت طبعم که نظر از تصویر میخند
باکجه ممکن است قیافت نمایند ای باران غیب الهی
میزان است غیب معطرات وجمال درخشش رحمت واوله در
افاق افشاره واز لاله باران علم رسیده صحبت بر گوری
کلیه شد خوش جهان رسیده واوله از لاله جهان رسیده
وقت رخسار دایمت وکلام سرور وکارهای باید ونباید
ووضع جمال مبارک فایم نمود و باعمال وافعال فایم نمود
سب نورانیت عیست وظهر رحمت بین اعم جمیع من
علی الارض لغی قل فبالب شعوب هر يك نشد در دست
در شمس بیدار واطمح نماید خورشید ودر شمس بیدار
به آتش بیك بیدار وخواهد وخیال همه را جویند ولی غیب
آسمانی ووقت بر دانی ویدا قدر الهی عیست ودرست عالم
در طلب اسکان بلند نوده وعلیم صبح غفر در دسی رحمت در
وخی بر دسی بلند کرده باران خادم این خجرات ودرستان خجرات
این علم بر دانی بر دانی ودر داری بر دانی ودر داری
این علم بر دانی بر دانی ودر داری بر دانی ودر داری
آسمانی ووقت بر دانی ویدا قدر الهی عیست ودرست عالم
در طلب اسکان بلند نوده وعلیم صبح غفر در دسی رحمت در
وخی بر دسی بلند کرده باران خادم این خجرات ودرستان خجرات
این علم بر دانی بر دانی ودر داری بر دانی ودر داری
آسمانی ووقت بر دانی ویدا قدر الهی عیست ودرست عالم
در طلب اسکان بلند نوده وعلیم صبح غفر در دسی رحمت در
وخی بر دسی بلند کرده باران خادم این خجرات ودرستان خجرات

الطائف ختمه انت يا ربك لغتهم اعلا فتمت انك انت
 المريد المقتدر المحي العزیز المعطي الخجل را نكند یعنی كل شي
 باران بخرمان عبد الهما ستمی بود که در خیر و تصرف می نمودند
 زیرا این بندگستان گریه عبد الهما و چنانکه در تبار و خاد
 با خیر می نمود و ناله الطهر است بخود می نمود تا عرب شود کرد
 و شرق معطر شود و اندازد در جمیع جمیع و مملکت لغت الهی
 با جمیع و الهی بر اهل شد و در اقل و اعلیٰ مملکتها
 گریه جمیع لغت می نمایند که در میان موجوده بیعت از ملک وجود
 نشد و فرقه نمایند که در فضل بیل آیات رب درود می نمود
 در لبس سبحان فتح درج شد و در تعبیه بودت و الطهر
 رت آن بود و فخر است در دار الفنونهای ارزب و ابرو الطهر
 آن سفر و الطهر و دار الفنون کاغذ بر با که اول مدارس است
 خطابت بیعت لغت و بیان فصیح شد سمجده در دار الفنون
 در فضیلت صد دست و پنج بر و نور و هزار دست صد خانه بیان
 بیعت زدند در جمیع سورهها در درخون و اسرار حق در جمیع
 ابرو خطابههای بیعت تجوی لغت در جمیع مملکتها و محافل و
 کتابت و دعای فضل و غایت جمال مبارک لغتی معتد بر خط
 اغراضی را خزان شد کل اصبعی بیایم در این می نمودند و
 جمیع در دست خروج الهما ز شکر می کردند و این بعون و

جمال مبارک بود که در جمیع مواقع با مبادات مکتوباتی می نمود
 در صبح عبد الهما با جمیع بر سر به داشتند در راه ابرو و ابرو
 که در ملکات مملکت بر سر داشتند و لغت می نمودند
 عودم از ابرو ایند جات جرایم اثر خانه لغت در جمیع
 و طائف و مردود و در باب اعلام و ادبای عرب است
 جمیع دار الفنون عظم کاغذ و جلدیه که بود در الفنون
 کاغذ در دریا می نشست چنانکه در لغت و جلدیه و سحر و در اله
 دست اندازد و جرایم عربی می نوشت جمیع این ادب لغت
 در درود و ادبای خیر می نوشت و این است مرکز فضل و
 نوشت جمال مبارک که اراده و طایفه است از این در جمیع
 لغت یافته و این عبد استمان نمود باری عبد الهما و جلد
 خود را قطره داند و این لحظه عظم فکدان و دستا فرقه شمرده
 و این نور شد از برتید آن اسهم اولاده از سر به بر بعضی
 بیاید ابو باری الله حد غفری و دقایق سحری و لغت
 ستمی نماید و اگر برده غایت نمود اسخاوان ابن مامون
 الله میخواست بلی زبان و صون حضرت بقصد نصیر و طهر
 عبد الهما علی صعیف بود لهذا از دست بعث بود
 در غایت شکی حاصل شد در اینجوم علی در جمیع مملکت
 رکن الحمد شد در جمیع چنان قونی یافت که این صغیر عظیم

دفرمودند بآنکه بتی بجای زائل گشت اینها دوباره غرق
عبد الهیاء تجویز دفرمودند بر اینست و مقصود دیگر نیز درین
سکون مکتوب بود که آنجا ای ای ریش عبد الهیاء گرفته و جان
آسمانی بکشد و در وقت و مقامی نماند که از لقا و فراقی
عبد الهیاء فوری در لقا نجات ندهد حال نمرد بلکه در لقا
دریا بخوش آید در مقام طیر ملا اعلی بخوابد تا نفوس بکشد
نویس در وقت این بندگستان الی می شد غایت
شوند و بدانند که عفو از مبارک رستگاری ندهد و شرط
بغای عبد الهیاء نه سبحان الله چه قدر عجیب و قبیح و حق
مدعی له القضا است پس شدند اعلی و گفتند که این را می بینی
از میان رفت بعد ملا حمله گردید که بعضی از شهرت و عزت
اعلی اعلامه نماند پس شدند بعد تضرع صعود جمال مبارک شد
که بعد از صعود جمال مبارک سجده مبارک از ریشه بر افتد و
که بعد از دعای جمال مبارک غایب و حاضری شدند حال
بغیان و با حقان منتظر فوت و روت عبد الهیاء باشند که یا
گرفتار و در کرد و یا دفرمودند بر اینست و مقصود دیگر نیز درین
قلاع سکون شود و یا بسبب قتل و فراق ترک این آواز
را از مایه تا امان از اجلا و کفای من اید بهجات بهجات
بقوت مکتوب ای از جمیع این محاطات محفوظ و معهود خواهد

خواه عبد الهیاء موجود و خواه مغفود آیا از صعود آن در آفتاب
درخشند فوری درامنه ظاهر شد تا از فای این بنده
دور در گاه و منی درامنه چهل گردد بهیات بهیات زلف
زود و منی در آن بین خانه بعد از صعود و ملا اعلی
سجده و القرض و طمان خیر داده شد که فوری در آن بین
فی خیر ان بین حال ملا خطیب شد که بطریق جبر حق
بر طمان بنشیند که این ابرام ضربه بر سر بقدرت صیبه
است و همچنین بعضی گویند که عبد الهیاء شرف برود
دقوی اید در بر حیطه و باقوانی انداخته غرق و بعد از غرق
خانه زندگانی کرد نه جسد الحمد لله بغایت حال است
هر چه در میان است مبارک بجان با حقان و با حقان
نا توان آمد ولی فوری فیض در نهایت جوانی و توانی و
الحمد لله فی فضل و رحمت جمال مبارک فیه جمعی از
جمال و نزاجات رضای شای دلش رات ربانی با صبح و
فرج و رضای لاج اید خشت که بن بعد در خیر و در
طمانی یافت کرد ای یاران با فای جمال مبارک از
الطاف ربیع کن در بر اید خلسه که در جوی و جوی
جید در میان ای بنیده شود تا از آنکه مکتوب ای
که غیب اکسرا با منتر از آورده سرور و رضای عظیم بنده

طهران خراب میدان پسر قحطان علیه السلام

ای بنده آستان تقوی مکتوبه دست مدبری شش رقم
نموده بودی درین ایام بخفا رسید از زمین مقوم شد
که از نه فشان اهلان غنمت کرده اند در اجمعت برکت
خوشی گیرانند در گشت شری و غنمت نامه نموده اند در
با این الهی علی انفس من ادرك الرقن الهی بقصد صدق
عقد ملک مقدر در جوم خواجہ بریج نوق العاده اظهار غنمت
نموده بودی درین ایام بسبب نزدی از الطاف الهی
ایستادیم که حال تحت رعایت حاصل نمائید و آنچه که
نهایت ارزیزی دل و جان در جهان جا ناست سبب حضرت
اختری حکیم مختار و فایز در ارجحیت شفا فانه برسان و عدل
النجمة و شفا ۱۲۲۱ هجری قمری علیها و علی

تقدیر شده

هندستان حضرت شمس الدین سید ابی سید الاصفی علیه السلام

مکتوبه خیر نیز ملا خطه گردید از عدم ماورده اتجا بالکمال
مرقوم نموده بودید این ملا خطه بسیار کاما و موقع اخباری آتی

جمع برکت شش نامه تا با اخبار بارگرنه یعنی نهایت
نامه تا با کماله اشتنا گردد و محروم تجرد از شود و این ممکن
تمام غنمت در صفحت خود باید در افعالی که صفت حق شرف علی
منته نمائید تا ابدالاباد عرض توحش زند و این ممکن
عقد الهی ایستادیم که آن برسد و اما در خصوص سید محمد رفیع
نموده بودید در هم فی انفسهم معین غنیمت خود را در این
برسی باید که فواید با کماله علیا برآورد شفا اعنا باین نفوس نماید
این نفوس صحت که نهایت استگاری با با بجان فانی دارند است
در اوردن ناستند بهتر و خوشتر است در چمن ای الزمیر
هرای نفی بوجود ناستند بر لایه بهر در و غنما است این نفوس
از اصل رفیع علی استند علامه و حال رفیع علی داشته نمند
لندا از وجودان صغر و عذرا الحیرة و شفا ۱۲۲۱ هجری قمری

تقدیر شده

مکتوبه

اسامی نفوس سید رجاء غنایت دارند و از ساجت مکتوب
جمل سدرت قل اسنه الا عظم نماید و رفیق سبطه خجانی
استاد رضای نداف آهیدانه نداف آهیدانه

از حضرت سید ابی سید الاصفی علیه السلام
کفر ص برکت بجا آید در

نورسین انقی علی است که خاد و بخیر را منور کرده چنانچه
 در طبق المکان خیمه دروغها زود و دهم روزی عالم را بنابر این
 خرم نموده آفات نوحیدات و در جمیع رحمتان در غیبت و
 محاجه و لغت تربیت است که با جان بدیع نرم اهل بحیرت
 صفت ابرشته اسب که در لوله در افق انگیزه را دوازده اوج
 در دل است که چهار مرتبه و نوزده مارگان المکان انداخته
 اینک ملکوت ابروی خوش شادان ترافعت و باطن طهر صفا
 عالمی با زبان در جانان شایع تر اصل و انفس که غافلان
 در خرد ربی بایان و جود عالم المکان حجر و مد سائر ملکان
 در نور غیبت و نور سید روشن که چرخ و چرخ در نور باد که
 این اثران الهیه زیاده بر آمد و با بوس که این نعمت طهر الکلیت
 نوره زند البته نوروم از سبک شوم کجاست و عین از ماده
 رت جیل منوع با باری ای باران با سجده ای رضای و
 بر خضای رضای در قنی علوی و قنی بیانی و بدیضای علمی و
 شعبه و علنی تعلیمی و معلومی ادبی و عینه ایکی و نورانی حکمی
 در درجای علوی و نورانی اجمالی و درجی ربانی و نیمی سبحانی
 و طلق الهی تمام بر شرفات الهی و طوق انوار ربانی و اعلاء
 علمه بجلال صافی و رفع اعلام مهدی صفا می باشد با آنکه
 بغیر صفات اسمائی عالم الحاکم را نورانی نماید و بوجوب تعالیم

القیه ترتیب تنظیم عالم و جدایی نماید ای باران درازان
 در کهنه و خدایان نوشته نشن میکل امیر را از بر و
 بیخ نارمانان محافظه کنید و سراج علمه انداز ارایا بیضا
 حمایت و صیانت فرمایید امروز از جنتی روح جات در سرب
 و از قنی دیگر ارایا که به نقض همان در جهان این روح معجز
 است و آن نوبت حکمت این نور تابانست و آن طاعت بی با
 این عبد و انت و آن محاجج این جات به پیش و با
 مات سیدی بر سجده المینان و استغاث و نبوت و در سراج
 مهر ابرشته را از زخم و عین محفوظ و بهیون در بر الیوم اکبر
 اعظم اوقات محبت و لغت و اتحاد و اتفاق و القطع
 و از ادبی و تقدیس ربانی و بیخشی و ربانی اجمالی
 اگر لغت کامله و محبت فایضه مجل بود و جمیع این صفات
 و صفات هر رود و عاقبت کل چیز برای من گردانند
 از صله ای طوع اتفاق فیضیه علمه که محبت اند است
 باطلات شقایق و لقا و کجرا از انان کرد و وحدت روحانیه
 جلوه نماید جمع احباب علم نفس واحد دارند و جمیع اسما
 و صفات عبارت از شخص واحد چون این سوره که در
 عالم طیبانی همان نورانی گردد و نورانی سوره مرات معلومه
 لاهوتی شود انیز در علم کفصل بی بایان و شش حضرت طان

توق و دروگر کردند ای ایران آبی اگر بشی که الموم علی
 مانع از نشاندگی نفس خفیه است تمام نفس در قوری است و در
 کبر و خور و نهاده آنچه سبب بر روی عالم انسانیت مخصوص است
 و محبت و فضا و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 و فضا و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 مابین یکی از صف و جود فانی که در عالم است و در عالم
 زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 جمع اجناس و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا
 ایران آبی این در وقت زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 پس قدم برادر و اندر کوی عثمان گذار تا مردی فانی از
 وصف وجود ای مرد راه کوی طرف از قبل بود که
 ای اجای الی یعنی یوم یعنی نشاندگی این نشاندگی که
 صادر باشد و نشاندگی این نشاندگی که آن نشاندگی همان
 و فضا و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 فضا و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 از در نشاندگی و در نشاندگی و در نشاندگی و در نشاندگی
 البته باید صغیر کلان از کبر باشد و در نشاندگی و در نشاندگی
 و در نشاندگی و در نشاندگی و در نشاندگی و در نشاندگی

بدرایند تا انوار نفس جمیع اخلاق تا به آی با ان الی
 استقامت و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا
 عدالها و نهاده ملاحظه بنمایند که فردا و جمعه و فضا و فضا
 جمال الی فضا و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا
 از هر موفائی بر آنست و این سینه در فضا و فضا و فضا و فضا
 اعم و جزو دل در نهایت هجوم و در فضا و فضا و فضا و فضا
 زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 تعاقب روی زمین در فضا و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا
 و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 در هر صورت اگر برده زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 فضا و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 برداشته شود فصل واقع گردد و چون فصل واقع شد نشاندگی
 فضا و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 این نشاندگی و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا
 فی جمیع وقت روز و شب در فضا و فضا و فضا و فضا و فضا
 صدای فضا و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 و فضا و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت و زراعت
 غروب هر برج عاق و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا
 حرکت با وجود حال عدالت عاقل از حالت برد و فضا و فضا

انصاف بهایان مغراف حکومت نمودن یا بایس دامرک را
 مغراف بخیره کردن لائق حکمت ای ایغانی آبی تا نمایند
 فصل حکمت بخانه نماید زیرا حکمت نیران لایق است یعنی حکمت
 نشهد نزد قطعی باشد البته قدری ما خط بطل است قدری لغو
 فرماید که حکومت را بطل است اما حقان جریان نمودن حقیقت ازین
 بلا اشراق قوسود با وجود انده حکمت دریا بطل و اما ای ضایعه و
 تعرضات تراند درازند بر لایق شمع حقایق که شتر بشود در وقت
 شمس حقیقت شد بر گردید بهر حکمت الی را خود شتر شد
 در برای عطای ربای ترویج و خوش عطر است غیر قرب ما خط بطل
 نمود که وجه فیج باشد بر چوب جل بخت تضرع نمایند ای ایغانی
 الی بر دم بر برای لایق حکمت ما عدلی زبان باشد و حکمت
 نشاید از دست غرض نیست بر صداقت و اطاعت و انصاف
 ظاهر فرماید عظیم بحیثه دانست ع ع ع

برینده
 ای دوستان حقیقی شما گاهید که در این عابدان و عبادی
 بهم برستند و اتفاق نموند و برخلاف آخر در حق انظومان جام
 نمودند و بر وراثت و دوسر نشین نمودند تا آنکه بر حکومت نشین

کردند که بهایان خدا گمراه خاستند و طغی و باغی حکمت شد
 تا آنکه دولت ایدت ابرار بر آن داد کشید که سی سال این طغی
 بهایان از نظر اندازد و بعد از سی سال حقیقت آشکار شد و در
 نزد حکومت عادل واضح و مشهود و ثبوت و برحق شد که جمیع این
 و حکایات لغو یا نیست بگو این طایفه طبع و نقاد دولت و خواجه
 و رعیت صادق شهریار انداخته حکمت شهریار ایران داشت نموده
 بحفظ و حمایت مظلومان پرداختند و بقدر امکان از دست ستمکاران
 و بیگانان محافظت و حمایت فرمودند ایدت نموده و زاد تو فیکه
 و بعد انما الی اعلی درضا الفلاح و الخراج بحاجه الما اعلی بعد از ظهور
 این حقیقت حکومت دست مظلومان و خفا کار از کلاه نمود و درگاه
 پادشاهی مجا و دپناه مظلومان گشت حال ایند مثل سابق حال
 ایران از طرفی بعضی از مغزیان و از طرف دیگر اصحاب اغراض و جمعه
 بعضی نفوس از اهل ایجا با برادر هم بر وزیر از محمد علی با اتفاق بر
 مغزیاتی چند قیام نموده اند هر چند بعضی از آن مغزیات سمع و بعضی
 دیگر مجهول و لکن فی الحقیقه از قوانین معلوم و بدیهه حضرت است
 عید عثمانیه تبلیغاتی نموده اند بعینه مثل سابق در ایران تقسیم
 بهایان ایشان پادشاهی را تشریف انداخته اند و اندک سبزی
 قلیل فرموده بجهت تقویتش با ایجا فرستادند و متحول مستند از
 جمعه مغزیات اندک جمع کثیری را در این صفات با بهایان نموده ایم

بر جهت بخشید پرده او نام برخت و شمع بی برافروخت
تا آنکه برشت بار شدی و بیدار شستی و بر اسرار اصداع یافتی بدو نام
که از غیری حق نیز از شوی و شمع بر اسرار طیبه بخشش مکتوب شد
نهایی و عین الیهما الاهی ع ع مقادیر

بواسطه حضرت شهید سید اسم الله الاصفی علیه السلام
جناب منور طایفان جناب لیوان جناب امکا راجب سرخ
یا صبیحی سبحی حضرت سید اسم الله الاصفی علیه السلام
ای انسان مکتوب حضرت سید اسم الله الاصفی علیه السلام
که از آنکه و منور عبود و بارش اندک ظهور بخوبی نهایت
و شایسته از قوت محبت و شرف استجاب و توجیه نام و ثبوت
بر همان آن یاران بنمایند که این نفوس مبارکه فی الحقیقه زنده
بنفخه صبح و مغرب آن در صبح و در شش صبحی محبت رب
جسد نفوس اسلامه انبیا از قربان مشکفان و در قدس
الاقداس که شب روز منتظر ظهور حضرت صبح بلخ بودند چون
طلعت موعود قزاقه اشراق نمود فریبان غافل و زایل و
حضرت صبح را صبح نامیدند و آن در صبح را صبح شمرند
بعل قبول نام نهادند و درین خلق افشا را دانند و الی الان

منتظر آند که موعود تو را تن بعد آید و صبح صبح از سکافی
بجمل باشدی افزون از باجوج و باجوج باید بچین کاهن
ترسایان در این خطر شراق نیز افاق دیده بر هم نهادند و از
شاید از انوار جمال جنال محرم کشند مانند فریبان براسی
چونند و اعراضی بنمایند و حیات خلق را افزون خوانند
یاران باید بشکانه پردازند که الحمد لله بر تحقیق پی برده
و نداء ملکوت الله شنیدند و طریق راه مستقیم کردند و
درست بخود را شناختند و ملکوت الله در آمدند و اعلی
چنانست که ثبوت و استقامت حیات بر بانه و در جهان
بی پایان با نور نفیس و تزیین در شش اجاره حضور خواسته
بودید این امام حکمت انصاف بنمایید با امامی دیر مدون گردید
و عظیم الجبره الاهی ع ع مقادیر

بواسطه آقا میرزا حسین ابن شهید طهران جناب شهیدی که بر علیه السلام
یا صبیحی سبحی هو الله
ای بنده الاهی اشهد علی و فیض و در نهایت راحت و صلوات
بود و دانش سب در شرف انشاء الله جزی در شرف
میفرمایند و درست بقواعد نظم اصداع می باید و نصیب

درست باین جمال بهی ریحی لاجله الفدا میفرماید ع ع
مقابله

بواسطه حضرت شهید علیه بها الله جابر القاصیب علیه بها الله
یا مصطفی سبحان

ای یار عزیز از ملا علی انوار خوشی کند و از صدیق بقا
را که طیبه فی فخر الحمد آن ابرار شنیدی و آن درجه شمام
کردی بوی میوه یافتی و مهر ای بی بردی و ما نشناختیم
دیده بنا کردی ایسوارم که جمال یوسف الهی مشاهد
نمای و مقام کاشف رسی و علیک البها الا بهی ع ع
مقابله

بواسطه حضرت شهید ابن شهید جناب شهیدی کبر علیه بها الله
یا مصطفی سبحان

ای نبأ الهی بزرگواری در عبودیت علیل ابرار است نه
سلطنت خاد در باختر نفوس مقدسه همواره من می ندی استان
نمانید در بندگی حق در عبودیت بالان باید انسان جوهر خضوع
شود و حقیقت شمع فانی محض گردد و ذرات از هر مرض نا امد
نزداد و عبودیت در پروردگار شود و علیک التحية والتعارف ع ع
مقابله

بواسطه جناب اقا سید مهدی حضرت شهید سیل
اسم الله الاصدق علیه بها الله الا بهی

یا مصطفی سبحان

ای سرشت دیار در سیل پروردگار الحمد نبأ سبحان سفر
ملاحظ نمودی و اطمینان بر ایمان افزودی و طمئن بلی تحقق یافت
تکون خدا را که مشغول بخدمت استمان جمال بهائی و توانا
قبام نمودی چه بر منی است اعظم از این وجه غایبی است
اکبر از این که انسان در ره اندیشه مهربان سرشته گوه در دست
دیان باشد امید دارم که در این سفر ناسمج چانه در وصل
گردد الحمد لله بکمال انصاف در طهران در زیارت
لاحت و همواره سفارش نموده سید مظهر باشید و
خود در زیارت انقطاع و انجذاب و طرب و دله در سرور و
جور بخدمت بجمعی طور مشغول باشید تا تأییدات رب
غفور و مینید و نصرت جنود علوت شده کنید و علیک التحية
والتعارف ع ع مقابله

خط مبارک

در قریه زکیه تقاییه علیه بها الله الا بهی ملاحظ نمائید
اموالا بهی

بر الاهی

ای استر الله در ترقیته لحاظ عین الله الفاظ و سائل آن در
سطحه استعلاط رت جرم خط بر قواست ظل سده نمایی بر تو
واقع و سایر نتیجه سبب از بر تو نمودد بر تو بر عظم بر تو رفت
فانص و محاسن جلال قدم بر صلیقه وجودت ماطر دیرده
این عالم وجود جریطی و چه در زواری قانات طاهرات
آردنی دره الزاین حسانت را بنمودند و در حشرش جان فتنه
فرسیدند و تو فاشندی و الله اعلم بحالک ع ع
معاذ الله

طهران نبات و دریات حضرت من قازا بر فوق الاعلی جباب
اسم الله الاصل عین عظیم بر الاله الاهی

یا صلی الله علیه و آله
ای سوره آن نفس نطق در صحنه کونیه در بیان شکرت
آقای زارسطو در عین انجینی رتوم نموده بودید ملاحظه کردید
و ان الله من غیر من متبع خواهم کون و جباب آقا میرزا
ارسطو را بکشت این خدمت سرور خواهم کرد آتش که در زنده
آن نفس تقصیر نمید و سوره ان نور انور باید بی او که
در رسالت اسرار نماید ان نفس مبارک در دست جنت

۱۰۷
در هر دی بجای جدید دید و چشمی کشید جانفشانی نمود و طاق
روحانی نمودن شما نیز باید با طهارت کفایت و رفاه طاهر
و آشکار گردید که آن روح مجود در ملکوت امی زبان کشید
و ثبوت در سوره شما میرور کرد و روح در کان باید و عظیم
الحقیقه و الله ع ع ع معاذ الله

طهران بر اسطر حضرت شهید ابن شهید آقا الرحمن در
درقه طبعیه ضیاء الحاجیه درقه موقفه والدشان و درقه رتبه
و درقه نوریه هویه و درقه نور ارحام و درقه بدیه طبعیه
علیه السلام و الله الاهی

یا صلی الله علیه و آله
ای در قات روحانیات طوبی کتبه با اخذین نفعات الله
و استغاثت قلوب من نور الالهی و انشرفت و جود من
محبه الله لعمری لو سجدت شکر الله علی مفر القرون و انوار
و التهور و الاحقاب علی هذه الوهبة البهری العجز فی
الغیا و شکرا و لیکن الان سنیز عن الانظار لایعلمها الا
اولو البصائر و الانوار السایه انوار مستشرقی هذه الانوار
و ظهر هذه الآثار و تحقیق ان العبودیه الی العبه السایه هو اعلی

۱۰۸
حاصل شد از بهی جواهر علی الافاق و بسین تختی داشت رخ
مقارنه

خط سبک
در تلمیذ روحا عیالها برآید الهی
هو الاهی

ای در تلمیذ صمد زار اما که سالهای بسیار با نوع
عبادات قیام نموده و بدرگاه احدیت غرق میگردید و در
ناری فرمودند که بانی این ایام فانی شوند و بعد از آن
طهرت بدیهه عاقبت در تخرای جوان جان دادند در تخرای
عشق محبت تمام فدا شدند و تو در عشق کشیده و شغلی
نموده و عیال عیال غلبه و محض فضل و حمود بلون جهان
غیب و ظهور رسیدی و امام الهی را اوراد نمودی و در
و غایت بی غنی رسیدی و الهی عیالها برآید الهی
مقارنه

خط سبک
ط استرات فیما راجحیه
هو الاهی

۱۰۹
ای امده الله شکر کن حتی بقوتی که ترا ازین ربانیت
ایمان داده و تبارج و تبارج عیالها برآید الهی
تخت الله که در جوارج عیالها برآید الهی
اشراق نموده و در جوارج عیالها برآید الهی
طوفی در صحن عظم در گردن داری و صدقه زرین در داری
علین در بر روی آن روح منصور در گوش داری و الهی عیالها
عیالها برآید الهی

هو الاهی
ای امده الله ضلع حضرت است الهی الا صدق الهی فارت
برآید الهی

خط سبک
ای در تلمیذ صمد زار اما که سالهای بسیار با نوع
عبادات قیام نموده و بدرگاه احدیت غرق میگردید و در
ناری فرمودند که بانی این ایام فانی شوند و بعد از آن
طهرت بدیهه عاقبت در تخرای جوان جان دادند در تخرای
عشق محبت تمام فدا شدند و تو در عشق کشیده و شغلی
نموده و عیال عیال غلبه و محض فضل و حمود بلون جهان
غیب و ظهور رسیدی و امام الهی را اوراد نمودی و در
و غایت بی غنی رسیدی و الهی عیالها برآید الهی
مقارنه

۱۱۰
معرفت نه و در صحبت نه آیت بی رایت نفی حضرت شد
در آمدی رشب در روزگار دعوت جمال قدم را از آن سان صدف
بهین استماع نمودی و نذر طبعه موی شتی که از جهت اعراق و
هر در شنب از آن بجز نفوس است حال بشکرت این را بر جلیه
شب در روز را در محاسن اما نه بد کردنی حضرت که با در شرف
و چنان حرارتی بر آید که سر زعفرانیان جمال جانان کردی
و سالار سودا ایمان روی همین هر فرد را تازه و زنده نمائی در
پشورده لا یطف و با طراوت بی اندازده و البها بعلک و علی
اما الرحمن منک سع ع متابعه

طهران بواسطه حضرت شهیدان شهید جناب شهیدی که عید است
یا صبحی لجن هوانه
ای نبه غنی از درار معلوم مانند نجوم از مطلع خضوع و خضوع
طالع و لا کجی و در صفایان لری فانی مضایق و تامل قدرت و وسایل
تقرب آستان دانی و زندگی یالان را از ادبی و در جهان شهری امر
چنین است یقین بدان که نور غیر جهان فیضی بچین فریاد کنند
میج بین رگش و تابنده و در شته درود و عیدک الخیم و التماس
سع ع متابعه

۱۱۱
طهران بواسطه حاجی میرزا عبد الله جناب میرزا منصور علی عید است
یا صبحی لجن هوانه
ای نبه غنی اگر در جواب نامه فتوی واقع کمان تصور فرمایند
این از کثرت امور و فوفاست انی فرصت من در حق شما
بکوت الی عجز و زاری نایم و فیض یافتنی خواهم ایسدم
چنان است که اسباب راحت و آسایش فرصت من از این
نیمت معذور بدارید نامه خوف را بکتاب این برانید سع ع
متابعه

طهران بواسطه حضرت شهید سلیل هم اله الا صدق
طهران استاذ المقرب و در مطهره ضیاء الحامیه علیه السلام الهی
یا صبحی لجن هوانه
ای کینه غزلایی الهی در یوم لکدر نظر الطاف رب غفور و
و بعد از افول شمس غیبت کشف ازورد و سرورد و ثابت بر
حضرت و درود عبد البها از سلوک بری طلب عون و غایت نماید
تا در هر دو حضرت شهید کوهی توفیق گردد و الهی خادم است
و نایم بر خدمت بهندستان شایسته و علم ذرا الهی را از دولت
و در آن اقلیم و لولمی انداخت بعد از موافقت و عشق اما نه
و انشای استخدا مات لا ینزالکام خواهد داد از جمله در روزگار

تا بیست و شش روز از کار فرجهم آورد و نقشه بارش مقصود فرستاد
و آنان در آنجا بیست و شش روز مسافر خانه و بخت شد تا اطفال یاران را
بزمیت آگهی نرسید نمایند و دولت بهیله در آن شخص نمای شرقی از کارگاه
زنجی در مرد و بخت را داد و با زن امیر اطری شرقی از کارگاه خواهد
شد و باری شما باید فکر کنید که حضرت ششصد و شصت و شصت
شغول و بعضی روز در شغول حال کجاست و شصت و شصت و شصت
ارض با مرد و بخت را داد و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
آگهی را در شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
قبل عبد الله و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
مقصد

براسط حضرت شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
ط الله فیما لم یحاج بهما بهما الله الا بخت
خط مبارک هو الا بخت

ای الله بخت ای کینه بهما حضرت شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
خوشن نوید و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
جمال ای بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
انرا ند که بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

که در ظل الطاف میک وجودی ع ع مقصد

خط مبارک هو الا بخت
ط الله فیما لم یحاج بهما بهما الله الا بخت
هو الا بخت

ای الله بخت ای کینه بهما حضرت شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
ط الله فیما لم یحاج بهما بهما الله الا بخت
خط مبارک هو الا بخت
ای الله بخت ای کینه بهما حضرت شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
خوشن نوید و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
جمال ای بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
انرا ند که بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

بواسطه حضرت شهیدان شهید علیه بها الله الابرار
خط مبارک
خوشان و دوی القربا و ذریه حضرت اسم الله اصدق استغفری بکرمه
الملكوت الابرار علیه بها الله الابرار

خط مبارک

ای دوی القربا ای آن نجیب پدی الحمد لله از شمس این بقیه گشتند
و از دریای عبودیت سقیف رسیده ما یمن را از عین شمس نوشید
و نور خیر را در صبح بین شاه محمود و بر عزم دستان جمال قدیم ثابت
و سقیف ان جوهرفقی و لطیفه نوراء در ملکوت الهی تسبیحی
که آن خوششان الحمد لله از یکا یکان دورند و از اشتیاقان و
یاران مرز و بجان پس شکر کنند که خوش و دشمنای آن شخص
جلیله ثوابت بر عهد رست قدر نظر غایت محرابین با
شمارت و ابها علیکم مع خ مقادیر

رست حضرت ابی ابراهیم حضرت شهید سید حضرت
اسم الله اصدق علیه بها الله الابرار

یا صبی سبحان
ای منادی بجان نامه فردین در خط گردید باز نایت بخت و

ترباتی و سرور شدانی ای سیدم جنست که ایام اکبرانی
از وقت فرصت جواب شمع زود میگردد خاب آقا میرزا
اسد الله مازندرانی اگر بتوانند تحفه بکشایند و در نهایت
بدارا با شخص مذکور ملاقات نمایند بسیار موافق خاب مبارک
تحت ابرع اصلی ابلاغ دارند همواره در نظریه دیش بصره است
بخت فراغت از کبر و دار نمون و شکرند حضرت فرمان
و نصر زنا صرا از قبل من نهایت غرض و بخت دل و جان
و اعطای و جهان ابلاغ دارند و این اشخاص را بسیار
کتمان دارند و عیال ابها و الابرار مع خ مقادیر
خط مبارک
ای سید اشخص جلیل شخص خرم نجف را اگر ممکن بود که خود شما
نیز ملاقات فرمودید و اگر ممکن نه در دره کسانیه میگردید بهتر بود
عیال ابها مع خ مقادیر

یا صبی سبحان
ای منادی بجان نامه فردین در خط گردید باز نایت بخت و

الحمد نور زنت ایمان جسمین ظاهر و باهر ایست دردم که در حق
کبری حاصل گردد در جمیع عرفان در سینه بنیان نماید زبان
بزرگ دهر مهربان ناطق شود و دل بخت حضرت همان کاشن
اسرار گردد شب در روز مکر و دوزخ بخت خال بخت در بران
داشت عال بعشق حضرت بزوان نماند و عین الخیر و النور مع
متدبیه

خط مبارک
خا در قه متعایم امه الله والده حضرت شهیدان شهید علیا بها الله
هو الله

ای قرینه آن جوهر وجود آن باز سبیدار چ ملکوت جند بلایه
استیانه عزت عروج فرمود ولی باری که نظر ملکوتی من لذلک
و لیایتری در پیشین ال داد و یادگار گذاشت که شکار آفتن
در پر درواز و نیز جنگ سفار است پس شکر کن که در گوش از این
دار دنیا نیز تنها نماندی و آن عقاب سوار و عقاب ملکوت
ای بهی از افق غیب نماند که ای خجسته بگویم بخت بر جنت
در شرف غایت خامه الله از اوج عزت قدیمه شایع در پر تو
مراتب شام کل آن خاتمان و در دربان مع
متدبیه

خط مبارک
در قه طیبیه
هو الله
مرآتیه
مرآتیه علیها بها الله الله الیهی در خطه شایه

ای امه الله عینک بها الله شکر کن حق قدیم بارش با حق
عظیم دارد شری و در جنت نعیم داخل شدی و از کوشش و نیم
نوشته بدی و در فردوس بخت شایه دارد شدی از دست شایه
غایت تخلف طر کاس نماند کجا فرو شیدی و در حدائق محبت شایه
از پستان اسیرت شایه میدی آثار با بهره این فیوضات عظمی را
در ملکوت ای شایه خواهی نمود و ندای یالیت قومی معلوم را
با یالیت ما را دعای خواهی تراخت و البها عینک و فی الزمان
الطیبات مع مع متدبیه

هو الله
در قه شجره روحانیه
طهران
امه الله لقایم و امه الله هو الله و امه الله روحا و در خطه طیبیه
و امه الله ضیاء الحاجیه عین بها الله الیهی

یا صاحبی سبحن
هو الله
ای از چرخن چون در قات طلیات نباتات را سخات
تسک شجره مبارکه دامن از فیض ابر غایت در سخات

سحاب موبست همواره در نهایت طراوت و لطافت و در
جنت ابری در غایت سبز و زعفرانی از فضل قدیم رب کریم
ست عیم که انوارات را بنفحات گلشن ابری در صبح اوقات
روح درخشان افزاید در چنان مشعل فریاد که شعوان عشق بمان
و اعلی رسد و عینک لعلیه در شمع ع معابد

فا و زنده طنبیه منت شمیم عیبا برآمد الهی مرقعه نماید

خط مبارک

هوا الاهی

ای در ره طنبیه مجذبه بنفحات بند انچه بمان گفنی در بر اوراق نوح
نمودی در میان غنی و در قلب جهان آرزو داشتی جمیع سیرت
معلوم در شهود حمد رب قدیم در زمین و آفتاب ملک عین
را که چنین نشستی از سلطان افزیش یافتی که بوی دوست در تپش
در ساختن طشت ستافتی در روی از دوش ستافتی و از نار طشت
گداختی و بختن بونجی امان اما در حسن بود در بدی و عداوت
که گفتی غایت از کائنات جشیدی طویل ملک اینه فارت بنما
فرت بفضل مولای قدیم بشی ملک شمر بشی ملک من بفضل
العظیم در خصوص خانه انچه را خدایان الهی است الا صدق معطر
بها و الهی صلحت دانند بجوی دارید این نقشه توفیق بایشان

ما قول کردیم انچه را شما خواستید و تقدیم نمودید فروغ بطنیک
رنگ اجرد ملک فی ملک و ملوکته انش علی کل شیئی تدبیر ع معابد

هوا الاهی

ضلع خدایان اسم الله الا صدق استرانه رضی الله عما جیه
عینا بهما الله الاهی ملاحظه نماید

خط مبارک

هوا الاهی

ایها الورد الطیبه الرقبه الطنبیه بفضل بها ایچی شرفیکه بنفحات
روح و افزایش عینک به انواره و شرح بند صدق بلیاته
و انش الله فوا درک نساعه جوده و رخ الله ملک درک الله ملک
بالنار الموقده فی سدره یلین و طیب الله ریاض قلبک بصیر
الطافه خا بر صیف کریم جزی بود که بر بارت تراست بنما
مبارک مشرف بودند و حال جمل مرجعت موفقت از فضل
قدیم و جدید سلطان انا بکم اراج امید دوی در جای کس
است که در این سفر چون روح جدید در جام قدیم تأثیر
شد بنماید در این ایام که مونس این عباد بودند در عین زیارت
مطاف ذوالعی نبش با به از شش و جمیع قبرین زیارت
بنمودند و بختین با لولکاله من ام انوارات ضیافت بنموزند

جمع بقول افند و البها بعلک ع ع مقابله

هو الابهی

در طبع صمد علیها بها و الله الابهی و خطه نامه
خط مبارک
ای و در نظر برکت در این عصر جدید و قرن بیع که مواهب
بجوب یمن چون شمشیر با در کید سار حق هر انکار است اما
جمال کبریا باید از کرم اعظم اعتراف نماید و از الطاف رب اکرم
اعتراف کنند دل تجویم بندند و تعین ملکوت ابروی
یابند از نار محبت الله چون شعله نوری باشند و از نسیم
مومنت است حرمت جانی باشند آیت انکذاب گردند و سراج
دگر رب الارباب اما در این راه هدایت باشند و در رفاه
آقا و انبیا است عنایت و التوجه بعلک و علی اما الرحمن ع ع
مقابله

بر اسط حضرت شهید ابن اسم نه الا صدق الله الخدیض ضابطه
گم سلطان خدیجه سلطان والده اقا سید مهدی قدس
نقائیه ضیائیه ثنائیه شمس لبعه تول شکر ثنائیه

والده میرزا زان ضلع میرزا زان کلین خانم اخت شهید
موتیه نقائیه روحا طلیعه عقیقین بها و الله الابهی
یا صبحی لحن موت

اینها الا المخذبه بنفحات الله تا بحال در میان اما رحمان
تا سبیس درس تبلیغ نشو بود حال بغیضات مخفیه جمال ابروی در
طهران اما رحمان موفق بناسیس شدن خبر تشکیل انجمن سب
حصول سرور و روح در میان نو فور گردید که انجمن در رفات
منجبه بشور دوله آمدند و تحصیل درس تبلیغ موفق گشتند امید
چنانست که در مدتی قریبه آن گزینان غزالی در دلائل منقوله
و معقوله نفسی بهارت یابند که هر یک در مقابل علمای علی الا
بدیعی قاطع و ربانی واضح و ربانی لایع و لفظی طبع و کلامی فصیح
لبس کشانند اگر این فضل چنانکه باید و شاید موفق گردد و
ترقی نماید و اخبار و امات و احادیث که دال بر علو و عظم
حقیت است حفظ فرمایند و در استدلال کافی وافی و علم
نمایند دلائل عقلیه بر اثبات الوهیت و وحدانیت
الکلیه و نبوت انبیا و ولایت اولیاء و قاضی کنند البتة نماید
ملکوت الهی بانی رسد و نفوس از و رفات طبع در انجمن
عالم بیان رتبان و اقا سر بران چنان جلوه نمایند که عالم انبیا
را زینت بخشند و ثابت کنند که در این کور بدیع انبیا

همچنان رجالتند بحد و بعضی موارد سبقت گیرند ملاحظه نماید
که در این امر بدین چه قدر رجال با علی معراج عرفان عروج نموده و
بانی راضی و برائی قاطع و سلسلی فصیح و لطیف بدین دستند و لکن
در دنیا مبارکه جناب طاهر چون در سلسله ای بودی نهایت جلوه
نمود و بسبب حرمت عموم گردید اگر از رجال بود ابد چنین
جلوه ننمود پس برانید که عظمت امر چنان در عروق و عصاب
عالم نفوذ نموده که اگر یکی از درقات منجذب گردد و در
افاقه دلائل و براین دیان صحیح فاطمه مکه حاصل کند و زبان
بشاید در آئین عالم چه قدر جلوه نماید ای درقات لطیف
فشان محال معبودیست وجود که اگر این بیان جلال نماید فیض
جمال مبارک مانند افاب در لای قلوب بختی نماید چنان ترنمه
نماید که گل حیران گردید و خج درقات منجذب باید در درقات
معشیت و الفت با یکدیگر صحبت از کرمی هوا و سرری زمین
و لطافت باغ و گلزار و طراوت چمن و هم بار نوازند بکمال
محضور در در دنیا و میان آنکه و بران فضل احادیث و
آیات و افاسد بنیات باشد تا چنان گردد که جمیع خانه های
اجاب محصل درین تبلیغ شود اگر چنین بحر و دریا در
نهایت سرعت فوضاات ملوئیه چنان بختی نماید که هر یک
از اماره چنان کتاب زمین شود و اسرار حضرت رحمان حسیب

نماید و عینک البها و الابهی ع ع مقیدش

خط مبارک

مراسته

در در موقوفه صلح حضرت شهید ابن شهید جناب ابن اصف
علیهما برماشته ^{مراسته} ای در در موقوفه شکر کن حتی قدیرا که در نقل جمال بین و وارد
گشتی و از کاست نیم نویسی و از شهید الطاف حبیبی
و مقرب حضرت شهید ابن شهید علیه برماشته و ابی گردیدی
و ایوم در علوت ایی مذکوری و در تا اعلی مشهور فاشگری شد
علی بن الفضل الذی اعطاه العالین و انک انت سرف
نشادین اثاریده المرامب النی تشعشت
انورده ع ع مقیدش

مراسته

ط جناب علی مهدی و انوکیان علی محمد علیهما برماشته و ابی خط
خط مبارک ^{مراسته} ای در در جوت و دیگر در سبیل جمال ایی مصائب رسته اند

عظیم محل نموده فوسف لقطع بسته و ابرائی غمکی بخودن برشیده
نموده نموده این بنایا را بحال قدم رنجی لاجرا الفدا نهایت در
جور بخش مبارک قبول فرمودند و این کاس چون خط را مانده شد
نهایت روح در کان چشیدند اذن حضور یافت بر پشت بر بعد خواب
رسیم الامور مروت با داناتها الان بخت آنکه مشغول بجوی شغلی
گردید در پشت از خداست چیزی بجوی حواله شده فکرمین
فست فیله عیسیت فست کثیر چون نقل شود بسته باید بر سر
واللهما علیهما مع ع مقابله

براسط حضرت شهید سیل اسم الله الاصدق
استه الله المقرب مویه نیت شهید لا خطه نامیده
طلب الطاف بخت من صعد الی الله نیت علیه ما به الله الا
یا صبیحی ارحم
هو الله
ای برادر کار از کار رفعت زکرت این طفل کوک سراج
تخل نمود و مرغ خوش الحان آن نزل توادت آیات می نمود
و باید خوش الحان زین کلمات میکرد بیل گویا بود و با منک
علا اعلی و ساز حال از سخن فانی بکشتن باقی پرواز نمود با در
ملکوت راز بنغمه وادار پرواز ای پروردگار الطاف

بی پایان شایان کن و غفلان را بیکان فراتوی آرزنده و در
مع ع مقابله

حضرت شهید سیل اسم الله الاصدق علیه بها الله الا
خط مبارک
هو الله
ایها شهید سیل اسم الله الجلیل از روزی که عازم نجف
شدید تا حال ابد خبری مرقوم نفرموده اید که در لای بی چگونه
واقع شد حتی از سلامتی وجود کشف نگاشتید باری نظر درود
اخبار شما از محراب مجلس لای میستیم البته برودری حمت
نایب و بخارید و از ممکن عنارف نزدیک حضرت شغلات
انجذاب نامر مرقوم و ارسال شد عبد الله عباس مقابله

خط مبارک
هو الله
ظهران استه الله الطمینه حرم حضرت شهید ابن اسم الله الاصدق
برها الله
هو الله
ای استه الله المنجیه در این ساعت که مسی کل اتفاق در درجه
شادمانیت زیرا بود و لادت جمال سبحانیت و شادمانیت
نهایت رت بهنیت تو مشغول پس بمنون باش و خوشنود

در سر در پیش در خطوط ع ع مقایسه

خط سبک هو الاهی

امته الله آغاز میزاد علیها بهر ائمه الاهی ملاحظه نمایند

هو الاهی

ای در فرشته سر بر عهد و پیمان کنی ایوم و در مری از ادواق
سدره مبارکه چون ثابت بر ستان گردد ثابت در اعلی فرود
سینا شود و چون نفوت یقینی و نور هدی قیام بر عهدت امته
و اعلا حکمت الله نماید چون سواره روشن از افق عالم گذرند
و تانده گردد نموده است اما عظیم است عظمه و الطاف است
کریم جلیل است جلیل یکتا عقل خیر ملک حضرت الله الوم حکم
صد هزار مبرات حساست دارد و یقین بر این عهد حکم صد هزار
سال عبادت ملکوت الاهی این جهان های الهی و در ملکوت
رضایت گاه سمت که دارد در حساست و در حساست
قطره صفت بحر دارد چه اعمال صالحات و چه افعال منہیات
پس شکر کن حضرت در احوال را که خدمات در دیوان الی علم
جلی مقیده و نفوت در دیوان روحانی جانی اجر برکت مقدور
بر خود رعایت و محبتی که نمائندین حساب این اسم الله الاصل
نموده اید عند الله محبوب و مکرر در نفس و عیادت ع ع

در یوم مولود بسم آن به الله ضایف شد و در جمعا در
روزه سطره بالینا زیارت کردند مقایسه

طهران

حضرت شهید سید اسم الله الاصل عید بهما الله الاهی
یا صبحی لعلی هو الله الحمد لله یا صبحی مرقوم شد و تعبایک دارد
موفق شوی و تا سیر علی در سن تبلیغ بکنت و رفات طیب به
گردد حال لازم است که توفیق در کمال یابید که کمال در پس
تبلیغ نثار نقد یابید و این اول خطی که تشکیل شده است
که سبب تأسیس محافل کبری گردد باید جهان برکت نمود تا
ایندک زمانی در تیره گانی رسائی در کمال نصاحت و رعایت
تبلیغ امر حضرت اخذیت بردارند در حال از هر مل نفوت
برای حاضر و غایب نمایند این مقیده نهایت محبت را دارد
بدرجه یک وصف نتوانم اگر کسی الاهی نتایج این نصبت را
کشف نماید یقین است که نیاسند راحت ننمایند مگر
اگر تعلقات خویش را از اسرار بران اعظم محض و در محض
فرمانند نامزد نام و رفات طیب که بهما شکر تحویل در کتب
نموده اند مرقوم گردید در حق است برسانید و انتشار دهید

۱۴۰
 بکرت آن شمس طاهر تادرنیاب راحت و سرور حسن بهشت
 مشکوره توفیق زهصور گردید ای پروردگار این نفوس خوش
 رفتار را در دهجگان عزیز بدر مضطر الطاف بی پایان ما توفیق
 مفتدر و توفیق دهنده بخشیده و بهمن ای بار خدایت
 بیش از این نیست و عظیم البها والابهی مع قضا بهشت

فدان حضرت ابی ابراهیم عیسی بن مریم الهی الهی
 یا صبی لجن بواسطه نامه شهادت تمام ملاحظه کردید از
 اینها النفوس البها که ساعی حمیده و تمام عید درستان نیابت سید در حصول یافت
 توفیق باستان تقدیر شد و طلب نایب در توفیق گشت و در
 امور دهنون بغایت است و نایب حضرت احدیت است
 امید جهان است که نایب است عیسی و توفیق لایحه
 بحصول پیوند و عبد البها جمع غوامی آنچه دشوار لازم را
 ترک نمود و جمیع امور را ادا کند و سفر نمود یا وجود اینک محرمی
 از استان تقدیر بسیار مشکل و صعب بود و بسیار حزن داند
 در مرض زمین جهانی است و باید طاقت در تحمل صحت نشد
 باز توکل بر طمان مثل نموده با طراف جهان شگفت زده

شایده کرد که نایب در توفیق است و توفیق در شگفت نشد
 و نعم التوفیق شب در روز جز بیان هیچ در بیان و اعلا کلمه بزرگ
 و شات بطور صبح بدی و مشوره بشرای شمس حقیقت شغل
 نداشت هر چند الطاف حاصل ببارت بهشت شامل بود ولی در این
 سفر محرمی بی پایان غایت بدرجه بی بود که مجوز دست بردن
 بکلامه فی فوراً سرشته در دست بود بهر جهت که توفیق به
 ابواب توفیق شایسته بهشت و سبب این بود که از بر توفیق فارغ
 بود و فدان بدین مطلق و نام بهار و در و اتم و نقاش
 روح القدس توفیق جان و دل و الا این دزه را چه قدرتی و این طره
 را چه وسعتی باری ایران و ایران و جمیع خلق شتول بیکدیگر جاها
 باهم آید و در اما از پریشانی فریاد و فغان نماید استعداد
 عظیم حاصل گشته بایه ایران الهی عیسی حضرت ابی ابراهیم
 رفیق فی الزمان میزند جمیع غمها در آن حصر نمایند که این بسیار
 الهی بمن شود و تسبیح رحمان ایران را سطر کند پس ای حضرت
 ابی ابراهیم در حق من تفریح و ایهال کسب من نیز در حق شما
 عجز و زاری کنم که قوتی آسمانی و زمینی رحمانی و لطفی ملکوتی و
 نایبی ربانی و توفیق لاموتی حاصل گردد کل توفیق با آنچه باید
 شایسته نیم انوار صبح هدایت را در غم و در باختر شمشیر نسیم
 مانند نفوس مبارکی که در حق حضرت سرچ بودند بجا نقاشی خجسته

اتایز اعدا رحیم خان حافظ القحج جناب قاضی دارون شالوم جناب
اتایز یوسف استار العیوب جناب قاضی شالوم جناب قاضی موسی اتا
یوسف عراقی جناب قاضی اتایز رحیم جناب قاضی اتایز یوسف اتا
علیهما السلام

یا صهی لجن

ای یاران ربانی من این یقین رسد است که حضرت یحیی در جمیع
شئون بغضای مطلق و صوف در جبر و استو شهر و فیض ابدی مالوف
و بعضا عالم وجود و سرور ولی نظر حکمت الهیه و استقامت عارفه تا
آشنا از یکجمله امتیاز یاب حقوق بر عباد و محض واجب و مفروض خود
نفر سیکه اطاعت این امر بر سر نموند بیکت آسمانی موفق و در دوز
روی روشن و شام از لب جنایت و عجز گردید از جهل و کینه های باطنه انکار اعطای
حقوق سبب ثبوت در روض نفوس گردد و شایع غیبه با راجع و غریب نباشد
و در مواد خیره و صرف گردد حقوقی که در سنه ۱۳۲۶ جمیع نموده بودید در
درگاه اصدیت بمقول شد رابطه ماسطه یاران صادق در مواضع لازم
صرف گردیده در سه تأیید را بسبب اجماع و دین و جمیع وسائل تثبیت
نمایند که ترقی عظیم نماید و در بین ما در ایران ممتاز و شریف گردد و بر این
باین امر خطیر دارو عبداله با ازسی و کوشش شما با نهایت رضایت و کمال
کبریا تفرع و زاری نماید و شما را در هر روزی نامیدی جدید خواهد و علیهم
السلام ع ع

نقار شد

ط نجات طلب مغفرت بکثرت درود متعاده الهی الهی الله آقا
ش هزاره علیهها السلام

خدا

مواضع

الهم لمن سبقت حزنك عظمت مغفرتك وجل احسانك شرع عطفك
وداع صیبت فضلك وسلطت انوار عفتك في انقي الامكان انی بکمل
عجز و اقبال التضرع اليك يا ذا الجلال ان شمل انك المقاعدة الد
مخطات عين الرحمة و بسببها صل العفو من حلال الرحمة و بقره
و جهها نموده لغو و بصر فی ظل شجرة الوهانية ای رب ادرک احسن الزمان
نجات قدس مغفرت العطوفه الرحمة و انزلها نورا بارک و اضمحها
بمجموع النور و ارضها فی حقیقه قدس جبر است و انزل علیها ما کنه
رحمت تری و تفضل علیها بنوره طویل انک انت العفو المکرم الوهاب
سید

ع ع

طهران بر خط حضرت سید ابن اسم الله الصادق علیهها السلام
الاهل من

قدس بکرم سلطان بکرم سلطان لقایه مویه در راه طلیعه بمر حشمت
قدس بکرم سلطان بکرم سلطان لقایه مویه در راه طلیعه بمر حشمت
موت فروغ شایسته بیه تحرم لقایه طویل لقایه قدس بکرم
سرور بمر حشمت آقا جان ماه سلطان بویه طاهره آقا بکرم معصوم

کثر طوی یزید باجی شمس جهان لیسع الله بها، فی الدنیا و الآخرة
عبدت بها، الله الالهی

یا صبحی بچن

مواشده

ای درختان رحمانه اما رحمان نامه ای شفا بخش بار بود زانگاه
یزید ترنیل آیات قوسید بود و بیان ایمان و اقیانان بطولع نورین از قوس
نهایت سرت حمل گردید و فرج و انبساط روحانی رخ داد و شکوه
بدرگاه اسم اعظم تقدیم شد که الهی الله اما رحمان تحصیل علم و عرفان شوند
و رفیع حجت و برهان شوند و در نهایت بحر دینار ملکوت باز
قبول نماید و از برای آن کیزان غزوان تأییدات غیبیه و الهیات لایتنیه
طلبید تا در نهج قلوب راجع بهست کبری برافروزد و انوار حقین قلب
را افق بین فرمایید ویده و شایده آیات کبری کند و همد در شرح بفرمایند
حق اعلی شود هرگز از اسرار گردد و در قری کتاب بین الهم شود
ادراکات کرم محفوظ گردد و مقول لغوس رن فشر شود و جمع اسرار شود
و حقائق روحانی سرچود مقصود و معلوم گردد و الهی الله اما رحمان
من بین الامم و جنسین لایقاس حکما و معطین لایقاس حکما و
نشر نعمات و ادرت فی قلوبن تا یفکک و شریعت صدور و بین
آیات قوسید رن اصعبین اطلقات فکک و برانک و نبات
بقدرتک و سلطانک و انوارات الامم و انوارات الایات فکک
و کثرات من انق و عبقک و نبذات الی ملکک و برنات باکک

و مندرات من تبرک و برنات لاله ملک و کثرات لاله ملک
انت المودع لمن نشا و ما نشا و انک انت الحق المقدر الغیر المحجوب

ع ع

همدان جناب یزید بوختان جناب حاجی یهودا جناب کاسیا
جناب اما اسعیل جناب فیثالم جناب اما یهودا خلف و محمد الیهم
جناب حاجی یزید طاهر جناب اما یهودا اما یهودا
اما سیمان جناب اما عزیز جناب اما یهودا کل اما تسیم جناب
حاجی یوسی جناب حاجی مهدی جناب حاجی حکیم و یهودا جناب
حکیم عزیز جناب یزید نورالله جناب اما تسیم جناب حاجی حیم
جناب اما علی اکبر انجی جناب اما یزید محمد ضای عبید جناب
حافظ الله جناب اما مهدی یزید جناب حاجی یزید اما جان جناب
حاجی یزید یوسف جناب اما محمد باقر زانی علیهم اله الله الانشی

مواشده

یا صبحی بچن

ای یاران عبد البها و شکوید خدا که نور هدی روی روشن و
نوی مشکبار شد دریم ظهور نقل رت غفور در آمده از نور شکوک
محفوظ و معرمان نماید دیده میسنگش گردید و آثار تجلی خداوند یکتا
مشاهده نمودید شعاع طوره لعل از افراز سسنا چنان عینی نمود که
ساحت لاهوت و ضمای جانها تابنده و درخشنده گردید این الطاف

شایان شکرانه حضرت بیاض الاوصاف و اگر در قرون و عصاره زبان مجامد
نصرت پروردگار پرواز از سجده این شکر زیاده اندک لعل عجز و کسالت
شکر پروردگار بفرستد و ناری میگردد که بر شکرانه الطاف خویش
از فضل اجابت فرماید ای باران المحبت در جمیع موارد قلم خود تسبیح و تحمید
در آستان مقدس بقول محبوب امید نیست که در آینه بیشتر از بیشتر
تخلیم امور و تالیس بستان و زنیه ایام خوشبختی رسد محض حضرت شفاعت
الی الله بن ادراک الریق الاصلی جناب هم باشد الاصدق را تعمیر مصل فرماید
و آنچه معروف کردد دین عبد البهاست مرقوم داریم ارسال میفرماید ع

نیز

بهنش

ای مادی جان و ابادی حضرت یزدان نامه مریه از مرد ملاحظه گردید
نهایت سرور شد نقشه بنای بسیار بقول و رغوب همین رسم بنامیند و خود
انگیزت بسبب غفیه زمین بیاعی طلاق که شخصی ندی هیچ شرط شده است
باید نوشت بطران تشریف برید و بعضی از بزرگان و دانشا طالب اخلاص
انسان از مقامات فرموده زیرا این کار از شمار باید بعد از اتمام این امر
راجعت بفرماید ع

نیز

موالای بی

ای مشتاق جمال ذی الجلال عیلت بر ما باشد و جوده رخصتی جمیع شکران
الحمد که انوار غایت از افاق بی حجاب و لایح و فیضات رحمت از غما
فضل وجود متعالی و مناظر نظریات الهیه شامل حال در بستان پستل
الطاف از زمین بسیار در رفیعان پس ای اجای جمال قدم بشکرا این فضل
عظم بر خورده ابر قیام نماید که در حکومت الهی بارش دارد گردید و ارج
و البهار عیلت و علی اهل البهار ع ع

نیز

موالای بی

ای خنده درگاه حق در پیش بکر تو شغفم که تقیم با بی خبر پروردگار
فرمانی تفریر در شدت انجذاب و امتزاج هر از و دسار تو ششم و در
اضطراب و اشتغال بیا دق افتادم خدا بماند که چه حالت دارم و انچه
از این بستان شفاعت رسد قلم از دست او افتد و نامه از هم در رفته
پاره پاره گردد بکه از شعله نار محبت آتش بوزد با وجود این بن بیا در
ع ع

نیز

موالای بی

ای شمع محفل عرفان نفسی از نفوس مبارکه در دفتر نشره اش نام آید
نیز

بنارحمتك وكانت تقطع الجرد والجبال ولطون المادية والاكمام
تذكره بذكرك بخدمة اليك نحن الى رياض مكنوك مستمارة
للقائم متعينة مشادة جملتك تعطفه الى المورد المورود في
سبيلك والصور الى سائر فلك فسعت نداءها واجت رعاها
وتسرت غيت بها وسجحت لفضلك بعينها وفتحت اليك في
مدينة سميت بمهينة غفلك ومعمرة جنتك ونفع منها نداء اجلك
متأرجح فيها ناصحتك تحوثر في ضلالها زهرة انصافك نقاما على
تدخلك واكرامنا واقتوا باخفائها ونوا الشيعا لغفها
والقلوب شجيرة بالبحر والعيون فالتفت بالبحر والنفس
من شدة المعاصي يسررك الى ان اوردنا في ريسها
غابت عن الاعين شجيرة سمها ولفه وجهها وانش شطوعها
اي رب طيب ترتها بصفتك بديك التي لغت بها على قريتها
اي رب انها قرينة عدك الذي خضع لك اذن واعن ببرك
واختبذ الى جملتك واستشرق من انوارك عنده ما يرفع كرامته
من ضللك الاعلى وقام على عتبة امك وتخل كل بصيرة في سبيلك
واعشق البلاء وابلى بشر العقاب ودم الغلاب من الذنوب
عن ذكرك ثم دخل باب حطتك وانس بحال قدرك فتأسي على
جاء بعضكم لبعض روف تحت مغالب دباب كاسرة وشدان
فاصرة الى ان جنته لفضلك وجودك وطلعت من قير والبعث

وكل عصبه لضعفته والعدوان نقاصه على نشفائك في كل مكان
وزمان واقامة برائك لكل انسان ونشر امارك وبيان سرك
وتوضيح الامام وتبجج لاسل زبا ويل المشابهات ونقص الامات
البنات وازالة الشبهات بما التفتة تفسير الحكيمات واكرمتها
واذات تم قدرت له لفضلك وجودك النوع في النجوم مرارا
وتحت لاسل والاعمال كراما ولم يزل يقبل القبول ويستقبل الكبر
يتنمي البلاء في جنتك والتخرج من كاسر الجبار في سبيلك والكلوب
الفسر عن بونه والجوارح الكاسرة عن يساره وجرد الظلم العائرة
عن ورائه وهو يدعوا الناس الى سبيلك القويم وصراطك المستقيم
ولا يفتر في ذكرك ولا يهن في اعلمك فكلت ولا يكت عن بيان
برائك الى ان نشرف بشادة انوارك في العراق والعزم يقبل غيبة
قدرك في الافاق وانصت عليه غوث عظامك واجه عليه تحوثر
الطائفك واستغرق في لجة احديتك ثم رجعت الى البلاد حتى
يهدى العباد ويدعوهم الى سبيل الرشاد وبذل الجهد الجهد في
بلاية اهل ذلك القطر حتى فاجي بعالم ذكرك وانتم تفتش ذكرك
وخاض غمار البلاء في سبيلك ووقع في كل بلا لقرارها خبا بالبلاد
في تحتك الى ان ومن غفلك وكل حسبه وغارت قواه وارتدت
اغفاه مع ذلك سعي المورود في السجى الاظم والفوق على باريتك
الاکرم واحضوا اجالك ملقاه واغتموا روبا وبش شدة كبرى و

فاض علیه که بر ذریک العفی نشرف بالمثل والاصفا و زال الطمان
 الاخصی و طمخ کاس فیضها بالعطا و فاضت عینا بدیع العز
 فی جفر الافکار و شکر علی هذا الفضل العظیم و الحمد لله و انتم بالرجوع
 الی ملک المعاد و الربوع التي انت فیها و ذکر و ارتفع فیها مذکک
 جنتی بسفی القمار من عین الحیات و طمخ الجماع من ماله و سماء و جبر
 سبیل الوجه و شمع الجبین و ذری العین و شمس الروح و بناء الی طمخ
 الباس علیه من کل الجهات و مخرج سوره الخف و قطع سبیل یوسف
 الدلیل علی فیضان کرم العظیم و سطوع نورک البین و نشیج اباد
 بین العالین و انما سماء بنا اب الی طمخ الی ان فدی روحه فی
 سبیلک و صدع الذک و در دیک و الارض سماء و یسرت سماء
 زینت امان و هو الشیبه فی هذا الکون العجده حیث قدرت له
 اجر من نعلک و سر فی سبیلک و فاض بدیع فی جنتک ای رب
 هذه اشک التي کانت قریته فی کل بلاد و مصیبه
 فی المعاصی العظمی و الزلزال التي لا تحصى الا علی نفس نقطه من جنته
 بنا جنتک من الاجار ای رب عل مقامها و اسبح و الحمد لله
 سها و اذله فی فردوسک الالهی فی ظل شجرة ایش و جوار حیات
 البکری و شمسها بالقاء و اعراف فی کرم العط و حتی تملح عواهدک
 التي لا تحصى انک انت الذکر انک انت الرحیم و انک انت
 الغفور الغفار و انت النان التدریم ع ع

بر اسطر خباب سرشته دار خباب خافان تربیه
 یا مجیبی اجن هوانه
 ای رب و صف رب اعلی در وصف جنتک در عیان یا
 بقوه ایمان و ایمان و جود من کرم صلاح بخون زن و مار
 بخت اند قیامت بر این تا شکر ضلالت تو شمی شود و یوسف
 نفس دهری در دهری و قوه جنود بدی ظاهر و آشکار شود
 حیرت بسیار از دهری و قوه و یوسف ابایی چند مذکور بعد از
 مدتی تنید و نظیر مقهور گردد و غالب مغرب شود اما جنود امان
 عینه چون رننون غالب و قاهر شود که از بار جهان کوششی
 و برینان گردد که از بی باقی مانند پس این طفر علیه را در روزگار
 بدار و عینک الخیه و سماء ع ع

ق اتر اند ضعیف خباب خاف و جواد علیه ما بهما و الله
 ای اتر اند در دهری که سبب بخش الطاف جمال الهی نه
 در سخاوت فی شمس خضر و فیض جرش اطر است بخود ما
 بر خریات فردین نماید و در غفوات قدس و ظل شجره

۱۴۷
 بهایع الحان محمد بن محمد حضرت حق سید و قیاس پس تو
 بخوش تا در نبوت است شرف باشی چه اقدام در منزل و خط
 است ع ع ع

تبران بواسطه جناب آقا محمد علی علیه السلام
 جناب قاضی زاعلی بهر و جناب آقا علی صفر علیها بهار الله العالی

همان
 ای دو برادر مانند دو یکم جو را بفارسی دو کمر مانند و آن چچی
 است در آسمان که قرین بکجه ستاره است از اجتماع آن
 ستاره ناشیب بدین نموده اند لهذا دو یک نامیده اند و
 شما دو برادر چون در هیچ برایت طلوع نموده است نیست که
 مانند دو یک یا فرقدان در افق ایران روشن و تابان خوابند
 شد و نظیر الطاف بی پایان خوابید گشت و سرود غایت
 حضرت زودان خوابید شد نبوت در صبح بر جان جاذب
 توفیق حضرت رحمن است تا تواند نوشت که ثابت
 مستقیم بر صراط نایب و متمسک بر همان یک کرم نمایند و
 قیام البها العالی عبد البها غیاس ندیده

خط مبارک
 ای ابن عیسی البها نبضات ارسال میگردد فی الحقیقه رحمت
 شما و حاجی در آستان حضرت دوست مانند آفتاب انوار است
 بر این از این خجسته است که از خود بخیرید و از خود خیالی ندارید
 فتنهای ارزوی شما خدمت بعینه کمال بهی روحی لعبته
 ترسمه القداست بنیاد برینا که اینها الحاصل الطافه الدافقه بر حقیق
 موهبه است اجابای با وفا ی ایران الحمد لله در وقت سفر عبد البها
 بارو با در نهایت نبوت و استقامت جلوه نمودند فی الحقیقه ایران
 قدیم بسیار غریزنده زیر نمون محقق و مجرب در بوم هزاره با
 گداخته شده اند و در سبیل الهی هزار صدمات دیده اند و از هر
 جام مصیبتی زهر هلاک در راه محبت نه چشمه اند لهذا
 عبد البها و نهایت اشتیاق از جان و دل مشتاق روی یاران
 ایران دارد ولی عوامان هنوز مانع از حضورند از عبد البها
 بالصفحات شبانه تادی یاران بند و بر اضطرار و خیر و اینها
 بخود بران است که بدیدار دیگر فرمایند که شاید عجزانه و غیور
 آستان مقدس حلتی نماید اما برای یاران ایران چنان در
 سراسر که دیای اشتیاق در دل و جان موج زند و حالیکه
 که روزی آید که این موانع زایل گردد تا عبد البها و نهایت
 ارزوی خویش رسد ابرایان خوش نصاح عبد البها بنشیند

۱۴۱
 در جواب تعلیم جمال مبارک نظم مکتب خواننده تا کمال حجت و
 آئینش یابند اینها خداوند چنین اسباب فراهم آورده است
 که عبد الیهما سفر نور فرست نماید و در دربار بامبارک نشاند
 که شاید در خدمت آنان بعضی نفسی کشد لیکن زلال
 علی بنده بغیر از وی در درخش ابواب باقی نماند مگر آنکه الطاف
 حق شامل گردد ع ع مقادشه

خط مبارک
 ای ثابت صابق همدات فایده خجاست حاجی خداوند
 بخت ایشان را بقول گردید ولی بشرط آنکه از منیع موجود دیگر چیزی
 ابرار ارسال ندارند در تجارت اندازند نفی حاجی حدت
 بخت است علی مخصوص حال که باید عادت سارانه نماید و الیهما
 فی جمیع الشان والاحوال ع ع مقادشه

خط مبارک
 ای بن من میدانی که حضرت اسد الله الصادق علیه السلام الهی
 چه قدر با فضل بود و چه مقام حدت بستان مقدس نمود
 و چه قدر خلص بآل زمانه بود لهذا عبد الیهما زیارتی ثبت
 آن شخص طویل فرمود که در هر قدر بآل او دعا و است
 نمایند ولی قهر نورش در ایندت ساخته نشده است که
 زیارت خوانده گردد زیرا کسی اگر از خارج بر قبر درو نماید
 نشاند لهذا اگر ممکن خود شما در ممکن زیارت خاصه
 ابن اصدق بدهان روید و در دست تومان خرج آن قبل طیف
 نماید و ساریم
 ع ع مقادشه

خط مبارک
 ای امین عبد الیهما در بیات ربیع الاول ۱۳۲۱ سنه چهل و
 که از طهران ارسال نمودی بجا رسید زیرا سفر ارباب در پیش
 جمعیت همراهِ و معارف بی پایان یعنی حج والاخرجه در زیارت
 قضاوت در اسکندریه ملاحظه نمودید در باریس یک روز خوشتر
 ششصد و شش ولی حج جمیع با بعضی با همراهِان با وجود گرانی
 باریس نیم بیه و قس علی زلال از امر بیست هزار و کسور حینه
 بخت خارج طریق ارسال نمودید ولی تیاره قبول شد و اعاده
 گشت و مقصد خجاست که حتی زهانی قبل نبرد و در این
 حکمت حکایت است باری جمیع یاران الهی را بخت ابرع ای
 ابلاغ نمایند در جای آن دارم که ششماه تصور را عفو نمایند

زیرا در امریک بدین مشغول مقامات و کلمات صحبت
مخاطب کردی و لطف در جامع عظمی هست که ابد فرصت تحریر
ندارم اینست پس بصورت و چون جمال بکار است رحمت بشود و
تخانی مافات میگردد اگر ممکن بخت مصروف امریک چیزی
نظر ایازد اما اصدرا سال دارم و اگر ممکن است نزد تبار
خود در مشکلات فرض بنمایند و علیک البها و الاهی طاع
در دهم بر صبح الاول ۱۳۴۲
مکاتیب لا جواب هم اقا احمد و ازا اقا احمد بسم الله
دارند مانند سابق تغییر نمند و از هر سال سال میزان در پایت
با هم ن باشد که من تسلیم امانی تمام مقادیر

خط مبارک
هوالمقدد القدر
ایمین جمال مبارک حمد خدا که این سزاوید غنی بودی تبار
لنمن و پارس هم و پس گردی بس از رتب که در حضرت
دوست و یاداران و سزاوید از بوم و شبایش باطن در
زبان تو بود و بس روح در مکان این اداره کوه و صحرا و رسته
و حاشا باد و در پاشد الحمد لله که جمیع دوستان و کسان
محببت بشد و اکل صبر برت خندان و چون فریقت را کل در مکان

در امریک ثابت و راسخ چون جمال باشد و اعلام بشود ای این
مخاطب میفرماید که ابد فرصت نگاشتن نه دیگر تو از بس که
عذر بخانه که در این سفر تحریر معذور بود و در ارسال رسایل معذور
بودم اینست پس بعد از ورود بایض مقدمه و در بار مبارک
میگردد امید نیست که تخانی مافات شود ای این الحمد لله
توفیق بان شدی که در خبر جمیع بیان و اما رحمت بنامی و آنچه
گفتی صحیح مطابق واقع بود فی الحقیقه اجبای ایران در سبیل
الهی میباشند و هر یک مانند سراج و باج درخشان و نمایان
در راه خدا و بی دینند و هر صدی کشیده و هر جامه محنی
نوشته اند لای سیر و بجز بودند و کاهی در بخت تبه و تبه
جمعی نفس کشان در میدان فدا شده اند و در توبه با کمال عشق غم
افراختند و خاتمان بیغمان و تاراج و افروختن نفوس
نفیستند و این انجاس بندگان صادق جمال مبارک جمال تو
جمیع را از بس که نبایست اشتیاق ابلغ در و کل را بطریق امر
دلاست نما ملاحظ فرماید که عبد البها با وجود ضعف و ناتوانی
چگونه سر برده و بسیار بنموده آنی فراغت نه کرد و تقصیر
شب روز راحت نماید و در جمعی فریاد و برارد و در هر محلی
در آید و لغو و با هم الاهی زند یاران باید چندی فرمایند و راستند
در اطراف شوند و شب و روز مشغول بهدایت خلق گردند و این

همان جنت ابری گردد و سراج هدایت کبری در هر لحاظی روشن
شود زیرا شرق مطلع شمس جنت است و غربت شمس در هر لحاظ
و عین البها الاهی عبد البها چنین مقابله

خط مبارک
هوایه
یا حضرت ابن علیک السلام فی رحمت الرحمن الرحیم آلاں که در خط
در کشنی آتشی درین سراج سحر حرکت بشود و من بیا تو بر دستم
و این نامه بیکارم ولی از رحمت گشتی بخیر شکایت خشن نیست
که من جمیع امور را بحال خود که هسته خفی در زیر مبارک در رضا در خط
بود و در نهایت انقلاب با وجود این چند روز تا اخیر سحر را جانتند
او را بحال مبارک تسبیح نمودم در رضا برضای او دارم و آلاں در دریا
در نهایت ضعف و بیمار شدم ولی شفای جان و دل حتی حسرت تو
مملکت هست آنقدر که با او آن روی تابان حضرت جانان
و از نزدی کسی دلبر بر زبان اوقاتی میگردد و در سبب جنت که در
این سفر مانده است ضعیف اقل برادر و رفیق در بهشت عودیت
جمال مبارک گردد آنکه تویدی بی لبش انفسه وجوده جمیع باران ای
سخت اندیش ای امانغ داریده
ع ح مقابله

خط مبارک
هوایه
ای این عبد البها
ماز آیدم باز آیدم از راه فرشتان آیدم
نیده آستان آیدم از گلشن فرشتان آیدم ولی فرس
که با غلبه قبطان آیدم زیرا بخند زخم و بار زنده دگر بخود بار
ذات الوفا این قوم را در دست خشد بکس ای غریب فرزند
که با سبب استغفشتند و عین البها الاهی ع ح
مقابله

خط مبارک
هوایه
ای این عبد البها
آفرین از طاعتی شنو زیرا در خدمت
بستان مقدس صادقی و در عودت جمال الاهی بهیم و فرین
عبد البها شکر کن خیرت که با را که بختین بختی موفی و بختی
مرح و ستایشی که در حق جمیع احبابه و اما در سخن نموده بودی
فی تحقیق جمیع معارف بعوالم البوم اهل مملکت از استغاثت
و ثبوت جنت و اما در سخن در نهایت شرافت و سرورند
و از این استغاثت غفر بختی عظیمه خاص خواهد شد الحمد
شرفی بر شرف است و غرض به انجیل
و عین البها الاهی ع ح
ع ح مقابله

خط مبارک

ای ای بن عبد البهار
نابر ای شاد غنای باد و با دگر بر جمیع رسیده اند
نشدت امور و نایب قرض حضرت افغان بهایت روح در جهان
مصل گردید بهشت خدمت ابراهیم پس در حضرت یحیی که
چنین بهایت که ما کون موفقی شده و نوری در این بدن بسبب
است که از خود اراده فی نداری فانی در نایب حیرت بی غیبت
و اوصافی که در حق اجابتی غنی و غنوده بودی جمیع عین واقع فی الحقیقه
عقل آباد ثبات بر عهد و چنانچه دستگیر در روز و اسحق از
از پیش فتور بیارند بگذر بر ثروت در سوخ بغیر از این ابد است
این طوفان آسمان نشینند در باره بود و همان اید زبان زلفت
ایستنی به در بر زیرا دوباره بر استیج بهشت یه چندین مرتبه
این عقد مشک و واقع شده با نابر و دعا در روضه مبارکه
احکام و منت یاران شطاف نموده بودند که دوباره افراط در
خود نموی نه باعت مال تجارت گشته ولی قدری در عهد
فتور نموند و خرم نموند فرمودند پس از این شکلات حاصل
گشت باز به هیچ منع نخواهد شد با برادر در تجارت آید
چنانچه هیچ محمد علی فی الحقیقه جانش نیست آنچه در حق او است
نمای سازد در است موفقیست و نموند جمیع یاران را بهشت ابد
ای ای ابلاغ در بر سنده به حضرت افغان میز از خود بشمار
دارد اند که عند الطلب تا در بنامند آن سنده را بخوانند

تسليم نمايش عبد البهار عباس مقابله

خط مبارک

هوا نشد

ای ای بن عبد البهار
نابر ای متعدد و شاد و صول یافت و با خود
فوت فرصت بنیات رفت قرائت گردید زیرا سندها
جمعا مضار حقیقت بود چون آن امین بر عین ابد از خود
خیالی ندارد و موسی در سندها بداند بلکه فانی محض است و
فادی تحت از یاران الهی تسلیش نماید و از امار حسن رایش
از نفسی شکایتی ندارد و در تزییف کسی شکایتی نموده انوفت
است و نموند و بهر علت و بهجت در شخص است نه به عین خاتون
ابدا و می کن جمیع اهل عزم از اراضی و او در حال شکر گذاری
مطمن باش ع مع مقابله

خط مبارک

هوا نشد

ای ای بن عبد البهار
فی الحقیقه یحیی دل در خدایت کوشی
در عالم وجود هیچ مقصدی جز خدمت سستان مقدس نداری
در جمیع موارد بر کسی و در رشتی و حق پرستی قیام سبب جمیع یاران

بنامی و نعمت و توصیفات جمیع امامان علیهم السلام میرداری کسی غرض از
نداری باطل خوشی و صادق و حق و یاران طبعی ملک من و ملک
ع ع مقابله شد

خط مبارک
توانسته

یا این عبد البها در فیه صدم و شش روز و نذر باران شعل از جمیع
صالح عموی ارکب و از جمیع وحدت نژاد و از والی استن ابد
و از اعظم و اکابر آن دیار و از مشهور و از اجانب با رسالت
و عزت نامیده بر سر آمدند بجزیره سمرقند که با وجود ضعف
نزد جسم و شکستگی از کثرت افعال و کثرت تحریر و بیداری شب
توایی جسمانی بکلی تحلیل رفت باز بایران سفر طولی و در بعضی از
چهاره رست و کثرت امرار آن بسیار زیست و همه جا باید رفت
ولی توکل بحال مبارک نموده بعبودیت و غایت احوال میزد و شش
نقصه زاری فرماید و از اسم اعظم روحی لعنته تر تبه العدا عبد البها
تا به سبب رسید که شاید تندی در آن سفر در عبودیت بر دارد و نفسی در
خدمت شد زیرا آن حال بقدره فی موفقی نشده است و جز
تجلیت و شمر ساری بقضای نذر و جمیع یاران الی با کمال استیانت
تحت ابرع ابهی ابلاغ دارید علی انصر من جناب حاجی غلامرضا را

و عیال الیهم السلام
ع ع مقابله شد

یا جمیع السجین
توانسته

ای این عبد البها نامدا رسید فی تحقیق در نهایت حق
مست و آنچه ستایش در حق اجابت الی و آقا رحمن غودی جمیع
مطابق واقع من نیز چنین دانم و طعمه و بن شهادت میدهم که تو
خیر خواه عمری و با همه صادق انداز در حق نفسی آنچه شهادت خیر
دهی مطابق واقع زیرا از خود غرضی نداری و در حق نفس خویش
نیستی جمیع نکرت معطف برضای جمال مبارک و تصاعدت
خیر عزم جمیع یاران الی با کمال استیانت ابرع ابهی
ابلاغ نمایند در محال و جمیع عمری شب و روز فریاد میزنم و
معاذی لمن از کثرت رحمت اهل سائل و کثرت تحریر مبارک
کلمه ندارم لهذا تحفه بیکارده کرده هر جائی بمشغولی از من
انفکال نداری باید در لطفات سخبات پردازی جمیع یاران
آلی و آقا رحمن را فردا تحت تحریر برسان
ع ع مقابله شد

توانسته

ای این عجز را نامربوبت نوم جرب رسیده ضدت
تبعیه در نظرات آبی فراموشش کرده فی الحقیقه بجان ددل
نیکوئی که غدی بسمان مقدس مالی غرضی نداری و مقصودی
جز رضای الهی نگیری از طول سفر در بحر و در شفت عظیمه نشاء
سحر و عدم راحت و ریجالی و خطای بی منفصل در جمیع عوالم
و اشکال حسانی مثل از طلوع افتاب تا نیمه شب در امر یکا
با سؤال و جواب بود یا لطف و محطاب از عدم مرافقت هوا
و ترعصبی در هر روز این قالب ترابی تحمل نموده بهر هایت
ضعیف و کجاف رسیده لهذا از ورود پور سعید یا کمال صحت
بیک تحمل و قوی زایل ولی چند روز است در رفته قوی حاصل
و تحریک ممکن لهذا متعول نموشن گشتم جمیع اجزای الهی را از قبل
عبد الهی بهر هایت صحت و اشتیاق ابلاغ دارم و روز
بیاد در دست نام و سر بر گشتم و طلب نمایه ملکوت الهی بنمایم
ایدم خفاست که من بعد کائنات شش نشد و چون خفا
جمال مبارک قلم تحکمت آید و با یاران الهی بکاتبه شود و زمانی یافت
گردد و علیک الصبح و الا بهی محمد و الهی و عیسی
من عبد الله

یا صاحبی السجین

نو

ای این عجز را نامربوبت نوم جرب رسیده ضدت
تبعیه در نظرات آبی فراموشش کرده فی الحقیقه بجان ددل
نیکوئی که غدی بسمان مقدس مالی غرضی نداری و مقصودی
جز رضای الهی نگیری از طول سفر در بحر و در شفت عظیمه نشاء
سحر و عدم راحت و ریجالی و خطای بی منفصل در جمیع عوالم
و اشکال حسانی مثل از طلوع افتاب تا نیمه شب در امر یکا
با سؤال و جواب بود یا لطف و محطاب از عدم مرافقت هوا
و ترعصبی در هر روز این قالب ترابی تحمل نموده بهر هایت
ضعیف و کجاف رسیده لهذا از ورود پور سعید یا کمال صحت
بیک تحمل و قوی زایل ولی چند روز است در رفته قوی حاصل
و تحریک ممکن لهذا متعول نموشن گشتم جمیع اجزای الهی را از قبل
عبد الهی بهر هایت صحت و اشتیاق ابلاغ دارم و روز
بیاد در دست نام و سر بر گشتم و طلب نمایه ملکوت الهی بنمایم
ایدم خفاست که من بعد کائنات شش نشد و چون خفا
جمال مبارک قلم تحکمت آید و با یاران الهی بکاتبه شود و زمانی یافت
گردد و علیک الصبح و الا بهی محمد و الهی و عیسی
من عبد الله

قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ دار و خجسته ابرع اهری برسان
الحادث کل در عودت استنار مقدس شریک در سهیم عید
بسمت در جهان دل این دریم حرکت خاستن شمع علی اکبر
بسمت باز آمدن لب را حجب رافع مکررات که از حق یاد بستم
مستور در غوس بود و ز سیده من بعد از مکررات بنیامید و بعد را دور
مقابل به بند تا صاحب برسد و جواب خواهند جواب افغانی
خجسته ابرع اهری برسان جناب فاعلی که بر عباس ف و جناب
افانتهی یوسف و جناب حاجی عبدالرزاق و سایر ارجاب
فراد و قبل من نهایت اهری بلغم خاستن حضرت افغان سده
مبارک جناب امیر احمد را نمیدانم که چنان در کوی از خلق جوی
او نامیر الحقیقه عالم افغان بوجود ایشان در شست بهین قدس
است شما بهتر است که صحبت بایند حرکت نماید ع ر ع
مقابله

مهرانه

یا صحنی لیکن
ای جناب این الحمد لله خود حضرت شدی و لا حظ غری که این
در دریای مشغل و غافل و ادراک و کاتب با طراف غرق است
و فیقنی آرام ندارد و اما راحت بخوبی با وجود این مکان ازده
گشت جواب مرقوم میگردد بلکه بعضی اوقات از این کس

ز دست مفقود و اگر ده کاتب تمام و یا بخازند از عهد بر نیامند
تا چه رسد به یک نام ولی اجای الهی کفار و طوا در جیب
و ارجان در فصل دل و جان ضرر و در شستن فراد و جیب
ماند شمع لاج یاران ترک و تا جیک و فرس و اهری
و کلی در دست شمع کل مانند ابراج در بران از پیش نظر دل
و جان میگردد نمونه مفصل با نان مرقوم گردید و در طهران طبع شد
و انش و جمیع جهان گشت بهین نامه دلیل کافی وافی است بخنده
یک نفس از یاد و جفا فرغت ندارد و علیک ایها الای بر ع
مقابله

مهرانه

یا صحنی لیکن
ای من جناب نامه های شمار رسید به سب فرج بر در گریه
زیرا مرقوم از اجابت و اناط یاران داد و بشارت ترقی این
بسیار معلوم و ثبت و شفاست دست ان حجت با شرف
بر و زناطی نبوت و اوصاف اجا شکر خدا را که چنین نفوس
نقل امر نه مبعوث شده که گفتش فی نمایند و باید و توفیق این
با نظر نمایند علم و حدت عالم این فی برافرازند و جای از نشسته
نهل و نادانی برانند بنیما و تعجب برانند و اساس تعجب برانند
که این بنیما این نفوس جواهر وجودند و لطائف موجود الحمد لله

۱۶۲
 آنان ندای آبی بلند است و از هر گشت نفوس لب ز لعل شکر می خورند
 بیش تابند آننگ ملاعی بجمع آقا بید و نعمات ظهور
 گلشن ملاعی ارکان عالم را با بهتر از آورده با وجود این خضرین
 در گذر اند که این بنیان زمین بر اندازند دانسته ساطع تر زمین
 بر خاسته از اینک مبل و غایب از گشت و بار بار در غنچه
 جفا هم در دوزخ نماید کج کج را از بوج باز دارند و با شکر می خورند
 ما حیات گویند بر خاسته از نور و از نور می گویند و از نور
 احاطه می راب نمایند بهیات بهیات اگر شکر از غنچه لب
 باز از همان منقطع شود غیب را به آواز قبول اوان اهل دار
 بگویند و در کج طبع حیات پیدا می قطع شود و کج طبع در دار
 قبول اهل نیست مباد نمود این در دست دم و دهنه ساطع
 بشاق برصد در دهن اهل تعقیب است سره یاری یاران باغ
 از قشر عبد البها هر یک سام شبتانی بران و حیات اربع ابعی
 فرما دیو که اسیر چاه عبد البها مظلوم بشود و کفایت حدت نمود
 و از فریاد غنچه حیات آید چنان دارد بعد و در غنچه حیات
 گردد و بهودنی نماید ای یاران الهی دست می ده است
 بدین دست و جانفشانی هر گشت چنین فرصت بدست نیاید
 نه نفسی لشکر خود مشغول و بر دروغ مفاصل سیاسی مألوف و در
 نزاع و جدال شب در روز فرصت ارباب در در پس باید یاد کرد

۱۶۳
 بدینجا بنامیه و بهدایت کبری قیام فرایند حال وقت شکر
 و نگاه استفاده از ارباب گشت نیانی جمیع درستان در بارگاه
 احدیت جمال مبارک مذکور و با لطافت و غایت شکر و در
 ملاعی حیات مجاهد و لغوت و معرفت و عید البها الاهی ع
 مقابله

یا صاحبی بسجده
 ایمی این ربانی در عالم ایجاد جمیع کائنات در نهایت ارتباط
 و از این ارتباط تعاون و تعاضد حاصل و تعاون و تعاضد سبب
 بقا و حیات اگر تعاون و تعاضد دفعه از خفاست و اشتیاق
 بر داشته کرده جمیع کائنات محال باید و بهیا اشتیاق کرده
 از نفس حیوانات عطفانی که الیوم تعبیر برسد و چون و کار چون
 بنامیه غنچه حیات سبب حیات بنات و از بنات و بنات
 عطفه ناری تغییر که تعبیر از کسین بنامیه و این سبب حیات و
 لغات حیوان و نفس علی ذلک تعاون و تعاضد در بین جمیع کائنات
 حاصل و همچنین عطف تعاون بین نوع انسانیت که بدون آن
 زنا نیست و معیشت و زندگی نمی شد و این سبب حیات و اشتیاق
 بنامیه بدون تعاون سبب حیات از بنات نمی تواند بود و این
 و سرگردان گردد و بالاخص بین اجای الهی که انما را در رابط است

۱۶۸
و راحت جان و دلش آلاء کلمه باشد در زیر قلمی نه در کوی نه در روز
نه مقصدی اسیر خجالت که بایران الی درین عبودیت سیم
شریک گردد بکده آنان سبقت بشی گیرند هر چند ری زنند
ولی در راه اعلی نه نمایند قصه چنین است که غفر بفرستد
از این دیار را بسج غفر است مابین بکده نهایت آرزو حاصل گردد
علقت مقصود در حق لا اله الا الله سبحان ما باقی تقدیر معبود فرمود
چند روز نهایت که با رادی قطع الفاس حیات نهیم در جهان
و دیگر نهیم و اما جناب حاجی غلامرضا فی الخقیق نهایت
بهمنیت مخدات بر دخت نه بسیار از او شرم و آمان
حضرت نصر الله و فتح و سب بر است و علیک البهت و الا ای
عبداللها و جناس مقابله

یا صافی البهت
از طرفان تا سید نصر الله و حاجی غلامرضا در راه
رسیده و سبغ و تم یعنی چهار صد تیرد نسخه را بسم الله
تحسین بر پرستیده فرستاده بودند نسخه ثانی با بجا رسیده و نیز
و موسی معلوم نه با طرفان نه بسم الله چری میفرستد با بیک
اقا احمد بزوی و از او هر جا که نه باشد یا نه آقا میرزا حسن برسد
و هم چنین بسبغ که فرمود نموده اند که برات برستید و مرید جوف
خط آقا میرزا حسن میفرستید بر پرستیده و نیز در گوش نه

۱۶۹
تخل رسیده باشد و در گوشش با بجا رسیده برای یک هزارینه
بطهران کجای غلامرضا شد و دادند رسیده ولی در زمان
الانقلاب در هر راجینه از راه البهار بارنی قرض شده بود
حال هزار راجینه آن داده میفرود ع خ ع مقابله

هوالت
ای این البهت نامه و پنجم فی القعه رسیده حایر رسیده
از اتحاد و یکاگی شما با جناب باقرادف فرمود باید چنین
باشد تا جاذب مایه نور رسیده گردد جنابش را بیه الحجت
در جمیع شئون نموده و توفیق برکت الی بآن در حق ناصر
نامه لصدیق نهایت در حق ریحان نه شبیه نه دار
تشریف تقدیر نه همان الی محبت برادر موسی که خواستش
ازین طواف مطلق و اعلی نموده تا زودند آثار شیطانی
سب طبع باشند تا راحت بیایند و بر راحت رجعت کنند
از پیش نموده خواسته بودید و فرمود و ارسال شد البته تا محال رسیده
و علیک البهت و الا ای

عبداللها و جناس مقابله

هو الله

ای این عبد البهائم این واضح و مشهور است که در حققت از خود
خانه نه بسته و در محله نیست خاص در حققت از مرثه بوده
و الحاحت موقوف بر روی اثر از اوضاع ایران در فرم غری که است
گرافی تا ایران با نذر ایمان روشن و ایمان نگردد یعنی تا با نذر
تعالیم جمال مبارک افغان ایران روشن نشود راحت و آسایش و صلح
و کجاست و زرقی در جمیع مراتب حاصل نگردد و اما احزاب مختلفه عراق
در نزاع و جدالند و سبب و برانی ایران اما حکایت صرم ایاب
جسمت رسید از فضل بن باوخت و دهرانی ابلاغ دارد
و گویند اعمال کل واضح و مشهور و اثر سمیع و دکن در نزد خدا
ستاری مقبول نه پرده روی آفرین بر نظر ملک خطابش باد
تا قرآن دل را قوی کن و برین شده نتیجه نما کسب پیوسته
گردد پس از ابرار است و بعد از ایمان آفتاب رخ در
ویرانه است و ستاره در شب درخشنده و علیها البخاء و الهی
اما همیشه و صرم ایاب چشمه با زمانه فرود شد و ارسال گردید
آنچه بوزن کوزه خمره تا در نمودید بسیار مقبول و عزیزا علی و له
آیا میرا محمد خمر آن بسف برآمدید و له نامه نگاه دارید و اما
بجایب ایام را همدی دلد حاجی عه غامه از پیش نامه فرود شد
ارسال نیست و همچنین نجات معصفتی در حق مجرم آفا سید

زنده ارسال شد و معلوم تجلیت رسید و اما سید حبیب
آیا میرا لطف بند بخاسا یا میرا اسطرخان گویند که تحصیل
طلب است شکل است اگر خراب میرا لطف بند در باب
صنعت و در آسان داخل شوند بهتر است آیا میرا لطف بند
در لندن نه تحقیق حکمت متعول است و بسیار جوان ابراست
و موقوف و نوید است و اما سید محافل معده بسیار و حریف
و له تعلی که جمال مبارک تا بسیر فرود آن محفل است
رأیست صما نیست زیرا سمع این محفل جمال مبارک است
و انوار از آن محفل جمیع افغان ساحل و آن محفل بیعت محفل
بسیخی یحیی از آشنای عالم بالاست و سید نهر عبد البهائم
و له بزرگ باشد و در ربع باشد از بزرگای محفل سید و یغریند
و له کتب با خوش و عدل الهی و الهی عبد البهائم
خواب این چند شب است که خوابیدم و در طاعت خیر این
نامه فرود گردید معده دارد و غیب البهائم عیسی
متدیده

خط مبارک

هو الله

نامه نیا ریخت و بر روی جسم نه علیه رسید الحمد لله خدا
در درگاه الهی مقبول و محففت باستان مقدس شرب

۱۷۲
 تبار بنده از شما رسید و پنجمین اجوبه متعدده ارسال
 البته تا بحال رسیده باینکه از قتل باد و ماد کوبه ارسال
 نموده بودید هر دو رسید و نزد افغانان آغا میرزا حسن ارسال
 شد که قبولات فرموده نماید و بفرستد یا نه فرموده ارسال گردد
 و علیک التحف الالهی عبداللہ و عباس متعاش

خط مبارک
 بپوشه
 جناب این مبالغه که از پیش ارسال نموده بودی اخبار وصول
 و پنجمین چهار صد و یکصد جنین خبر جمیع وصل شد لطیف
 انتخاب را نزد افغانان آغا میرزا حسن در دست نامزد جواب
 فرمودند و فرمود بجان عزیزت که آید فرصت است فکرم
 بخیریه ارم در نزد درویشی عظیم در کف برادران
 نفوس متفصل صحبت شد ابیات ابرار و عزت
 حضرت رسول علیه السلام در مجال خروج گردید سبحان الله و
 غایت جمال مبارک لغنی غرض نمود بدین حال سکون
 سکونت اصفا نمودند اجتماعا مبهوت بودند و چون از
 طلب رفت خروج ملاحظه کردند که جمیعاً دست بخواب گزیدند
 و ابد اطاقت ندارم اسناد از راه پنهان فرار نمودم پیش

۱۷۳
 گفتم که مرا از اربابی با تو میل رسان که کسی مرا نبیند از
 راه پنهان بیرون رنتم و چون با تو میل رسیدم دران دران
 بعضی آمدند و دست کشید و اظهار محبت نمودند و
 کفش خواست کرد که دفعه ششم خطای بشود ولی من
 قدرش را دردم که بخوابم بشهر مقرر کردم مقصود نیست بدین
 فرصت ندانم و بغیر از این دو ملک در نزد درویش خصوصی
 اجرا و ملاقات خصوصی با جمعی ملاحظه کن که چه جرئت
 اسناد از یاران غدرخواهی نماید مع متعاش

خط مبارک
 بپوشه
 جناب این نامه برل از باد کوبه رسید و پنجمین نامه
 که بنا بر ۹ ربیع الثاني این سه بوطه در کف رسید
 صد دانگ پنجم غنیمت در جرات حال که اسناد کار المیزان
 نخواهند بود شنبه که در روز بزرگ با لافاق اسات عشق آباد
 را بفرود شد و در پیش را به بند تمام متصل پوشه بپوشید و
 بدار گشود و اسناد حکایت جناب حاجی میرزا حسن
 بگردود مادام چنین است تشخص و تنقا و جنبه که داره اند
 بس است زیرا مقصود صاف نمودن دین حضرت افغان بود

از قرار معلوم این دین صاف نخواهد شد صد جینه که حاجی غلامرضا
با دولت جینه که بعد فرستادند کل در پارس رسید در
ارباب از حضرت اشکان و عبدالموفق و جوه رسید و بخند و
جینه اما قرون سید بطمن باش در بهر در پارس رسید و بخند
حاجی و جناب با قرون رسیدش فرمود شد اگر چیزی نیک
ترفته است رسید است شما از حضرت استغفار نامه رسید
باری جناب این نامه بسیار رحمت می رسد از الطاف جهان مبارک
ترا عون رضون رعایت و حمایت بی نظیرم عبدالمبارک همین متدبر

خط مبارک

موات

ای ابن عبدالمبارک چند روز است که دارد بزرگداشت و ایام
حضرات سابقین یعنی چهل نفر می کند و دارد مشغول بانه استیم
آنچه پیش در حق یاران هر چه فرمود نموده بودی سبب روح
در جهان گردید عبدالمبارک را در این جهان سرور و فرجی جز بخت
معطر و کائنات فلوب اجناسه در بود ظهور روز مشغول حضور
مجلس طوالت کن بعد از آنکه خمس عطف در افاق جهان
و غیب امکان شوری شد دیگر شادانی جز بخت و غایت
یاران رضائی ندارد لهذا هر وقت که در نامه نویسی بنمایند

یاران و مادران بنمایند سبب نیت سبب بگرد جناب
حاجی غلامرضا فی الحقیقه در خدمت جانشانی بنمایند طوی له و
حسن آب و عسل و عبدالمبارک الالبی
ای یار قدیم آنچه از لطفان نزد افغان میرزا محسن ارسال شد
آنچه از غنی یاد برنا سبب جناب آثار را محمود ارسال شد کل
رسید و له قبول مغفرت فرست نیت معذرت دارید بقدر
امکان حضور نخواهد شد جمیع یاران الهی را صغیرا کمال رحمت
ن از قبل عبدالمبارک بخت بخیرانه برسان و عیادت
البحار و الالبی عبدالمبارک عباس مقادیر

موات

جناب این کمزیر که در دو مغفرت ابل خف فرمود شد و
ارسال شد که بفرمود در این اجناسه فرمود معلوم بود که
بجایها در این اجناسه در داخل شده اند و حوادث بگذرد
و تخریج بنابر عماره میرسانند در این کتب در ترمیم عمارت
درست بجایها خواهد افتاد و بنا بر عمارت و تخریج
خواهند فرستاد البته صد البته ضبط نماید که بخت
اصدی و لکسان بقدر عبدالمبارک الالبی ع ع مقادیر

۱۷۸
اگر چه لشکر ظفر خراب نمود ولی جزئی که از ترک حضرت موم
میرزا اران است موجود و حفظ لازم آمد با مبلغ صد تومان
بجست اما میرزا فضل الله ارسال دارد و به تمام رع
مقدور است

خطاب

مردنه
ای بنده با وفای محال اینی نام شما ملاحظه گردید اما قضیه این
حکیم خاتون بسیار سرد بود در آمدن و رفتن خود او بجان
می نمود که بسیار زحمت است در هر صلیقه که توست و قرب
مستی ز رحمت نفوس قبول نمی نمود در هر جا باشد در خون
حایت الهیت الهی که امر حضرت ابتهاج است ابتهاج است
در خصوص حاضر مرقوم نموده بودید مفضل خاد مفضل خدمت
چند نفر بیکایه آن داخل از جمله تهرن ترخیص می نماید مرقوم گردید
تا می توانید بال در این مفضل را بشکنید تا بکلی نسخ شود باری
در دست جنبه که بتاریخ دهم رمضان حاجی غلامرضا ارسال نموده
بود رسید عجب است عجب است عجب است

خطاب

خواب این بعد از تشریف بردن شما مرحوم میرزا جعفر داروغه

۱۷۹
و خیال رفیق سفر شوق حکیمه خاتون نمود که برای غش با دین
است بر سلطان سلاطین که ناخوش در ارض مقدس بود
چون بعثت آباد آمد متفایان باری بکلی حکیمه خاتون را شایق
غش آباد نمود بعته وارد و بر سعد شدند ولی باذن و اجازه
در نزد علیا و فی الحقیقه میرزا جعفر تا پیر بعد نهایت رعایت
بجای داشت ولی عرضش غرضش را تغییر داد لغت شد که با
یک سر بعثت آباد نمیدریم بجای دیگر میرویم اینها را
حکیمه خاتون را با در زن از اهل آذربایجان و اهل دار و اهل
غش آباد نمودیم و با دو کوب و شش با در غرضش مخصوص خط خود توتم
و بانان نوشتم که چون برای تمشیه و شش نیز در سر افاده اگر
چنانچه بهر اشی خود بپزند موافق ذکر و حکیمه خاتون اذن و اجازه
دارم که هر وقت نخواهد مراجعت نماید و علیک السلام و الا اینی
عبد البهار عباس معاف شد

یا صبحی حسن
ای باری بخت از جناب مومرت پور شمر و پاسبانی نامه
بنام شما وارد شد در آن نامه مرقوم نموده که اداره جهانبان
شیراز تعزیرات بعضی از زده اند که جناب کیومرث بجست

یا صبحی نسیم
ای این بخت
بر لبه
نخاست آن سبده بدی نامش رزوم گرفته
رفیقش اسیر زنجیر ظالمان آفرین اسد و در تنگتر ستمکاران به انصاف
جناب آفرین از عهده کسین رزوم گرفته البته ملاحظه خواهید نمود بعد
مطالعه بدون آن سبده بدی طبع داشته باشد و نماید اسد
القدر حکیم قانون الهی باشد در نهایت مثل و مگون در اندر روند ابد
اسباب صلاح نشوند بگو بس در روند آن سبده بدی
سبیل حضرت شهید آفرین از غرض این استغاثت است و سبب
ارتقا می شود زیرا غرض از غرض این غایت است آن سبده بدی الدله
باید که بواسطه شما در بیان الهی است و غرض از غرض و مروت و
انصاف و مهربانی بگذرد تا بس در وجه الیه گردد و چنین
تکلیف نظام و قانون است گذشته و نظر باطلاتی و معاصی
و مروت و انصاف که ما مومنانیم باید بجای بیاوریم تا ثابت و
تحقق گردد که اینها اهل وفا هستند و بموجب مروت و مروت
و اسد که مومنانند معاصی نینمایند و آن سبده جناب صبحی نسیم
و ضربت در حفا و متول شدن تجارت در آن دله این ابام
عائزیه زیرا اعمال جناب بسیار ترقی نموده و وارداتی ندارد و مروت
مخلص است و سبب نشانی که گویا پاره واردات ندارد و در
قرآن فرموده و فرودش بشود بامید آنکه قیمت پیدا خواهد نمود و این

مبلغ در این صفحات حکم هزار تومان دارد و از این گذشته تجارت
در حفا مثل و جناب حاجی ضامن باید در طهران بخدمت نفا
نماید و اما قضیه فرض دادن شما بر نوع مصحف بداند بجای بداند
و آن سبده خرم بخیر حضرت شهید داشته باشد با حاجی حیدر
فی الحقیقه جناب که مرقوم نموده بودید این در دله بخیر فی الحقیقه
نموده است زیرا با وجود دشمنان در قرن بد نظیر دشمنان در
در نهایت تسلیم رضا است صابر است و شاکر شایسته
در اسخه نامه مخصوص آن تحریر مرقوم گردید برسانید ع ع
تقدیر شد

یا صبحی نسیم
بر لبه

ای این عبد البها نامه شما در درای محیط کجا افتاد است جواب
مرقوم ینام و دل تحقر زیر القبول امکان ندارد در خصوص هزار
تومان فرض مرقوم نموده بودید این فرض باطل است من بعد
اذا پاره واحد ارسال ننماید تا ادا این باشد شود از قبل جدی
رایت میکند لا وجه کوجه العین و لا هم لکم العین البته
این را بفرستید تا قضیه گردد اما چهل وقت حجت رسیده
مکتوب شما در درای باز شد و جناب بسیارش مرجمعت
باض نفوذ نموند به آفرین از حسن مرقوم شد که این وجه را

تا در به نامیه و له وصول شکل است زیرا جناب سیدارش پیش از
وصول انعموبه افاضه بحسن باریان رحمت نخواهد نمود لهذا
نهایت عذرخواهی بنماید و این سینه را فوراً ببارش آن تادیه
کنند و لو بغرض باشد و مغرب جوف را با جمال تجلیت
جناب سیدارش برسانند و تجلیت نامه را با جمال مجدلا همجمل
کاشانی ارسال شد آن را نیز برسانید من الان این نامه را
در این محیط غلط در حالت ضعف و ناتوانی و انقلاب از دریا
شما نیست کارم لهذا اگر مخفف است معذرت در دارم جمیع باریان
آئین و آرا و رحمت را از قبل بن تحت ابرع انبی ابلغ دارم من
عبد البهار از گل این بات کشت در صدد نگاه جمال الهی عجز و نیاز
نماید و در تادیه و توفیق در این بغیر خط و قلم نمیدانم زیرا سیر
مطلوب است و جسم ابد داخل انقلاب دریا و غرق صحرا
نماید اما فضل بنده باری جمال الهی نمیدانم سید القوی
ناتوان توانا گردد و با احتساب خود را در آتش دریا نگیرد
پخته بدو نشسته شربش الطاف شود و در بحر خفیه صدف گردد
و بعوضه عقاب کا سراج عظیم شود و ملک البهار الهی مع
معاذ الله

یا صبحی السبحن
هو الله

اللهم یا من سبقت رحمة و حکمت نعمته و احاطت قدرته و
منتت حجة و ظهرت آياته و علت حکمته و انزلت بناته
و ارفعت راياته و کتب لشکر علی ما اوتيت و کتب المحمد علی
ما اعطيت و کتب المن علی ما آتيت سبحانک سبحانک
اعظم شأنک و ما اظهر برهانک و ما اود احسانک و ارفع
کانت اللیل القل و احاطت الارض و رغبت لظلمة الله ما خلقت
و به الاض و السماء فاحجبت الابصار عن شایة الایات و کبری
و کرم البصائر و عجزت ان تجرد علی الناس بدی و جارت لظلمت
فی تیر الضلالت و لم ی رسل ذوال الغول فی بیما و تحرف و تشقی
و انزل الین السحاب و صجوا صبح الظلمان فی مبداء شمس الارض
فانضج الصبح و حکمت الکبری و انشرت بارقة الهدی و سلاطین
الاعلی علی وجه السماء و ظهرت النقطه الاولى بشایات ظهورک
و فجات قدسک و ايات توحیدک بن البوری فیشر زماهی
و نطق و انی عیدک فی التجلیت و الراح شتی و کرم فضل علی
بذله المومنه التي ترزنت بها نفوس الاصفاء و ملک محمد علی
ما رفقت کل صدوق و درود علی الجمود عند بزوغ شمس الحقیقه
علی افان الوجود و ملک البقرة و کلید و ملک القدره و کلید
و ملک السلطنة و الاکسford و ملک الملک و ملک الموت و
لک الرغبت و المحمود و ملک الربوبیه و الاموات علی ما

أظهرت حجاب من أفق السمود وشفقت لبحار ورفعت
 النقاب عن طلعك النور في اليوم الموعود وخلصت على كل
 موجود بأفارس طلع من الغمر الموعود وأتممت القامة وأظهرت
 القامة إذ زلزلت الأرض وشفقت للبحال وسخرت البحار و
 كوزت الشمس حشفت الأقمار وزحرت النجوم وأظهرت
 الآثار ومددت الحراط وأظهرت الأثرط ووضعت الميزان
 وسعرت النيران وأزلت الجحان فالتخلصون في جنات و
 عيون وأجتمعون في حوضهم فادبروا الأبصار شابهوا الأنوار
 وأما كنفوا الأنظار أجتجوا في ظلام حالكم عند مجررة النهار
 والآذان الصاغية الواغية التذت بأصغاء النداء و
 أما القم الأغماء أخاصرت وقاليت لما زاهد الطب و
 واللسن اللطيفة دعت بالسكر والسكر و
 كالضفة القمار وطابت القلوب وأجذبت النفوس و
 انشجرت الصدور وصفقت القمامة وأظهرت السرار و
 الخفايا فاقبست واستفادت واهتمت وشتعت
 والتهبت ونادت وصاحت وقاليت يا بشري يا بشري
 يا بشري لما طرين ويا طربي للقرين ويا فرحانك يا فرحانك
 ويا سرور للفرح ويا طوعا للفرح يا فرحانك يا فرحانك
 استرق بالضحك النير سبحان من أظهر النور بسبح سبحان من

تجلى على الكائنات بالفيض الجليل سبحان من أمار الأفق على
 بفسا كشف دجى الليل البهيم سبحان من أنزل مائدة
 من السما سبحان من فجر العين من الفضة الملبى سبحان
 من أنزل من السما ماء طهورا سبحان من سقى الخلقين ماء
 كان فزاجها كافرا سبحان من أجي الأرض الميتة الزائدة
 سبحان من أنبت القطع المتجذرة سبحان من سقاها بها واحد
 من عين جارية سبحان من أنق الخلائق الزامير بأهل مغفوة
 ثمرة يا لغز سبحان من بد خلقك لجدي سبحان من بشر في
 يوم الوعيد سبحان من أجي الكائنات سبحان من أنشأ المجرى
 سبحان من مهد النيل سبحان من أظهر الدليل سبحان من ظهر
 في القرن البديع سبحان من بنى هذا العصر الجدي به عدي
 يا كفى على ذلك وليك شكر يا بولاء على هذا الفضل أكرم
 أنت أنت الكريم وأنت أنت اللطيف وأنت أنت الرحمن
 ياربان رحمة عبد الهيام وراعيه نادم في أزارمك سيد
 وراثت أن داشت كذا أن خطه غرب شرق كريدتي
 انوار الشمس حشفت تابيد وچنان خوشيد كبرياي
 بهایت دسيد درشتان مفعود خوشيد سيند اينك
 ابل بهایت كرمز اصل بعدا اعلى است وغمه جاجشيد يا
 بهار الانبهاست كوكش نود عل دامم انجاست از قرار غيه

مردم نموده اند و ربوب و ولادت در بست و چهار شهر جشن و عید
و طرب فرایم آورند و آن روز را به بابت شادمانی و کامرانی
گذرانند و عرس عمومی نموند و خان نعمت گسترند و بزرگ
خی مشغول شدند و دیگر اشراف را داشت دادند و از این بست و چهار
شهر و محفل مکانیست و نسبت رسیده تا خط نمایند
که قوه نافذ و کلمه انشای جانی در وجود گشاید و چگونه
جهان را بجنبش و حرکت آورده که در حال است ارباب در ربوب
برسد چنین تزیین و تملک آورده و در زیر یک شده و
آداب در ربوب تاج است انشاء یافته اینست قدرت نافذ
کلمه الله و اینست قوه فاعله اراده الله ای یاران الهی
اما رحمان جناب این نهایت ستایش و مدح و توصیف
بنماید که الحمد لله در جمیع اطراف مدن و قری اجناس مطهره
و طایع عدل و انصاف سمیع و مطیع سلیمند و ستغنی بیک
آیات مشغولند و نیز هیچ بنیاد مالوف در نهایت توفیق
تورند و درست همه امور بر پیش و ستایش اسم عظم
متغنیند و بعد از آنستان مقدس مانوس و موصایا
نصاح الی عامل و از هر جهت در خصایل و فضائل بیانی
کامل در نهایت اتحاد و اتفاقند و در رعایت انجذاب و
استیانتاج جمیع نفوس بهر مانند و باطل طوائف در رعایت

روح و ریحان دشمنان را غمخوارند و جفا کاران را یار و فادار
بیکانگزارا خویشند و اغیار را دوستند نه نیش خادم عالم
است نمایند و مظهر اخلاق رحمانی و طریقی کون همه الشهادت
المبایه من حسن اخلاق و بدیع الطوار که در حساب این فی کفیه
خیر خواه جمیعند در ربوب ظهور این جمال باریک بود در ربوب
بشای نیم این مشتاق اند استیانتش سمیع و مقبول و توفیق
مطلوب و محبوب ای یاران الهی از فراسمیع جمعی از
علمی اصولیان و شیخ بختان دانما بخوبی فساد مشغولند
و در تعالی حکومت تعصب و عداوت تمام نموده اند قدری امور را
تروش کرده اند سبحان الله این چه غفلت و نادانی و چه
جهالت و نادمانی که اقلیم ایران از تعصب علم ربوب
همیشه از هر بیتی محروم شد هر وقت حکومت عادی نیست
خیری فرمود و تائیس اصلاح و انتظام نموده بفرمان نادان معاصرت
نمودند و حاجت کردند و مانع اصلاح امر خیر شده نه انصاف
باید داشت نیست عیفت تبرار از جمیع سرداران بزرگان
ایران بهتر و خفتر زیرا که آنرا از روی تاجداری را حشند
آسایش الهی و عمران و آبادی ملکست شهرارست پادشاه
همه را از دقیقه اراده گذارند تا بهر افضح طبع و طیب
فاطر بقدر امکان اصلاحات جاری فرماید و این نادانی و

جهالت اختصاص با اهل ایران ندارد الهی مکتب درستی
عثمانیه نیز در نهایت جعل زمانه آرا بخلفه و اهل جاهله
حکومت مملکت را در فیه ارا نگذارند تا مکتب امور داهیه
گردد و تعدیل مداخله خارج شود با وجود آنکه اعظم حضرت شریانی
پادشاه عثمانیه در نهایت کار دانی من جمله بران برین مدعا
حفظ این ادارگان از تسلط باغیان اعدا اگر ابرورد درستی
و گویان بود از ف و دقت و تمنا و اهل و خارج فاسد این
سجون نیز بباد رفته بود ولی در فار و مکتب و مکر و درین و
حقیقت جوئی در شکافی اعظم حضرت پادشاه عثمانی سبب
شد که این ادارگان با وجود هجوم مغربان و جمهور بدگویان
الی الان محفوظ مانده اند ما از دعا گویان این در پادشاه عاظم
و ممنون این در شهر بار باذل سبحان الله از جمله مغربان
اینکه ما نغوز با نیکو حقیقت و حقیقت محمد صمدی و
سراج ثانی علی رسول برای حضرت محمد مصطفی علیه السلام
هستم و استغفر الله در زود بر حضرت نبی تا لایق نموده ایم
یا حشره علی الذین قاموا بهذا البهتان العظیم و حال آنکه جمیع بان
الهی مطهر بر استوارند که این ادله زندگانه جان خویش را
فدای تراب اقدام اعظم نمایند و جمال مبارک روحی لاجا
القدر در رست که ایقان کچ دلائل قاطعه و باین وضع اثبات

نبوت حضرت رسول الله العظیم میفرمایند و حضرت اعلی صمد
در نهایت صلوات بر اعظم حضرت رفیع نموده اند با وجود این
به انصافان کوفه معاذ الله ما مکتب حضرت سیم و یونان
است یا سیم بر انصافان میماند سبحان الله اما اگر انکار اینها
و اولیای الهی ماییم و مکر خود چه کوسم سبحان الله
بهتان عظیم باری تعالی اینست که مکتب ایران بسبب
مدخله یحییان که بگرایان نادان در مکتب دینت خالصه
اعظم حضرت ناجاری در مکتب دینت اخلاصا که خیر خواه دینیه
و صادق و طبع حکومتی و مکر و مکر و مکر و مکر و مکر و مکر و مکر
بر برین که در دربار دولت ششم گردید باید نهایت ستمی
و حقیقت پرستی و غیبت و باطنی و تشریف و نفوذ و
عدالت و انصاف و مکر و مکر و مکر و مکر و مکر و مکر و مکر
معاذ الله که در مکتب خیانت شد و یاد نمود مکر و مکر و مکر و مکر
نهادن و ستمی نماید و یاد خود مقدار دیناری بر عریضه
کند و یاد آنکه شفاعت خصوصی خویش جوید و فدا و شفاعت طلبد
التمس خود از فریضات حضرت پروردگار بخود و زهد و زهد
در آنچه تحریر یافت تصور نمایند و عظیم الخیر و انشاء سع
نعمت

جناب آقا سید نصر الله با قزوین را از قبل من نهایت تبتان
 و سلام و رحیم برسانید که سید مهر کز توب بسیار فصد فرمود
 نموده و شکایت زیاد کرده است که نصف ندارد معمر است که
 این جهان به قدر و اطلاع از کار خوشست بهر خواب آید
 آنها را بیداری گمان بکنند لهذا شخص انکار میزد و تحقیق
 حال به برد جناب آقا سید نصر الله بواسطه چند نفر از
 اجاب که بواسطه در میان نشود و در انقباض نمایند شاید
 شود و خواب خود به برد حال چنان معمر می شود که نمیداند مع
 و بقدر امکان آقا سید نصر الله بنوشند که او را بفهمند
 و راضی نیست و راضی نشود و از این به چنان آرام نمایند و ملاحظه
 او نمایند بلکه لا حظ مرحوم آقا سید نصر الله از این مع
 جناب حاجی غلامرضا معین کشتا تعیین شد و از پیش فرمودند
 البته تا بحال رسیده است مع
 صد و بهجت ضغای باز ماندگان شهیدای نزد ترافان سره
 بشاره آقا سید مهدی ارسال داریم مع
 از پیش تکرار تکرار فرمودند که انقباض این بشند و خواب
 شدت و اضطراب زیاد خواهد نمود حال چنانست که فرمود کردید مع
 حضرت عید الهی تا بهر فرمود و ارسال در یک کردید مع
 جناب غریبه الهام بمیرا بهی اطلاع داریم و چنان خوشی آن را
 مع

براسطه جناب معمر التجر جناب آقا حضرت غنی گرهانی عبدالمجید
 یا حاجی نجیب
 ای ثابت برخانی خدا که مستقیم بر الهی دستور
 تحت الله ابراج افشان ترا غفراند و دست انجان ترا
 اضطراب ندهد مانند جلال عظیم راسخ و منبج و منبج
 بین در نهایت نبوت و عین تاسی جمال مبارک نمودی و
 خلل بدایا و تحقیق کردی و مستی عظمی از این نبوت و
 مسرت و لذت انتم به پس بدین ابرار خود بابت ما و
 علیک الهام الا بحسب مع

بم حضرت آقا میرزا علی آقا عید میرزا الله

الله الامینی
 البصر بالکبر عطاء و عافی الخفی و وافی النداء و کافی المحن و شافی
 فی الوداد بیابان الرحیم و عینک الضیغ و ادعایک المصیغ
 متضرعاً بین یدیکان تنزل علی عیدک هذا غنایا طوعاً و نفعاً
 تبارک من عزتک الامینی حتی تاخذه نسوة الصبا من دنان
 رحمتک فی الملامع و تیرک من سحر الشوان و طیر نبات عید
 البقا فی الارجح الامعی فی راسل صدیک الموفق الا انما فی النیقة
 الانهار ربتاه اسیر غایتک و نصیر اجبتک و طوبیر انما ک

لا يالوجهد في اعلا ككتاب بن بريك ريشا ارك للمخلصين
 من عباد رب اجبه سراجا نيرا وشعا ليعا ونورا ساطعا
 وجمعا لاسعا في افق العزنان يهدي الى الرشده وناوي باسك
 في كل متقع وكان في مختلف الخطا عن ابصار الوري ويزعم
 اياها الكبرى ترسمه ثقات طيور القدس على سدره النقي
 ريشه درازو وقوتلهو حتى يرفع علم الفلاح والتجارت يخرج
 في اوج المعه على ريشا بل الولا انك انت القوي العنبر
 المهيمن المعطي الزباب على اليها والاهي عا ليعبه ١٣٦ جفا
 جفصا بجفصن ففدته

بم حفرة لفضل الجبل نهم اللطف المحي سمي اسد العال على اعم
 بالمراس عليه (موا لا بهي) كل حجة ونايا
 خد لمن اشرف الارض منوره واضاءت السما بظهوره وخلفه
 بالظور الابين البقع المباركة وادي طوي باشعة ساطعة على الارض
 وابتزت جفاني للاشياء وتضعت ريشته وندلت و
 استفاضت واستفادت من تلك المروية الكبرى والهداية
 العظمى لطلعت بالهيجل الكبير فيجهد العصر جليل والقول الكريم
 بالشدنا على ريشا والنعوت على بانها فزلزلت القوي

فانجحت اقالها وحشت اجارها وباصح اليها من لم يكون
 والرهز المصون فطوب وبشري لها رقية وشنا على
 صبح الهدي ريشه المدا اعلى رصباح ارجع لعل يوقد بعضي
 من الاقن الابهي القطر اللاوي المبشرة بطلع شمسه تخفي من
 سطوع البهار وعلى من انجذب نفاها والشرحت صدره
 باياتها والتدسمه بمناجاتها وفتح عبد الرب المعاني لجلها
 الى الابد الابد بها الفضل الجليل ذوا الوجه الجليل والقلب السبر
 اني بجل تدل ذلك الما جي ريشه النجار والفضع تضرع
 العانة الى المليك الجبار واعطى لك العون والصور
 من هجوم الاشرار وان يطق لسانك يطق بياك حتى
 تنادي بذكر ربك من الأبار ويحرك لسانك تفتيق لسان
 واقامة الحجة الفاطمية على اهل الظنون والادنام يهدي الناس
 الى سبيل الهدي وتذكرهم بايات رب الكبري وتشف عن
 عيبتهم الخطا بظهور البراهين الساطعة على ظهور نجم الطور من
 سينا والظهور فالان القدرة والفرقة في يوم حشر النشور
 والامانت يا ايها الفضل الموقر قم على خد ام ريشه بقوة يزل
 براكبان يحمل الشرد وتدا شي بها العيون المتشاكفة في ان يوجد
 حتى تظهر سبل تحقيق باشعة ساطعة على كل ركن الارض وتعاينها
 ان ربك يودك على هذا السعي المتكور والفيض الموقر و

۱۹۰
عبدالمعتمد بالله بنی عبدالمعتمد بنی
عبدالمعتمد بنی
عبدالمعتمد بنی

طهران جناب افغانی دوا فرودش

ای نبد آستان جمال مبارک الحمد لله صبح برآمد چون آفتاب
آریه رجوع بایران نمودید و امور مؤید بفضل موفور که وصالی
عبدالمعتمد بنی در ملک مذکور در این جایز باید
مستوره رت غفور و علیک التقریر والتشکر باشد
۲۲ صفر ۱۳۲۹ حیفه عبدالمعتمد بنی

ایران طهران در خیابان فیضیه جناب افغانی دوا فرودش
خط مبارک

ای نبد آستان ملکات جناب افغانی نصرانه و حاجی
در این جمیع رسید مطهر باش همواره تساحت کبریا
عجز و انابه بنمایم و درستان دل و جان را لطافت بنی
بیان میطلبم عبدالمعتمد بنی
عبدالمعتمد بنی

۱۹۷

هواشده

طهران جناب افغانی ابن من ناز بالرفیق الاعلی عظیم علیه السلام

ای نبد آستان جمال بنی خورشید کمال تو که منوب درگاه احدی
وسیل الشفیع جلیل اهل حقیقت و برادر زاده انفسی مبارک
که موفی بحدت درگاه احدیت ابن مومنین جمع شده
امید دارم که در جمیع مراتب سبب نماید و توفیق گردد در شتاب
من بیش از شماست ولی حکمت چنین اقتضا بنماید که فیض
و محفل نماید و حضور را بوفی دیگر مومن کند مطهر باش
بمحض جواز اجازه حضور داده می شود و علیک التقریر والتشکر
عبدالمعتمد بنی

لندن جناب افغانی دوا فرودش علیه السلام

ای نبد آستان حق نام رسا از سبیل رسید و قابل مودت
و گردید چه بسیار اغنیای که در این سالهای جنگ فقر
گشتند و چه بسیار غریزان که ذلیل شدند حتی ملوک
ملوک شدند و شاهان مودت و تبار گشتند

ناج و تنهنا بهم خورد و فرمودیم چاک نالت افتاد
 لکن الحمد لله اجای الی درصون حاجت حق محفوظ و صون ماند
 اگر چه در رنج و سود و فتنه و فتنه حضرت رب
 و دود و دانی خواهد فرمود از خدا خواهیم که در این بکسر و زشتی
 و عیبها و الایه ۱۹۲. عبدالبها، عباس متاثر

طهران

جناب یزاعلی دوا فرودش علیه السلام الایه

هوائه

ای ثابت بر ایمان پاکتهای نمود و شصت و چهار رخت
 پنج و شصت و شش رخت و شصت و شصت در خصوص محافل
 همان است که مرقوم نموده محفل اتحاد بسیار خفیه شد
 زیرا خوش الحالت در آن محفل برین بود با وجود آنکه عیدها
 از پارسل این خبر را میداد که این شخص منافق است بعد تو بنامه
 نوشت و این در محفل اتحاد چند نفر است اما همان دارد
 بسیار عجیب است که محفل اتحاد با وجود آنکه را که خوشی
 از آن نمیزد شعبه تا بیس کرده اند و اجابت سکوت
 نمودند بسیار عجیب است همین ترخی را باید اجتناب
 کنند بدانند که در این ضمن فساد عظیمی میشود و لکن بعضی
 ساده هستند گمان نموده که جمیع اعضای محفل اتحاد را
 مقصد خدمت است لهذا بان پیوسته و اگر بر این
 واضح شود که بعضی از اعضای محفل همداستان تو هستند

طهران جناب یزاعلی دوا فرودش هوائه

ای ثابت بر ایمان مکتوب متعدده از شما رسید در باب
 انتخاب اعضا محفل روحانی از پیش نهایت و صریح مرقوم
 گردید از آن و خیر ممکن نیست بموجب آن بجای دارنده هر یکی
 از آن را ضمیر بخود و اما در خصوص مجمع جمادی الاولی
 عید سبعت حضرت اعلی روحی لا اله الا الله در ایام مبارک
 چنین معمول میشد ولی حضرت اجای ارباب و اورده
 بحساب بنویسید تا ایام عید نقادف تا ایام نقادف
 و صعود جمال مبارک نماید من نه تزیین نموده و تزیین مردم
 زیرا این امر راجع به بیت العدل عمومی هر وقت تشکیل
 شود که بجهت بیت العدل قرار دهد همان معمول است
 اما بموجبی که در ایام مبارک معمول بود بجای میسر داریم و

خطایر

۲۰۰
 البته اجتناب کنند پارسا مرقوم شد که حضرت مسیح موعود
 چراغی است زیر فانوس هدیه نمیکند و یعنی ندارد
 سربین نفوس معصومه مخالف ام المومنین است
 فساد و دروغ و کثرت از ایشان بخاطر طریقت در
 حضور مبارک در صورت رسید و استدعای شری از اسرار
 نمود فرمودند ما اسرار را با قبل و دل چهار بار بر ما زدیم
 سری نداریم پس از این ترتیب در همان مقصدی دارند
 و محبتی تشکیل نموده اند که اسرار داشته باشد و هر یک از
 اعضای آن محفل سری تشکیل نماید و متصل برود
 این سبب و هم حکومت گردد که حضرت حکومت خفیه
 تأسیس نموده اند و این سبب و هم عظیم شود زیرا از چنین سبب
 البته این قضیه را مرقوم نمائید در سده گذشته این مرقوم شد
 در خان مظنون بود که این مجلس نسخ شده حال گدیده داریم
 که با کوس و دهل صدایش بلند شد و هلا صد بعضی اعضا را
 مقاصد خفیه انداخته و بعضی گدیده در دایره مرقومیم اینها را
 یعنی جمیع باران از صراط مستقیم لغزاند اید الکی نفرمود
 که این سرفروزی چه جز است و این فراموش خانه چه جز
 و مقاصد چه جان آید با وجود آنکه سال گذشته عید مبارک
 چنین جواب بطهران مرقوم نمود با وجود این اجتناف

۲۰۱
 مرقوم شد بعضی از اعضای استخاد داشتند باری این اتحاد
 نیست این اساس اختلاف این با دو بیان الهی است
 من نفوس لیه فلیس من الطاف رب من انصیب این
 نفوس را نصیب نماید که جعلان یونفا بازان سپید
 الی لا لکراه خوانده نمود و بطور شبیه حقیقت را
 پنهان نتواند کرد اینست که محافل خفیه آنها در
 ظلمات تحت الارضی تشکیل نمایند و باید که براز گویند
 که آفتاب نباید است نقد آن دارند این چیده را
 که حسد پوشند خورشید را و علیک اللهم الا بهی
 عبد الیها عباس متعبد

یا صبحی سبحان
 ترانه یا الهی تعالی بروی و ذوات حقیقی و کسب نوی بعضی نقوی
 فناء و انجالی و مرقومیم و نقوی و نقوی عن ارباب
 ادعای آیه من آیات و اینها لطیف است و طاعت طاعت
 انچه افکاری عن تصعد الی دره الوجود و فی الوصل الی غیب
 بهما و سماء احد تک و ان لک ارباب من سبب بعابها
 علی القیام است اتم من تحقیق الاسکان لطیف اعلی مراتب
 رحمتک ترنم الی عقل ذکر و نا و لطیف در زنده اند

٢٠٢
 الفانية زلفت عن كل فكر وسعور وبان فكيف نعت به لفظه البشيرة
 كل الحجر مقطوع ليقوض جدرانك وكل الشمس محسنة لا تشرق لئلا
 فردا ينشأ طيف به حقيقة البالية والخطام الحاليه رب رب
 كل مجرى وظهر نفري رب رب لي وبان اضياحي في بيان نيتي من
 نعت جبال طيفت غيبه قدسك اذا ما لي عني لغبات
 وقدسك واهد في العالما غيبه قدسك على السحاب على
 اجبالك الذين طابت صهارهم لغبات قدسك وراحت
 سائرهم بغيبات انك صفت تخلفهم كات ترحل و
 اشرقوا على صير بغيبات شمس تفر بك اقبلوا بقبولهم لا يقطع
 جانيك وقدسك غيبه هذه النوار رايتك غيبه طيفهم
 بسطع اشعة نورهم والفتاح اعلاهم في هذا كل شاعر وناظم
 في مملكتهم يطولوا في كل شاعرنا من فضل اقداسهم ورحم عبد
 الجليل ورفيع السيل حقيقة النور في حلة الرخايم والآيات الفريديه
 الذي كل من كان في سلكه وكل من صفت في جناتك واستلجك
 زفيره في صراطك ورايتك في صراطك في ارض فاني نيتك العظمه
 مبدد الاشرار وشفيع العبيد الذين لم يسمع على الا فاني في جنتك
 اخذنا بسرع المست بدلفنا في نزل جلالك الهني في يد القلعة
 العوا واعدت عبا لا تحصى في كل المجموع واعدت في اليد في كل
 ورش الرصاص مع ذلك هو يذكرك لسانه وفي حق جنانه قبله

٢٠٣
 منقطعا عن ذكرك مناجيا الى الملك قدسك يقول ربنا
 على هذه الروبته التي قدرها لخير خلقك حصنت بها بركة عبادك
 حيث جعلت ابي الحفرة قدسك ومنهم من طهر سبوحك
 الذي قام عليه طفاة خلقك طية عبادك طوبى لهم بعد
 وبنيتهم ان فذة في القبة الفواة ثم اخرجه مع غداك
 عن تلك العجايب تحسن بفسح ليعبرون به واذا قد هم ان تصاد
 الاين ثم خانوا وطغوا وبعوا الى ان قطعوا اجساد اجالك
 اربا اربا رسالت التاء وتقطع الاعضاء وتفرقت الاضراس
 واصبحت اللحم طعوما للطيور والاعظام تحت الرغام والقدسك يا الهني
 هذا العبد من يد العبد وان قدسك الفانية على الامكان بمقصده
 لما بقي له من الايمان حتى يصيبه الاستشراق في طهورتك لا يظلم
 الساطع الفجر على الافاق ويغفر من اسباب العبدان في
 من محب الاسرار ويشرب من عين النسيم ويرشح من نعيمك
 العظيم نعم شرا الهني تحت نصال الغضا ونبال العداوة والملازمة
 البري الشنة الاعداء بما قبل الجبال فرائدك ونسيم العذال
 بما قره اله ملكوتك وديا الهني مغتفل في روابي اديان
 تخفي عن اهل العصيان تجرح كل برم كاس الاله وندف كل ان
 ولفضا ان الرغص الذي من خطيه البقا في الزور قبله لندالك
 واستصا من بهالك ومثل وجهه شابه ضياءك وفرت

٢٠٤
عنه بالنظر اليك والتوكل عليك فقام يدعو النفس الى
برزخها يتك ويذل الارواح المقدسة الى طمع فردا يتك
ويؤ آيات ويثقلها بك تجزئ فغير اجراك ومشر ظهورك
في تلك الاحوال ليس جميع طلوع نورك في تلك الاضلاع فنفقة
يا الهي على غيرة امرئ اعلم قطرات ونسب نيك وترويج
آثارك المسجود يا الهي ما نفقة وايته وتخصيه بالارواح
مقدسة من عندك وفاطمة بحكمة الرضا من عندك حتى تكمن
من هدية النفس الى المعين ودلالة الامين الى نور منك ثم نزل
توا الى عليه آثار فضلا سب رابع عليه شرافات شمس جودك الى ان
تنزل اركان الوجود بك فهو اهل الجود وقامت الزلزلة الكبرى
واشتدت المصيبة العظمى فطربت قلوب الاجياء فكان ناصحا
ابنا للانبياء وسنة لقلوب محقرة بنار الجحيم مغزا للاصفاء
متوقفا لكل على الاستقامة بعد صعود جمالك الالهى واشتد
عذرا الاطغان وافعلت عليه وطعها الامانة حتى سمع نداء البنيان و
تبع قسار الحصة النورية الافاق فانشر صدره وقرت عينه
طابت نفسه وزلف ظلامه خفي الارحمة جالسه الى اعتك
المقدسة العطرة الاجزاء ورود في بقعة النور وروح خفية
تراث نبيك عطرته من مغارات قدسك يستفاض من
فروضه وروى من النور ورجع الى تلك الاكليمات تعو الاطمان

٢٠٥
سناديا باسمك تستبشر بدارك معك الحمدك مودعا لمناك
وما وجد يا الهي من اذن واعية الا اسمها ونفس مسعدة
الا احياء وروحاً منقطة البشارة وتحقق زينة الانغماس وما
نضجت عليه ندى الانعاش في فناء الشواق ودار روضها فردا
استنفاة الشابة في المشرق وزيارة التربة المطهرة الى ان
احد زمام نصب من يده فتوجه الى البقعة النورية والتربة المطهرة الرضاه
مرة ثانية سمع من القوي ضعف الاعضاء وسقط الدار وعدم
الاعتدال على حدة ما كان يا الهي سائقه سوقه وحامله حبه وقائمه
عقده وجانحه رندا لجمال الانور والدار الطهر المعبر وليس في سبيل
آيات نوحيدك لانه من هذا البقعة المباركة المقدسة احياء
فتشرف بالعبادة المقدسة النورية وعرف وجهه وشعره بتراب
بذره الاضالتي ليزل جعلتها رزاياك الكبرى وطمع النوارك
التجلى الشرق بالارض والسماء وكف من الزمان لفضلك
وجودك في هذا المكان ومهرطج الغرش على الزاج خفي
الاعضاء وتحفظ للايمان ولكن يا الهي كلما شتر رحمة الربوبية
الغيا والمجد ينفعل على شمس سائر الروح وتجدر له الحماة فرج
الى وطن جمالك الالهى وتزود بك من صديقات الغيا يستبشر
بشاره كبري معتدا على لثامك في الجحيم حظه البرقي
جمالك الالهى تستبشر الاجزاء يا تجويد برجوه الى تلك الاجزاء

٢٠٤
 وزادوا انجذاباً الى ملكوت الابهي واستعلا بالنار الموقدة في
 سدة سيناء فتواردت عباد اوراق اشبهت من ابل
 الارتباب وكنت لعلهم في العباد والبعوض
 تخلم برافعة من كبر و عدم الانبياء فلبس جراباً قاطعاً
 وارسل سيفاً صارماً لاعدائهم وكنت على الذنوب الغضبية فردداه
 الى الصراط استقيم ردها الى النور المبين لعلهم يتدبروا بالذنوب
 ثم جذب الغلوب الى المحض القديم وقاد النفس في انفسهم ليعوم
 ويساق في ظلمة الى المنايع ولم يلم جهداً بالهي في خدمته اذ لم
 اعلم كلفتك ونشر دنياك الى ان تحقت انفسه زهت
 نفس بالصعود الى علوت حجابك واستاق روضه يا محبوبه
 الى الطيران الى ذروة تانتك فيرجع اليك سنبه لوبياك
 منجذباً بفخامك شرب حلا حلا منجذباً للوفود عيناك
 والنظر اليك والحضور بين يديك التي بارت دروده ومن
 مدفود في نزلك الاعلى وصفيقة قدس العباد واجره في
 جوار رحمتك الكبرى واسمع كما هو العطاء والشفع الغضبية
 حتى تشرق من مشاة للقاء وتضيء في ظلال سدة التي تشرق
 على شجرة طوبى بابع الاحكام وفنون الانعام يا ربّي الرحمن و
 ايدخل من ينسب اليك يا ايدته في غابر الزمان والجمع
 شمره في الاخلاق كما جعلته شمس شين منه في الاعراق

٢٠٧
 يسقوا زرعهم ويخرجوا شطاه يوفدوا سراجهم ويحيوا
 العظيمة وتعلموا شانه القديم انت انت الكريم انت
 انت العظيم وانت انت الرحمن الرحيم ع ع ع

بواسطه جنات شهيد ابن اسم الله الصديق
 جنات شيخ عبيد قمي عليه السلام
 يا عجب الجن هو انت
 اعي حب دل و جان شمر كن خدرا كه مورد امتحان شه
 و در افتان شهيد افتادى الحمد لله لال يافنى كمال نيا دورى
 و از زجره حلال كديشتى سبيل شانت عدا در سبيل مجرا
 چون سبيل شود عاشقان شه كرده دستمان از حرات
 عطش بدارند بلو شنه و بوشنه و بخور شنه تا بوشنه
 حال الحمد لله تو جامي از اين غدير ذات نوشيدى و از اين
 شهيد بچا چشيدى و در طوفان شانت و در است اعدا
 ثابت قدم ماندى غصه مخور رفونى مرايم از اين
 جام نصيبى و از اين شهيد بهروى بود الان هر وقت بخاطر
 ايمسك شادمانيت غنيت در درگاهى زيرا در سبيل
 الهى بى از نبات اعوام از صفت من باراده مبارك نامزد

این عیبه چون بغداد آمدیم غم زنگبار بر ساختند
شنافت و گریه کنان رحمتی شکم و نوشین این ارتباط نمود
ولی این عیبه قبول نمی نمود عاقبت با قتل جمال بیات قبول نمود
مع زکات همواره از سر خود در ششم تا با دین آیدیم در اوز
بودیم که عیبه خان بزرگ چون ارتباط به نجیبی داشت شخص
سرور آن کو شیکه تا آن چاره را بر صدر عظم سزا
علیخان داد از قرار بدور گریه کنان بر اسان و زلزله
رفت و ایام معدود گذشت که عرض کن متلا گردید سلا
وفات نمود رحمه الله علیها الوجه الثانی و السهیل گردید
ولی مقصود نیست که شما بدانید رفیع بنده دارید نهانیند
اسد و لیم که انش الله در ملکوت این بغایبی حوریات
معانی سر در معرفت نوری طایفه با فایات خواهد شد
غصه بخور زیرا عدد حوریات معانی غریبا نیست در حدیث
سبعین لطف حوریه ذکر شده و علیها السلام

خطره انش الله بدک در ملک بدینار ع ع ع
تجربه شد

جناب این سرالوا کاتب مرقوم نماید زیرا علیها و
ندارد لکن سزاوارت باقر کا شاف درست مرقوم شده
مبالغی که ارسال لندن و پاریس در سکنه ری نمودید کل سیده
مظنن باشند در نامه خوش از هر گونه مطالب که تحت
بیدانید باز دینید که مرقوم نمایند ع ع
محرمانه در خصوص اعانه بر سر قتل محنت فرماید علی الخصوص اگر
حکومت تکلیف نماید

جناب این سبب عیبه که آخر فرستاده بودید با شصت
جینه برات تغرافه بر در رسید ع ع
محرمانه از قرار تحکیم میرزا محمد علی خان بهائ و دیگران بعضی
از اجابا سزاوارت و استغنیای طبع در پیرایه فوت
شده اند و بی ابراز احتیاج نموده اند تا تحری این
نفوس فرمایید و بهر رسید باشد قوت برساند و نیز
صیب پس از افاضه برسم باشد نهان بکنید محرمانه
است ع ع

لله ان حضرت غضای نخل روحانی علیه السلام

مولد

خطبه مبارک ای یاران عباد الهی! الحمد لله بجز از ملک جهان در سبب جهان و
 نهایت نفوذ و اقتدار عجبسان در عراق و عصب در میان صادر در
 این آیام ظاهر و آشکار گشت تا کل زمین نمایند که این فتم ملوک است
 اسس شود از غفلت مایست البته باید اسس لغوی الی جز این
 عمری باشد اما مجلس محمود در دست علما رسد و است بیکای یونفا
 بود و مقصود نهایت استبداد و استبداد و عاقبت بر قطع بجز مبارک
 قیام نموده با وجود ماضی این نفوس مانند ملک از زمین و صور
 و تا خود در شیخ المملکت رسید جمال چگونه سرفراز و مویه باشند
 لا یصح علی نفوسین باری حال باید نکوت لشکرا این مایه
 بعید و انصاف بر دارند و خوشگرای حضرت فاضل جلیل شهید را
 ستمی در سیران فرماید زیرا آن بزرگوار را چند امپیش در
 نهایت ظلم و عدوان ستمکاران بر سر مشه نموده و بچشم خود
 باید نهایت عاقبت از مظلومان آفاق نمایه تا این و در قریب نیست
 باشد ستمگرفت نعمت افزون کند و ملوک ستمگرم لازیم
 در خصوص جناب شیخ الرئیس اجبا باید حالت و معاست باشند و
 بر وجه نفوس الکی نهایت اخلاق روحانی معاد گشته اند
 نفسی جزئی نسبتا نمود باید نوعی حرکت و معاد کرد که خود
 او گفت کرد و عظیم الهی! ع ع ع

خطبه مبارک طبران حضرت عیسیٰ نخل روحانی عیسیٰ بهار رب الهی
 بوالله
 ای نخل مقدس جناب شیخ الرئیس بعضی اوقات در بر کشته شود
 و تو کج بعلیق نموده اند البته عباد الهی این خست است تا فراموش
 داشته تا در حق ایشان جز ذکر خیر نمایند و باید مرعات و احترام
 دارند آنچه واقع شده گذشت لوگنت فاضل غلط الغب لالفضلا من
 حرکت نامور باینکه که با دشمنان با نهایت محبت و مهر بانه معاد
 نایم تاجه رسد به دستان و عظیم الهی! ع ع ع

خطبه مبارک طبران عیسیٰ نخل روحانی عیسیٰ بهار رب الهی
 بوالله
 ای بنده ان مغرب جمال مبارک مسد ارتباط شرق و غرب نیست
 حاصل نموده است بعضی نفوس نهایت تمت در انحصار دارند و باید
 یک لینه ابراهیم بکمت ارتباط شرق و غرب اشباح شود تا متغول
 باین کار شوند و بچشم نفیس تبلیغ را در این آیام قریب است باید
 مانند عباد الهی و ذوقی آرام بریزد و نفس رنجی بر نیاید باید مقدم
 و در خود بیت آستان مقدس شریک و سیمیم بشیم ع ع ع

طهران اعضا محفل روحانی عظیم بر آئین الهی

یا صبحی لعلی بوشه

ای شبهه جان جمال ہی کبریات و مراتب بجمع طراف ختی با فردا
ز قلم گردید که ما را مدینه در امور سیاسی بعضی قاطع الکی نه ختی نظم بکلیه
در مخصوص جائز نیست داین واضح میشود است که قلم است حصین
است و سون بین و حال نیز نه است تا کید تحذیر می شود که اجای ہی
لا بکلی از مدینه و کماله در امور سیاسی منع نمایند ولی برافرض و
واجب است اطاعت حکومت در نه است صداقت و راستی
و راستی و تحقیق حسن معامه با عموم نیست بلکه جمیع ملل عالم یعنی جمل
تجاربیم و محنت و دربانان با جمیع درباری کیم و غم خواری تا بیم
و غمت نفوس بر داریم و توفیق خلاق الکی تا بیم و دربار اید علی
در امور سیاسی تا بیم حال هیچ معلوم می شود که بعضی اخبار را مخصوص
دارند و نه اعدا است مخصوص لا مایل نمایند و حال به آنچه از این قلم جاری بای
نص قاطع البت است اید و را جزو تراخی جائز نیست داین از شرط است
ثبوت بر خاق است اجای ہی باید شود در امری مجهول نمایند ا
امری که از قلم باری صادر شود لازم ندارد همان حکم البت است چرا بیان
البست است در خط فرامید همین سلسله را که حکومت تحریر در این بیان
سی سال حمایت مطلوبان نمود اگر این حمایت نبود نت نیز از
اولیای الکی بانه نداشت بود و چنین هفت و عدالت و مروت را

بناید و ارزش نمود زیرا در زمان شاه درم در وقت آنکه نصبت
یافت آن نظم شدید پرداخت و اگر در سر به است نیز فرصتی حاصل
نمید که البته جمیع را قتل نمودند محافظ حکومت بود که آنکه کسب
حفظ و امان بود حال نیز در آذربایجان ملاحظه نمایند که حضرت
عطا مظلوم را شخص خود خواری است و ضرب شمشیر نمود و شکوه مجلس
قتل نمودند و دیگر خواسته نتوان شد که مجلس آن عداوت خود را
بمیزان ازان باقی کرد و چنین در خراسان حکومت سعادت مظلومان
فرغ خربت و مقتدیاز آغاز بجز کرد چون کا مجلس مست سیه
بشدت عدوان برخواستند و آن مظلومان را بر رفته و کسکسل
اغدال چهار کنند و حال نیز شما از جواب مجلس لغز این کاشی بیدار
نمود که در قریب نموده اند حال وقت این کار نیست معنی چنین است
که عداوت تا زمانی با بیم انوقت با شریعت با آنچه خواسته نماید
حال وقت آن نیست روزنامه جمل لیتین طهران را البته قتل
کرده اید پس منت بعواقب امور بشید در صورت حامی
این مظلومان ضرر دولت نخواهد بود هر وقت کار بدست و در ازان
افتد و لغزونی چنانکه باید و نشاید باین لیتین است که لغزیت
مظلومان بر خیزد در این شبهه ننماید با چهل سال است که این
هر وقت کشیدیم تا در ترم حکومت واضح و روشن شد که حمایت
و خیر خواه و محبت و تقاعد حال اگر چنین باشد که اجای الکی است

آنچه نصیحت بلایه بجوی دارند البته این نجات چهل ساله در رود
و این مظلومان تحت هجوم کل واقع گردند بر وفق استغفار رحمت حکام
شریف است از کار در دست حکومت آنان در دول ساره با وجود مظلومان
حای مظلومان حکومت اگر امیر طور آمدند بخت بدشان هیچ حکم بدار
تحت حکومت بود و در مملکت روس با خطه نمایند که متصرف حکامان ابا
درست بود یا تحت علی الخصوص بنی که طینش بخاطر لاری و دزدان و
تعدی غیر باشد باری مقصود است زنده زنده در امور سیاسی
تقصیر مملکت نمایند و بعد از آن حکومت معاند نمایند کاری بکاری
نه است باشند و با هیچ خرد جدا انسان گردید مطیع حکومت باشند
و غیر خواست و بطنج ارباب دولت نجات اندر متغول کرده و تحت
نفوس بردارند تا آنکه رفته این اجازت غیره بطور حدقه عدل و
انصاف شوند و این ذاب کاسه غلامی گردند و این کواختر
غزالان محالی تحت و داد شوند و در هر یک با طبع باید در هیچ
اجان نمود و در زبانی الی یونان بر آن اگر کسی بجان و
دل در نهایت تحت که بر بدین امر نه بدو البته از نایب حکومت
ای می خورد مانند و باید که حکمت باشد و حکمت است که بهداری
الی در تحت و در بار و در و درباری و اخلاق رحانه و اعمال زحل
زبان بطنج نمایند نه آنکه بطنج و سکوت بردارند و بطنج نمایند
خدا صراحتی الی را فردا فردا بطنج امر نه تسویق نمایند که حکمت

نموده در کتاب نفس ناطقه است و بهداری تا ابدات انصاف
نمایند و توفیقات صدائیه رفیق گردد عبداله را نهایت آرزو
نمایند و توفیق جزای فعل در توفیق نفس محال قدم روحی لا اجنه الفدا
که در دله و اسرار در شبهای تاریک حال و دینار بر عا پرانند و در
خنی شما نمایند و توفیق خیر هم و علیک الهی و الاهی
توفیق از عین نیایش نمایند که با قوت تراج سیر بشک نمایند و
ترتیب مملکت شود و در وجه عدالت گردد و اوقات دعا بهم و باید
خواهم و توفیق و عدالت توفیقات الیه کنیم و بهداری که
چنین گردد ع ع ع ع ع

خطه بارک

هو در محفل شود مغفوع گردد

هو الله

رب دوتیه کل جمع لغفه لعل الله رحمت و توفیق کل عصبه
انفتحت ع فده عتبه فردت شک است شک بجا ملک البته
فی عالم عینک الاهی ان شمل هر لاه لطافات عین رحمت
و توفیق بشید لغوی و نشد از هم لغت لغت الفده الحامیه فی
کل الاشیا انک انت سیم الدعاء و ادب لعل کل شئی غیر
البرم فعل شود را اتمت خطبه و توفیق قوتی بوده و بر جمیع
رض و واجب علی الخصوص که ارکان ابادی امر هستند و باید

بنوعی ناکره دشواری کرد که اسباب که درین و اختلاف فراهم نباید آن
 نسبت بین عقد مجلس هر یک کمال ضربت رایی خویش را بیان و گفتن
 نماید اگر دیگری مقاومت میکند ایما او مکرر ننماید زیرا تا بحث در اصل
 مورد رایی موافق معتمد نشود و باز نه حقیقت شعاع را از نظر شکار
 است در نهایت ندانند اگر اتفاق آراء حاصل کرده قسم المراد و اگر
 معاذ الله اختلاف حاصل شود با اکثریت آراء قرار دهنده و چون قواری
 از قواری شور را اینجا یا بعضی شکاف نمایند اجرا با کسی معاینه
 بجای آید نمایند سکوت کنند و این عهد رفعم دارند و دیگر آنکه ندانند در
 محفل شور را کسی نباید نقل کند و در نهایت اجتماع باید طلب توافق حاصل
 بجست علیحضرت شهرابری نمایند و التماس نماید تا بحث حضرت
 صدارت نهایی کنند و ایما در مجلس خود از امور سیاسی دم نزنند
 بلکه جمیع مذاکرات در مصالح عقیده و جزئیات اصلا حواله بکتابی عارف
 و زرت افغان و دقایق علم از جمیع جهات باشد و اگر چنانچه
 نفسی نخواهد بود از تصرفات حکومت و غرضی بر او آید امور نماید
 دیگران موافقت نمایند زیرا امر ابتدا از طریق تفق با امر سیاسی بوده
 و نسبت امور سیاسی را به راجع با ویلی امور است چنانچه بعضی نویسی دارند
 که باید در تنظیم حال و اخلاق و توفیق بر کار است که کشند با کسی
 نفسی نباید که از تکلف خود حاجت نشود ع ع ع
 خطی که برانند اول رفیع اصحاب شور مخصوص نیست و نور نیست حقیقت

و انقطاع از ماسوی الله و انجذاب بخت الله و خضوع و خوم بر جا
 و بصیر و کل بر جا و دین که عبادت سیه الهیه است و چون با این صفات
 موافق و موافق گردند نصرت مملکت غیب الهی احاطه نماید شانه رفیع
 اثبات و عدالت چهل غیب الهی و نظریات کار بار الهیه حضرت انقطاع
 و غیر ذلک حرفه رفیع کتب الهیه باطن حقیقه امر که عبدالبها بدین
 روش به ذری دولت آن دانه غایبی القوی و منتهای معارفی عبدالبها و
 جنتی الهی و بی نور و بی و منتهای قلبی و شفا صدی و ذره یعنی
 و رواد علنی و بر دلو یعنی و بر علنی و من غفله بغیر ذلک انقطاع
 عبدالبها ثالث رفیع ترویج احکام الهیه برین اجرا از صلا
 و صیام و حج و حقوق و سایر احکام الهیه با تعلیم و تبحر دینی
 ترویج و تکریم علی اجرا و بموجب تفویض فاعله الهیه بر اهلیت
 خدمت سرسلطت عادل شیرازی و صداقت و امانت در صلا
 انجلیت داد و در تاجدارای و تعلیم از اولیا امور حکمرانی طابع
 رفیع حفظ و صیانت عموم اجرا در جمیع موارد و مواقع و نسبت
 امور غیریه از قبیل بیت الطفال و تهذیب اخلاق و تعلیم علوم رفیع
 از جمیع جهات و تائیس مدارس و کلمات بحث ذلک و انانیت
 و تکلیف فقرا و ضعیفا و صغار و ایتام و ذلایل و ایامی و ذلک
 صفت و کس و ترویج احوال عموم حاکم نسخ عموم از آنچه
 بسبب فتنه نشاد و عدم دافعه در امور سیاسی به بالکلیه و عدم

کماله در خصوص دلوشنق شغ و دلالت برین در جمیع احوال
و کثرت و دوستی با عموم سادها دارا با این فزود و کثرت جمیع
در اربعه آن نفوس بر ثبات حضرت عین ع ع ع ع ع

لهران عفا محفل روحانی^۹ علیهم بها الله الاهی

ای نفوس محترمه از تمدن الملک کاتب دیر در خصوص کسوف
لندن رسیده محفل طلوع شش ابراهیل گشت از برای اجتناب
ش در روز بزرگاه محفل بدست در نهایت عجز و نیاز لایه و در این محفل
و شما را نماید و توفیق خواهم عازم آن آفاق غیب که شایسته حضرت
میرا بر می در عزم و تبت استناده نفس محفل الاهی نجیب در نهایت محفل
مرفوم گردید معتمد دارید ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع

لهران عفا محفل روحانی^{۱۰} علیهم بها الله الاهی

ای انانی علیهم ای ستر در نفوس از پائین مرفوم نموده و زیادت
الحاح اصرار فرموده که کتبخانه پائین بعضی رسائل خطی از نفوس

مانده بجا نماند تا بقای رسد و مقصد آنان بکمال غفلت امر شده و
نفوذ کلمه است را مانع در هیچ ادوات خویش نمایند و چون در
کتابخانه عمومی رسد که خط مرفوم باشد از این امرت لهذا از
معارف چون رسائل خطی را بکتابخانه منت می دهند آن رسائل معتمد
فرات می بینند لهذا لازم است بعد فرض و واجب رسد
خطی با بر ع خطوط مرفوم گردد و ارسال پائین شود که کتبخانه عمومی
و عین و چون در بقعه مبارکه اناری در دست تبت لهذا بسیار
مشکلت حصول این نفیسه و همچنین خطی موجودند پس بطور
آن شده که این تکلیف را بشما می رسد که در هر سه ماهی یک
رساله حسن خطوط مرفوم نموده و در هر سه ماه یک نفیسه
بفرستید که او کتبخانه عمومی رسد این نفیسه بسیار لازم است
و آن رسائل باید عبارت از تخفیر و اشعارات و کلمات و
اشعار و طرازات و اشعار و در این باب افاضه و الواضحه و در
و کاتب تمام این عهد باشد و تا بکمال نفیسه که بسیار لازم است و
علیکم البقاء الاهی ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع

لهران

عفا محفل روحانی^{۱۱} علیهم بها الله الاهی

همواره

یا صبیحی بسین
ای یاران غریب
خدا عظمی سلطان عالم طهران گشت قدر
پرموده و پریشانند احمد شد تیره بملکت ابلی نموده اند و تنگ
از سراج بدنی فرموده اند در حق ایشان نهایت محبت و درواری
نمایند و از هر جهت ولایت بر رضای الهی و شکر تبارک و تعالی
بزی از ماسوی نمایند و علیکم السلام یا الهی ع ع
تسبیح

برسطه جناب آقا میرزا علی اکبر

طهران
خوار محفل روحانی
علیه السلام بهار الله الاهی

همواره

یا صبیحی بسین
ای یاران عبداله
جناب میرزا علی اکبر غفره الحقیقه بخیرت شغل و
بحال اسب بعضی فراهم بود حال آن سبب بقطر شد باید
بهجت یاران محفل روحانی از برای او شغلی فراهم آید که سبب
راحت و آسایش فرموده و در خدمت سابقه دوام نماید
و علیکم السلام یا الهی ع ع تسبیح

برسطه جناب یونس خان

طهران

همواره

یا صبیحی بسین
ای یاران محفل روحانی
نار شام رسید خفق جواب مرقوم گردید معذور
دارید در خصوص ارسال معذرت بعلت نماندگی در سفر
آقا میرزا احمد مرقوم گردید مجدداً باز نگاشته میگردد در فکر تسبیح
عالمه بنویسید بهر جهت زیرا روز میدان است و بوم جولان بهر مسافر
که سمنده بهجت در این میدان برانده یقین است بچوگان غایت
گوی موبست بر باید و علیکم السلام یا الهی ع ع تسبیح

محمده

طهران

همواره

یا صبیحی بسین
ای یاران غریب
جناب میرزا علی اکبر غفره الحقیقه بخیرت شغل و
محفل روحانی را نقد از دیار وصل گردد و نفسی را مجال غرض
و احرار نماید و کل اذعان قرار برای محفل روحانی نمایند در
این صورت اشغال عمومی بهتر و خوشتر است بعلت این باشد آن
محفل بر روی سبب که نمایان و در دست عالم این را تا سبب نماید
و نهایت اتحاد و گفت و گویانی حاصل گردد در خصوص شرکت

نمایند و چون قرار ابراهیم و عیسی الهی ع
تجدید

طهران اجزاء محفل روحانی عیسی بر آید الهی
 یاصحیحی لحنی هو الله

جناب بزرگوار شکر الهی با حق نامرئی نوشته و خوانش
 پس محفل روحانی در طهران نموده بد فکری کرده فی الحقیقه اگر
 محفل یعنی لحنی لکوس بر که واقفی با اطمینان ایس شود که
 بر نفسی را و همی باشد به فصل شود آن چنان توانی در سطح
 شباهت میان کاف و واغ نماید و همچنین بوعظ و فداج بردارد
 تا شب آید به قلوب غافل گردد و غفلت خضوع و خضوع نفس
 متعبد شود بسیار ساقی و نسبت از عدم فرصت محقر در وقت
 و عیسی الهی الهی تجدید

طهران یاصحیحی لحنی
 عیسی محفل روحانی عیسی بر آید الهی
 ای یاران روحانی عبد الهی جناب بزرگوار از ابراهیم
 نامرئی نگاشته که نکست عیسی الحقیقه مجری چنین ارتباط شرق و
 غرب نفوسی اشباح گردد و مکتوب در جوف ابراهیم شود

ما خط خوابیده نمود لهذا نفوسی را انتخاب نماید در طهران که
 در اجتماع تجویز عیسی نماید شوند و همچنین بنام روحی در طرب
 مراد بکتاب را با مراد مکتوب جناب بزرگوار ابراهیم در اید که
 در محفل پنج نفر انتخاب نماید جریه با حکم با خبر اهمیت پیدا نموده
 البته تریخ بین این نماینده قیامت قبل است و تحصیل نموده ابراهیم
 از کجا نمایند که بزرگوار تریخ خواهد گشت از قلوب سمیع با حال
 از باب این روزنامه حکم با خبر بخواه تو مان با مرکی زنده این
 بسط بسیار قلیل است و عیسی الهی الهی ع
تجدید

طهران محفل روحانی عیسی بر آید الهی
 یاصحیحی لحنی هو الله

ای یاران عزیز عبد الهی ایوم انهم امور بنوع ابراهیم دانش نفی است
 است تکلیف بر نفسی از اجای الهی است که شب در روز آید
 و نفسی بر نیارد جز فکر نشانه نفی است یعنی بقدر امکان بکوشد
 که نفسی را به تبعی بقاء بیاورد و احیا کند زیرا این اثر از او
 در چهار و فردن غفلت گردد چه که از یاد اول تابع
 و تازد و غفلت در نوین دیگر کند عاقبت بد نفس
 متعبد بسبب احیا و صدها نفوس شود ما خط فرایند که چه

اهمیت دارد که بهایت گنجش غنم از سلطنت است زیرا سلطنت ظاهر
در آبی چند نمی شود نه اثری در شری و نه سردی و نه گرمی و نه
و نه اثری در نمانی در نه نه باقی ماند اما این سلطنت که بهایت نفوس
است دست در آغوش و بر آبی نماید و آن را بر این سردی نماید
لند با به خطابی در دهانه در جمیع مادیها که و کفران این است
که نفوس بهایت شوند و چنین با طواف و آن فاضل نشوخت باشد
نفوس ایزال شود که طایفه را بسبب الهی و ایت نماید حتی عبور در در
نیز پیدا است شد مادی که در محلات مختلفه نوشته آفتاب باران
که در دنیا هستند از جانی خبری ندارند اگر چه خبری یزدن بگفتند
حال اگر نفوس عبور در در نمایند و اجازت رات العینه دهند و در در
بیت شد در دست نمایند اجازت راض نفوس در در میدان و در در از شرق
و غرب بدهند و بکمال محبت و در طرب معاشرت کنند این سبب
اجتماع در شتعال شود و نفوس تربیت گردند و بشور و دله آید بین
سبب نشوخت شود و وقت اعلا که شده باشد گردد جناب انیز را
طراز و آقا میرزا علی اکبر ابن در نفوس باریک بر سر در قریع البها
شدند یقین است که خدمات کینه موقوف خوانند شده و در ملکوت ابلیس
ستاره میگویند و تباران خوانند بشت و علیها البها و البها میوه طرا و علیها
بها و البها ابلیس بر مینا علیها بها و البها ابلیس بوم ناول و علیها بها و البها ابلیس
بوم در کمان لغا و رباعی ملکوت ابدی قدیم در علیها البها و البها ابلیس

طهران محفل روحانی
عظیم بهایت البها ابلیس

یا جمعی همین بومنه

تربیت نسوان اجماع از تربیت رجال است زیرا نسوان چون تربیت
یابند اطفال نیز در حیات روحانی نشو و نما کنند از آن نحو مادی
چون در تبیین ابرشته بیان دلائل در این الهی آموزد جمیع اطفال
نخوتش را نیز تربیت تعلیم نماید پس باید انجمن تبیین فاضل
اهمیت یافته داد تا بغایت در معون و حمایت جمال الهی در روحانی
اول محفل تبیین فاضل در طهران تشکیل شود و در ایت با در حیات
نمایند این مطلب فتم است البته باید محفل روحانی نهایت تمکین
در این نقشه بفرماید الحق در فرموده شود زیرا فتم است معذور ببارید
و علیها البها و البها ابلیس ع ع
نورینه

طهران محفل روحانی
عظیم بهایت البها ابلیس

یا جمعی همین بومنه

ای نفوس بختی جناب منرا نظام مقداری از کتاب اندکس و
سوال در جواب از پرسش طبع گردند و در سجود دارند و در یزدن و در
رعایت دعاات باید محفل روحانی در آنجا پیش شود و فراموشند و آنچه
صفت دانند بجزی نمایند و علیها البها و البها ابلیس ع ع
نورینه

طهران غرض محفل روحانی و محافل سائر مکه عمرا علیه السلام و الهی
نویسنده

ای باران تهران نامیده که از شکران در سه وقت رسیده
چند مغفون با خدمت در صحت جهان دیدم که در تفریق مشورت
نماید و قواری میدید اگر چنانچه در سه تاغیر است البته بعد از
احمال نماید زیرا که از این در سه مدارس در ریزند عاقبت در حق و
خوبی آنان خبری حاصل شود بخند چند نمیداند در سه درسه مدارس
پایس زیستند ایست و درم که در پناه حفظ و حمایت جمال مبارک
باشند و در قاعده سیره ایران در ممالک ترک جز پریشانی نند
هری و بیس چیز در استفاده نمایند دل در پس دهند همواره
مقول تعلیم مالا یعنی گرفته سواد از علوم و فنون مادی شد حفظ
کردیم که در علوم عاید مایه جاهل و ناقصه تا در سه علوم عاید
و در محافل غرور از سبیل ساینده و اجتماعی در تک و در پس نشانی
و فرق شایع است در زند الکاش از عالم سیاسی در ادب و
اجتناب خبری در شش بسید خود خواه و خود پسند و در تقی از
فضائل عالم الهی حتی فزون موجود در مدارس و خبر زیست این
دیده گردید مادر مدارس عالی و پس تحصیل نمود پس باید نفس در
مکتب نمود تا اعیان و مدارس فایده نماند و تعلیم الهی و الهی

ع ع

طهران ۱۳۲۷
چرا محفل روحانی علیه السلام و الهی
یا صاحبی سخن

ای تابستان بر همان الحمد لله از جمیع بهات بسیار و تقاضا
و ارتباط بعون و غایت جمال مبارک درین شرق و غرب ظاهر
در امر یکا تفریق بسبب چنانچه برین ایران و امر یکا تفریق شده
و ادوار با مخصوص را اجابت زیرا که از اهل نموده در ریزند
آنها میزنای که از اهل باشد هر یک را محفل روحانی صحت داند
طبع و نشر نمایند اما در اعلامیه در امر یکا نموده اند و پرشانی
اطفال و اولاد در سه را عنوان کرده اند و این را بقیع نمایند و
محفل روحانی بان چنان بر مظهر آقا میرزا احمد مرقوم دارند که از
در سه و اطفال پرشانی نیستند و در ظل غایت حق در محفل
راحت در غایت باشند و در بعضی اطفال تقاضا هستند و اما در
در سه قبل بنمایند و شکل امیر پرشانی میوز و در سه در طهران
بدر سه تربیت نیست مگر در دیگر تربیت است چنان تربت در امر یکا
تفریق این عنوان نموده همان نماید و این ارتباط را اهمیت چند
از ایران اعانت شکر قد الاذکار با امر یکا از هر جا نموده حتی از
قرنی حال اگر آجای امر یکا نمایند تفریق طبع و طبع
آنان نیز از در سه تربت اعانتی نمایند این سبب از یاد ارتباط
است باری همان چنان آقا میرزا احمد بر مظهر چنان در

نهایت تنگی نماند که اگر نفسی اعاقی مکنه سخن مدینه نیت این
در قول نیت میگردد نه منت میدهد باری این اعدا را
شما بقیح نماید و بدسترسد و این نیت را نام این ارباب
شرق و غرب نهادیم و علیک اللهم الا الهی ع ع
مقدوس

طهران اعفای محفل روحانی عیسم بهاء الله الانبی
یا صاحبی لجن هو الله
نامرشته نسید و از انکه در فکر انتخاب عمومی بودید روح و کجا
حاصل گردید و در قریب انتخاب عمومی نیت مدد عفا را میخواستید
که باید لرزه کمتر نباشد و کمال تقاضای زمان و مکان را بر روی
بر آن افزوده شود بعد باید جمیع انتخابی در آن را اعلان نمایند
انتخاب عمرت بر چند نفسی را انتخاب کنند بهر
بخواهند و این نفس ششم اعفای محفل روحانی را انتخاب نمایند خواه
در انتخاب اول و خواه در انتخاب آنکه اکثریت را بطلبیده باشد
پسند این اصول انتخاب است که اعفای محفل روحانی انتخاب
هستند و علیکم اللهم الا الهی ع ع ع
مقدوس

یعنی هر چه در اینجا
بگویند

طهران اعفای محفل روحانی عیسم بهاء الله الانبی
یا صاحبی لجن هو الله
ای باران رحمت حضرت علی که در خدایان شکوه درگاه اعدیت
شود در بیت جات نفوس شره را بایست کرد و در سبیل الهی
شکاف عظیم دید و صدقات بخیه یافت نهان نفوس و جریح و
فرغ نمود و در نهایت اشتیاق تعارف و محبت و معارفین
فرمود تا از کائنات از پیوسته عطا نوشید و جهان الهی
شکاف و شکوفت سرار پروراز کرد و منظر الطاف بامان
گردید در محفل قانوار عفو و غفران روی بامان نمود و بر قد مشور
آن شخص جلیل را بر نفسی که معلقت برانید بنا نماید تا محفل زمین
دیوان گردد و آنچه مصارف دارد خدای عالمی بخار نماید
نمایند و از الطاف الهی استفاده نمایند که هر فردی از آن جمع
سراج نورانی گردد و شمع رحمت شود و علیکم اللهم الا الهی ع ع
مقدوس

طهران حضرات اعفای محفل روحانی عیسم بهاء الله الانبی
هو الله
ای باران الهی رب رستم گوی ای که بیکی مظهر نور مقدس حضرت
اعلی مدعی الفداء بعد از اتم شصت سال از شش اعدا و نحو

از اهل بغضا همواره از جانی بجان نقل شده و اهل سکون و درازنیا
بفضل جمال الهی در بیم پرورد در نهایت اقبال با کمال جدال و
جمال در جل کرل در مقام اعیان در صدد حق مقدس مستقر یافت
بنا بر المرحله اعلی و دها هو المجدد المظهر و دها هو المرس المظهر لندا
نور باخشی الهی جمیعاً مستقیم و شکرانه ابن العارف التیجانی
بشیش و بیست و یک اسم عظیم بر خیمه اگر چه پنجمین بعد کسی بود
یا حکایتی نماید که امری از بیکل نفس در جای دیگر است
کدام است قدری علی بنده این بنده بهمت است که بهادارین
شخص نبی را عرض در نمی حاصل شود بدایت و حکایتی نماید که دلیل
بر آن باشد امری از آن بیکل مرقم در جای دیگر است فامعوا
با اجاء بنده لندا الامر عظیم و چون چنین تأیید و توفیقی رسید
که بغایت جمال مبارک جل کرل ای جیل از لب یعنی باغ الهی
زیرا کرم معنی باغ و دلیل معنی خدا است این توفیق حاصل شد
و از لب بهار دل مخصوص کتب زبانه طاعت است لندا امید حجت
که بحسب این امر عظیم امر در جمیع طرف و احوال عوده
در نماید و ظهور و کشف عظیم نماید و دها من فضل ربان
تأییدات و توفیقات از مظهر جمال قدیم بود و بود المظهر
حصول رسید فاشکوا الله علی بنده العظمی و الموهب المبرری
القی تمکنت اجمعین من رب العالمین و از لندا دهنای عجب نم ده

همان روز نوروز از شیکاخو گلخانه باغی ستر گسترده
در ستر بیست و ستر خات رسیده مغموم بنده از بهر شهری از
شهرهای امریک اجبا با بنیا به از خود معونه آفتاب نموده و
بشیکاخو فرستادند چهل معوض در شیکاخو جمع شدند و
قرار قطعی موقع شرق الاذکار و نماش دادند تا اهل اجبا برایت
در بنیان شرق الاذکار در شیکاخو متشکر باشند این اجتماع
در روز نوروز واقع شد و قرار قطعی داده و فرود لغزانه
بازرغ مقصود اوستادند و عظیم البها الالهی ع ع ع
نقد شده

۹

طهران بخارا محفل روحانی عید سمر بهار لندا ع

مجلس

ای نفوس مبارک اتم بنده سراسر الا که بزرگای نوریا کرم نگار
که عکس مواضع تاریخیه این امر در ایران بسیار داشت لندا شما
به به جا بزرگید که آن مواقع عکس آنرا خدای ارباب باض مقدس دارند
تا از ارض مقدس ایران لکالیف برآید شود و همچنین عکس اجای
قدیم در هر جا باشد آنرا نیز ارباب دارند این تفضله بسیار
لازم است و با عکس قبیل آن محل و تاریخ و قوعات را بنویسید
و عظیم البها و الالهی عبد البها و عکس عکس شده

لبنان انصاف تجرید عقل روحانی عیسایسم بهاء اللهی
موله

ای باران حقیقی عالمی صفت شما در آستان مقدس مذکور محبوب
و مقبول پس نهایت نفع و اقبال فرماید که عبودیت عبدالمبارک
نیز در درگاه الهی مذکور گردد اختلاف بین شما در هر سئوالی که
سائل سرش بین امر خداست ربیب نزول نفوس در دوره
جمع انبیا چنین بوده است هزار مرتبه تجربه حاصل شده است و
این در نزد آن نفوس محترمه واضح و آشکار است ملاحظه فرمایید
چون اختلاف حاصل شده لابد تصدیق بر طرف شود و طرف دیگر
را شکسته و مخزون میگرد و عرض میمان می آمد بر شما اجابت شود
ایست که بعضی الهی در این دور مخصوص است که اگر در سئوال از سائل
دینیه آئینه بیان و نوعا اختلاف حاصل بشود هر دو طرف باطلند
منقصود معلوم است تا آنکه باب خلاف سد و شود پس حضرت
مقدس اعفای عقل روحانی باین منت خویش را بگذرانند که اختلاف
مایل نشود و اگر شکی در جهت قدرت و نفس و عداوت نبیند که
اسباب تهدید میان آید در هر سئوالی که ملاحظه فرمودید که در
در جهت عداوت و تهدید نیست فوراً بمسئله را تعویق میندازید
تا آن تراغ و جدال در مدتی همهمه نمایند تا وقتی سرانجام رسیده خط
شد که این الهی در وی در طمان سکن نخواهد شد جز باینکه

حال تجدید نشود لهذا تعزایا القای برت سابقه مردم شده
بعضی نفوس معاشین بهانه جوئی بکنند مقاصدی دارند در هر مکان
خواهند و لهذا بر مقاصد خویش را انکار میکنند بعضی از آنها می
پردازند و بعضی نفوس کنایه ساز راه میروند و بعضی از آنها
سائل میمانند و عبدالمبارک از شدت بیزارانه برده پوشی میکنند
و چون ملاحظه نماید که در بعضی رسید و فقر عظیم بامر الله دارد
بجور بر است که فوراً اعلان نماید و از این گذشته همچنان
مقوم میگرد و چند نفر از ضعیفا باطناً یا بیجا یا ماسر یهودا می
دارند منافقت عیسای مقدس میدارد که این تمیز دهنده گزینند
اگر چه چنانچه مجبور بر اعانت این نهاد با جمیع اسباب است
حال مجبور این شده که همچنان بجزایر تجرید اعفای روحانی نکارم
شما عظمت این سائل بشیبه این نفوس نهایت سعی را دارند که
در بیان اجابا اختلاف مینمایند تا اختلاف بسبب نفوذ این
حقیقت سکونت در مرقوم میگرد شما باید نهایت کثرت را بپذیرد
داشته بشیبه و در صدر آن بشیبه که اگر اختلاف و دلوسان و
نفرصا می شود زود زایل نماید تا دامنه اشاعه بیاید بر هر فردی
که فراموش آن مثل آفتاب باشد و در این ایام بسبب اختلاف
گردد باید بر سر را گذاشت تا امر الله تمام نماید آنوقت جمیع
حسن و جود تمیشت نظام خواهد یافت و من شب و روز تضرع

آستان جمال بک بنام که اعضا محفل محترم روح را بیدار
غایت فرمایند تا محل تبلیغ ارشاد در روح تعلیم جمال بک تمام
نمایند و علیکم السلام و الا بلی عبد الباقی عیسیٰ متعبد است

طهران اعضا محفل تقدس علیهم السلام و الا بلی
ما صبحی السبح

ای نه کان صابون حضرت بهار الله فی الحقیقه اعضا و سخن نویسه
و نقیض از انوار تنزیه زیرا بسبب الف بارانید و اجماع دوستان
و دولت عافان و درود و حدیث عالمیان انکار محقق نداری
و آرا و فرقه نخواهد شد و تنفیق و تمس محقق را خاد صابون
از الطاف حضرت مقصود بطلیم که در روز برادر بر نوای ماکو فرمای
در بیف صد مهافز بیشتر ثبوت و روح باید جناب معادن
این محفل را چنان مستقیم نماید که در مستافان شیرین گردد
و علیهم السلام و الا بلی عیسیٰ متعبد است
خطاب در استغیثه زود نموده با حال از عدم فرصت ارسال ممکن نشد ع ع
متعبد است

بهر طهران برسطه جناب لین

اعضای محفل روح را عیسیٰ متعبد است
خطاب

ای نفوس بکره من بعد مال ایتام را بدست شخص واحد میسر
نمیگردد خطاب محفل میدرد بلکه در دست با صدوق تقوی ایتام
تخت اودار محفل روحانی بهشت و با ضاع محفل باید اداره شود و اما
دین حاجی محمد جواد را باید جناب حاجی محمد اسماعیل مفتی فرمایند زیرا
ایتام است و عدم فرصت بزرگ است و عیسیٰ متعبد است

طهران اعضا محفل روحانی عیسیٰ متعبد است
بهر طهران

ای ثابان برمان را در دست سالدین که ارسال نموده اید قرار گیرد
الحمد لله آن نفوس بکره در عزیزت آستان مقدس بخدا اتر
با کمال امت و وقت بهدی تبلیغ و رسم نشد بهیچ نموده فی الحقیقه
در این حال اخیر رجعت افتادند و محل شغاف غطیه نموده حال
امید چنانست که در دست جدید نیز کمال امت در خدمت بنمایند
در جمیع امور معتدل باشند و طریق اسلم به نمایند در شیت
امور بحال نرفایند تا آنکه راسطه دارند و اجرای هر سکه دعوی را

موقوف بخیرات انیم تعدده مرهون فرمایند و در مدت بایا بایست
تقدیر و تأمل و سکون و وقار بجای آورد و من در سحگاه تفرغ
بر گاه خدایند آگاه نمایم و آن یاران روحانی و دستان رحمان را
تأیید و توفیق از جنان جهان طلبیم تا جود ارجح بایان لغت
نمایند و آنچه بس غرض قدیمه دست اندازست حصول پذیرش
دستان خجسته شفاخانه ابلخ داریم و علیکم السلام و الا بای
ج ۷ ۱۳۳۹ عبدالهبا و عباس متاخر شد

خط برکت

بیار بکرانه
فوق العادیه و جوانه
طهران محفل روحانی

مجلس

ایلی قبایلی نورانی شب در نزد عبدالهبا و بقیه کبریا در گاه جمال
تفرغ به منی نمایم و آن نفوس مبارکه را علون و مومن و نصرت طلبه
تا در جمیع امور توفیق گردند بخیرات انیم علیهم السلام و الا بای نامه
نمکشته گشت و آنچه باید در شب بخیر شد نمایم
مدارا داشته بشبه نوعی رفتار کنیم که بسبب سرانمان گردد
در این کور به هیچ جمیع امور باید بکلامیت و محبت تمتعت گردد اگر
چنانچه امری بسبب جرم و دفعه نرسد نباید فرمایند در ارفع
کنند و محبت در آفت معامله نمایند تا آخره با القوم صید

غرض شخصی دارند میدان گیرند بلکه معدودی در کینه و جنین
اسباب را محظنه آنوقت تقویم متکفل گردد و علیکم السلام و الا بای
امر باشد در نهایت ترقی است حال احصا فرزند دین رجال
و نایب بسبب گردد و در هیچ وقتی که امر باشد نمی خواهد بخشید
سبب فوریت شود و آنچه تعویق می افتد زیرا تقویم امر ترقی
غیر از احاطه نمودن و عنقریب بدست یفرغ این مومن تحقق خواهد
یافت و علیکم السلام و الا بای ۲ جمادی (۱) ۱۳۳۸ حفا
عبداللهبا و عباس متاخر شد

طهران
۱۳۳۷
اعضای محفل روحانی
علیم بایا و الا بای
چهارشنبه

ای یاران آبی روزنامه بجز با خبر با وجود مشکلات غمیه در آیم
حرب در ارم نمود نمایان ایام سکون و قرار رسید زیرا از اربابان
صلح قطع گشت با وجود این اداره نمود لهذا محبت حاصل
گشت و حال که جنگ بصلح منتهی شد باید انتظامی در اداره
بجز با خبر داد تا در شرفی بغیر متوقف گردد و این شرط
بتکلیف من است لهذا باید اجبا در جمیع ولایات ایران در این
امر برادر مشترک گردند و محض خدمت بامر باشد در ترویج این

روزنامه نامی بگویند تا بس گسی میرد حسن نظام ادره گردد
 همچنین اگر ممکن بعضی از اخبار روزنامه چهره ها در هر شماره
 نمایند و قیمت اشتراک را سلف ارسال دارند و بکلیه ارباب مالک
 عبدالبها و عباس معاذرت

تولان برسطه یزرا غلامی
 اعضا می تحفل روح عیسیم به اینده انی

ای الی ای نری ان عبادک المخلصین جمیع الوری حتی الاعداء و
 یخذون کل البشره لیس فیهم ظلم و صدر مقرر قد تعوانه خطر عظیم
 من لیسوا به یقرب و انبال الموقر و الایسته اشرده و ایزوف
 السلوه رب یسظمون فی الادی الاعداء و اسرار ربادی
 ذباب کاسه و کلب ضایع من الاثقیار و لیس لهم طبع و لا
 یروی الامور حایت البری رب عظیم بعین غایت فی ظل
 حفظ و کلمات و درسم فی عون رعایت من اشرار برکت
 رب لیس لهم ناصر الا ان ربهم حافظ الایات رب قدرک لیسوا
 لعبد البها و جعلی هذا لیس من کل الامام و حفظ عبادک المخلصین
 من شتر الایام و جعلنی فدا لیس الامام و حفظ عبادک حتی

یسترج فرادی و یطمن قلبی و یقر عینی فی میدان ایشانه کبری
 انک انت المقدر المیز العال ماه صفر ۱۳۰۰ بعد البها و عباس
 یا جبار الله عظیم بکون دالوفا ش ع

جناب آقا سید محمد
 خط مبارک

هوایابی

ای حیران جمال حسن عیادت بهمانه سراج محبت در شین است و یس
 احوار از فضل جمال مختار چون باض نرین ارواح از شات ایشانه
 و دلبها بخت ایشانه سرور و کلمش دل ملکوت ایشانه بنید و توفیق مظهر
 کنسید و استمداد از جنود جبروت بقا بگویند و دست خط عوالت عیس
 و تحیات لایسته شود قسم بحال قدم در روح من فی ملکوت البقا لایسته
 اگر نفسی سقیمه عی ابرته بر دفای لعبد و ایمان الی فی نامه جنود ابق
 مقادیرت توانه و فرای عالم شانت توانه چون بجم باغ از طبع وجود
 لایحه گردد و چون نسیم رایح معوی طهر و دایر خالق وجود را مظهر
 نماید در این انجمن عالم چون شمع در جمع برافروزم و چون ناروقه
 رایت در لطف آفاق مغرب را فرازد پس لای اظهاری به بگوش و بگویش
 و بخروش تا از این نفوس محبوب گردی و در این جمع مشه نوری دلبها
 عیادت و ش جمیع جهاد الرحمن
 ش ع

معاذرت

نقطه مبارک است

همواره

در خصوص حقوقی سوال نموده بودیم که بیت الاذکار بنا شود و اوقات تعیین گردد
حال چون بقعه تقدیس در دست نیست است صرف در این مورد اولی
در مصافحه گفته با وجود این قسم که تعلیق دانند بجزی در نزد و بهاء
علی اهل البها د ع ع

مقدمه

همواره

نقطه مبارک است

در هیچ جناب آقا سید محمد علیه بهاء الله

همواره

ای ثابت بر ثبات در نهیم که غایت سهم عظیم نبوده و جود عبد البها را
کلمه دفا در دست و ساد یاران الهی نیز به هم افروزید و احد است از
افق تحقیق مشرق و لا تحت و فیضات غیب الهی از جمیع جهات
شامل فضل کامل و جود مملکت مهمل جیش و انچه بمل و انیت تقدیس
در بزیل و بیامع قدس در بزم و بزیل انیت فصل عظیم انیت فر زمین
انیت انما بخشش خداوند از بزمش طوبی الفانین است کی لمخلصین
من هذا اللطف العظیم تقصیر سهم نه نهایت محبت را نسبت با جناب
در نزد یقین است که این محبت سبب عود حیات در مملکت انقطاع نگردد
ع ع

مقدمه

بناید است آری نهجده نه هفت این بزیل که بستان فر از راجع
در راجع الحقیق انفسه در هر طریقی توفیق گردید سنه ۸۹ هجری

Handwritten text in a cursive script, likely a letter or document, written on aged paper. The text is arranged in several lines, with some words appearing to be in a different script or dialect. The handwriting is dense and somewhat difficult to decipher due to the cursive style and fading.